



هو الکریم

کتاب بدایع اللذات المعرو
بات یوسفی تحریر فی التاریخ ۸
ماه شوال ۲ه سنه ۱۲ هجری النبوی
ملعم کاتب الحروف اقل الناس
سید قطب الدین سید محمد الرفاعی
برای خواندن
جمشید حی قلمی
نموده
شد

...ستعین

...یر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

زینت عنوان هر نامهٔ نامی وزیور دیباچهٔ
هر صحیفهٔ گرامی حمد معبودیست که منشی حکمت
بالغه وکاتب قدرت کامله اش بقلم ابداع
وخامهٔ اختراع جراید عوائد انسانرا بارقام
اکرام علم الانسان ما لم یعلم مرقوم گردانید و
منشور فایض النور فصاحت وبلاغت رسول
خود را بشرف طغرائی غرای فاتوا بسورت

من

من مثله بخشید صلی الله علیه وعلی آله واصحابه
واتباعه واحبائه اجمعین اما بعد چنین گوید
بندهٔ فقیر وکمینهٔ حقیر بیت یوسفی آنکه شدش نامه سیه
غفر الله تعالی ذنبه که این رساله ایست مسمی
به بدایع الانشا مشتمل فصل بر محاورت
خطابها وجوابها که جهت فرزند عزیز قرة العین
رفیع الدین حسین طال الله عمره وسایر طالبان
این فن را که در حیز عبارت وقید کتابت
می آید قطعه این نامه که زدست فن انشا نظام
کرده خردش بدایع انشا نام ؛ تکرار کنی جمیع
تا ما درا یکبار ؛ شک نیست که رهبری کند بسال اتمام

امیدواری بعون عنایت حضرت باری
جل ذکره و عز اسمه آنکه طالبان این فن را
بیمن مشاهده و برکت مطالعه اش نفعی
کامل و حظی شامل حاصل و میسر گردد والله ولی
الارشاد والیه المیعاد مقدمه باید دانست که
فن انشا منقسم میشود بدو قسم یکی توقیعات
که مضامین آن منطوی بر امثله و احکام سلاطین
است و دیگر محاورات و ترکیب آن مواد صدور
مکاتبات و مفاوضات است و محاورات
منقسم میشود بسه قسم از برای آنکه خالی از آن نیست
که رتبه مکتوب الیه از رتبه کاتب بلندتر است

یا فرو

یا فروتر است یا مساویست اگر بلندتر است
مرافعات گویند و اگر فروتر است رقعات
گویند و اگر مساویست مراسلات گویند هر یک ازین
اقسام ثلثه منقسم میشود بخطابی و جوابی
والله اعلم بالصواب سلاطین بطبقه اعلی
از سلاطین نویسند آفتاب عالم تاب دولت قاهره و
ماهتاب جهان افروز سلطنت باهره نور باصره
شهریاری غره ناصیه کامگاری واسطه طلوع
انوار امن و امان وسیله ظهور آثار عدل
و احسان معاذ اعظم سلاطین ملاذ اکارم
خواقین سلطان السلاطین مشرقین برهان

خواقین خافقین دارائی جمشید فر فریدون
خورشید منظر خسرو سکندر جاه محمد همایون
بادشاه از مشارق اقبال و مطالع اجلال
شارق و طالع باد کوکب خلافت و ایالت
از افق ابهت و جلالت ساطع و لامع مخلص
واضح الاعتقاد که در لوازم قواعد اخلاص و
مراسم معاقده اختصاص دقیقه از دقایق
نامرعی نمیگذارد دعای که آثار انوار محبت
وازدیاد مواد مودت از آن متفهم میباشد
مرفوع ضمیر منیر میگرداند که دوام ایام سلطنت
و شهریاری و خلود عهود خلافت و جهانداری

را از درگاه مجیب الدعوات استدعا می
نماید امارت اجابت بر صحایف این دعا
واضح و لایح باد ثالث محرم الحرام افاضت
برکاته علی الانام از دار السلطنت هرات
صینت عن تطرق الآفات بابلاغ این
صحیفه اقدام نموده عنان کلام را از صوب
اطناب معطوف ساخته دعاء دولت را که
مهم امید اند سرا پرده عصمت بذروه سماک
و قبه افلاک برافراخته باد و اساس عظمت
و جهانداری بفیض فضل حضرت باری
ساخته و برداخته باد در جواب بطبقه اعلی

از سلاطین نویسند صدر الکتاب
صحیفه سلطنت وکامگاری وفصل الخطاب
جریده خلافت ونامداری از منتسبان
بارگاه سپهر اشتباه سکندر سریر طراز کسوت
سلطنت وفرمانروائی نگین خاتم عظمت
وکشورگشائی قطب سلطنت غرا مرکز دایره
خلافت علیا ناصر عباد عامر بلاد کهف الانام
امام الخافقین شرف صدور یافته بود از
افق عاطفت وتتق مکرمت رو نمود
هر نقطه ازان چون زبان صباح متضمن طلوع
آفتاب معانی وهر حرفی ازان چون نسیم سحر
متکفل

متکفل هبوب راحت وکامرانی الطافی که ازان
مورد اعطاف ظهور یافته بود بالوف ادعیه
وصنوف اثنیه مقابل افتاد توقع آنکه
بهمین دستور نسیا حقوق مودت
را جایز ندارند وبارسال صحایف تلطف
رهین منت گردانند سایح شهر صفر ختم
الله بالخیر والظفر از قبة الاسلام بلخ
حفظ الله برکاته عن السلخ سمت انهایی
یافت ترک اقدام برابر عین ادب
احترام میدانند عرصه جهان بنفحات
عنایات پادشاهانه معطر باد واکناف

گیتی ناصیت انظار خسروانه مزین و منور باد

سلاطین از طبقهٔ اوسط به سلاطین نویسند

ظلال مهر سلطنت همایون و یمین معدلت
روز افزون قدوه صاحب قران اعظم
زبده سلاطین عرب و عجم قوت بازوی سلیمانی
فروغ جبهه جهانبانی رابطه امن بلاد و واسطه
امان عباد تا عذبات رایات سلطنت رافع اعلام
خلافت بر مفارق عالمیان تابنده باد مخلص
که خزینه سینه بی کینه را بجواهر زواهر ثناگستری
مشحون دارد و صفحات اوراق ایام و لیالی
را بارقام ادعیه مزید اسباب عظمت و کامرانی

معروض دعائی که نسیم اخلاص شمیم روضه جان
را طراوت بخشد و ثنائی که شمایم اختصاص
اثر هامه حدیقه دل را نضارت دهد انهای
رای انور مهر اثر دانند دوام دولت قاهره را
که طراوت ریاض مملکت بدان منوط است و نظام
امور دین و مهام ملت متین به برکات آن مربوط
و منضبط از حضرت فیاض علی الاطلاق بالغدو
و الاشراق مستدعی است کسوت حال این مقصود
بطراز اعزاز خاستگاه مطرز و معزز باد آخر ربیع الاول
کرم الله عز و جل از مشهد مقدسه رضویه علی
ساکنها السلام والتحیة صورت ارسال

پذیرفت اختتام کلام بر دعای دولت و مزید
حشمت اولی و انسب می‌نماید رایات
ظفر نگار نصرت شعار تا نفخهٔ صور منصور
باد و آیات جهانبانی بر صحایف اوراق روزگار
تا هنگام نشور منشور باد سلاطین در جواب
بطبقهٔ اوسط از سلاطین خطاب شریف کتاب لطیف
خسرو فلک اقتدار سایهٔ عاطفت حضرت
پروردگار تاج بخش عالم آرای عدو بند قلعه
کشای مزین سریر سلطنت علیا مروج قواعد
شریعت غرا حارس حوزهٔ انام حامی بیضهٔ اسلام
که این محب را بشرف آن سرفراز فرموده بودند

مقرون

مقرون بصفای مودت و مشتمل بر کمال محبت
عز ورود ارزانی بطلوع آن آفتاب دولت
که از مشرق اقبال بر آمده و بظهور آن نهال
اجلال که از چمن افضال در بر آمده گلزار
آمانی و آمال تازه شد و ازهار حدایق
ورود اجلال بی حد و بی اندازه گشت
اضعاف مضاعفه آن صنوف دعوات
که خواطر افهام انام بر ایراد مثل اقدام نموده
باشد و انامل افاضل ایام بمفاتیح تصویرات
ارقام ابواب تحریر آن نگشوده در حیز ابلاغ
و ارسال می‌آرد و انتظام قاعدهٔ خلافت

دوام عرصه سلطنت از حضرت عرش
استدعا مي نمايد بيت سر بر زند دعا ز در حاملان
عرش برين ه كنند بهر صلاح جهانيان آمين ه
اوايل شهر ربيع الثاني ختم الله بالامن
والاماني از بلده بخارا لا زال موطن العلما
معدن الفضلا رقم تبليغ يافت بهمه
ابرام متصدع نميگردد ظلال سلطنت ممدود
د بسط خلافت بسيط و مخلد باد سلاطين
بطبقه ادنى از سلاطين نويسند عظمت انتساب و جهاندارى
آثار ابهت و بختيارى جمشيد ممالك آراى خورشيد
روشن راى امانت كافه انام مركز دايره احكام

جامع

جامع اخاين سلطنت ضابط قواعد خلافه
روز بروز در تزايد باد كوكب اقبال جاودانى
و اختر اجلال دو جهانى شعشعه ثبات در ترقى
و تصاعد محبت صادق كه پيوسته وظايف
عوارف اخلاص و لوازم مراسم اختصاص
المقرون بروايت دعوات مشحون بمبانى
تحيات ارسال مي نمايد و دوام ايام سلطنت
را از ديم راه مصالح كلى و مناهج اصلى در
ضمن آن مندرج است از حضرت واهب العطايا
مستدعى مى باشند آخر جمادى الاول افاض الله
تعالى على اهل العلم والعمل از محروسه كابل

حفظه الله تعالی از آسیب زوال

عن التنزل و الزوال رحمت ارسال

یافت زیاده اطالت موجب ملالت

ضمیر منیر مشار الیه اعلی حضرت سلطنت و دارایت بار جهند

عدالت عالم آرای در اطراف خافقین منفتح

عظمت بی زوال از مشرق دولت و اقبال طالع و لایح

باد نوشته سلاطین به سلاطین از ادنی به اعلی

سلاطین در جواب به طبقه ادنی از بسم الله الرحمن الرحیم

لطائف عواطف و مواهب انگیز و مراحم مساعد و مساعی

آمیز سلطان اعظم مالک رقاب امم و سلیمان زمان نخبگان

ابهت و فارج معارج ایالت مهر و برج دولت و نصفت لطف

ماه آسمان ... ارباب بغی ... جمشید

عنایت ... استعانت

یافته

یافته

بود از مطالعه

آن از انشراح صدور و بهجت

اقصا رسید و از ابتهاج روح بدر بود و علی

مقرونیت ... منظوق سخن ناطق با انتظام ... از ...

وثیقت ... معدلت بود و در نظام نصب ... از ...

ولایت پسر مقام مسعود الدین و الدنیا ... خطه ... بغداد ... از آن [illegible]

اوسط سلطنت نمود کرده بالله الدنیا ... و عهد نمود

اهل الکرسی و صفت انهاندیشی لطف ... فانبر ...

و ... ملک ... دوری ... درگاه عالم

بنهج دعا متوجه ... و در دولت

نصرت من الله و فتح قریب ... معین ... اولاد

ملوک ... سلاطین سلطنت ... نوشته

بنده کمترین ... حلقه ... بندگی

[illegible] و ... بر حاشیه

عبودیت بهر دو وش دارد بعد از تقدیم
شرایط عبودیت و استدعاء استعلام مراتب
ارکان دولت آنکه حکایتی که اصحاب تخلط
در باب فلان بمسامع علیه رسانیده اند بهتان
محض یا کذب صریحست و اگر می امثال بحکم
اعتمادی که بر وفور حلم و کرم نواب کامیاب
است خطائی واقع شده باشد بعفو و عاطفت
امیدوار است عاشر شهر محرم الحرام عمت نکایته
بین الدم از تحولات لازالت محروسة عن الآفات
صورت عرضه یافت زیاده جرات حد بندگان
نیست سرابرده سلطنت بسرادق ... ت

برتبه

برتبه کیوان و ذروه فرقدان برافراشته
باد **اولاد سلاطین در جواب اولاد سلاطین**
نویسند عرضداشت بنده درگاه که رایات
بندگی در میدان اطاعت برافراشته و آیات
عبودیت بر صحیفه دل و جان نگاشته آنکه
یرمان لازم الاذعان که از دیوان خانه
دولت نامزد این بنده شده بود از مطلع اقبال
و مطلع افضال طلوع نمود و صنوف عنایت
و ذره پروری را که در ضمن آن مندرج بود
با سایر بنده نوازی انضمام داده در ظل
دعای دوام دولت افزود و بر انتظام جهانبانی

که بفحوائ تالی سبع مثانی بآن ناطق بود مراسم

شکر گذاری بتقدیم رسانیده خامس کامهر

صفر ختم الله بالخیر والظفر از ولایت نسف

خفت بانوار الفر سمت عرض یافت زیاده

خود را مرتبه خسارت نمیداند رشحه رایات

آسمان فرسا المعات آسمان ابد الدهر لدی والدهر

باد اولاد سلاطین سلاطین و ضد رشت

کمترین بندگان که داغ بندگی بر جبین جان

و سمت عبودیت بر ناصیه جنان دارد بعد

از تقبیل زمین عبودیت در ستدعاء دوام

ایام سلطنت و خلافت آنکه احوال فدویانه را

اصحاب

خفت نگاه دارد

ابد الدهر مدام

تقبیل بوسیدن

اصحاب غرض نبوی با مرضی نه بر منوال صدق

واقع بمسامع علیه رسانیده اند و اکنون با وجود

ماذیال استشفاع اعتصام نموده انرا شفیع

گردانیده اگر بنظر عفو و عاطفت منظور گردد

غایت عنایت خواهد بود اول ربیع الآخر نمت

ادامت وعمت افاضته از بلده قزوین بندر الت

موطن التمکین رقم عرض یافت زیاده قدم جسارت

بر بساط انبساط نمی نهد امداد فتح الهی بجوارشی

درگاه سلطنت پناهی متصل و مقرون باد اولاد

سلاطین در جوار اولاد سلاطین و ضد رشت بنده درگاه

که در مناهج بندگان بفتراک دولت قاهره اعتصام

زدنبال

درآمدن

استشفاع

شفاعت کننده

انبساط

درزدن

نموده و مراسم عبودیت را باقدام اخلاص
پیموده بنواب کامگار حضرت اعلی آنکه
توقیع رفیع و حکم جهانمطاع عالم مطیع که
از منشیان بارگاه سپهر اشتباه سمت صدور یافته
بود بنزول اقبال و حلول اجلال فرموده
از مطالعه آن توقیع وقیع و طغرای رفیع
که بمعانی مشتمل بر تسخیر ملک اطلاع یافته
بهمه انواع مراحم را که در مطاوی آن اندراج یافته
بدعای دولت ابد پیوند مقابل ساخته
بر علو درجات خلافت و سمو مرتبه عدل
و رافت سجدات شکر مودی گردانیده الحمد لله والمنه

آن

از رفیع الدول نعمت افاضت و رحمت انتما
از ولایت جام لازالت مامنه اکرام الانام
صورت عرض پذیرفت مزید اجلال نموده اسباب
بندگانیت کوکب خلافت و اختر ابهت از سپهر
نصرت شارق و طالع باد

اولاد سلاطین

باولاد سلاطین نویسند

ذره کمینه که
معاقد خدمتگاری و قواعد فرمانبرداری بمزید
استحکام منظم و منوط ساخته بعد از
تقبیل قوائم سریر سلطنت و تقدیم شرائط عبودیت
آنکه فلک ابواب رابطه کید حاسد و حسد اضداد
بنهجی که نقوش شر را از آن چاره نیست

مواخذ گشت بغیر عنایت حضرت الوهیت
وعفو وشفیع آنحضرت مراد و معاذ ندارد
اگر بعین عاطفت ملحوظ گردد بدیع نخواهد
بود ادل حمید الله تمت خیراته وعمت برکاته
از ولدیت خواف خفت بمیامن الالطاف
منت عرض یافت زیادت جرات حد خود
نمیداند آیات سلطنت وخلافت بطراز
دوام دولت مطرز باد در جواب سلاطین اولاد سلاطین
نویسند عرضداشت بنده کمینه کمترین که
در مواقف بندگی و عبودیت و لوازم انکسار
و اطاعت است آنکه مثال خورشید شعاع و طغرای اعلی

بنام

سپهر انفتاح صادر از این بنده شده بود از
روزن اقبال بر موجب امال و امانی جمال
جهان آرای نمود بازای مراحم خسروانه و عواطف
پادشاهانه رواتب دعای عهود سلطنت و
نظام عقود عظمت و ابهت مرتب ساخته
و چون از مطاوی آن صورت انتظام مهام
و نفاذ امر و احکام در آئینه ادراک ارتسام یافت
زبان بوظایف تحمید گشاد و الحمد بعد آخر جمادی الاول
کرم الله عز و جل از ولایت قهستان جفت بالاتر
دالامان رقم عرض پذیرفت بزواید امداد بود نیز
حد بندگان نیست اعلام سلطنت خرا وار آیات

عالم آرا اطراف خافقین مرتفع باد اولاد

ملوک بطبقه اعلی از اولاد ملوک نویسند

مواید تائیدات ربانی و میامن توفیقات
سبحانی با ایام دولت شاهزاده جهان مطهر
انوار عدل و احسان نور دیده سلطنت کبرا چراغ
دودمان خلافت عظمی گوهر درج جهانبانی اختر برج
صاحب قرانی زیب سریر سلطنت قاهره مروج
قواعد شریعت باهره ناشر الویه عدالت
و ایالت باسط بساط ابهت و جلالت مقارن
باد و انوار فتوحات غیبی آثار فیوضات لاریبی بر
آیات ظفر نگار نصرت شعار متصل و مقرون

مخلص

مخلص هواخواه که رایات اخلاص در فضای
محبت برافراشته و آیات اختصاص بر صحیفه مودت
نگاشته دعای که لمعات انوارش بصایر اولی
الابصار را منور دارد و ثنایی که آثار نثارش مشام
ارواح ذوی الاقتدار را معطر سازد مبلغ میدارد
و از حضرت مفتح الابواب تعالت آلاؤه و توالت
نعماؤه ارتفاع معارج کامرانی و اعتلای مدارج
شادمانی استدعا می نماید والبد بلطفه ثبت الدعوات
طریق مباسطت را اولی و انسب می شناسد
و طریق ادب اقرب می نماید آفتاب عظمت شهریاری
از افق شوکت و جهانداری تابنده و پاینده باد اولاد

ملوک در جواب بطبقه اعلی از اولاد ملوک

مظهر مواد سرور شادمانی و مورد ورود آمال
و آمانی که در عبارتست از مخاطبه شاه زاده
صاحب قران و اصح قوانین بر واجات مظاهر
انوار دولت قاهره مظهر آثار ملت باهره والی
اماجد مشرقین حاکم اعظم خافقین در دریای سلطنت
و خلافت در آسمان عاطفت و رافت گوهر ابهت
و شهریاری منظور نظر عنایت حضرت باری چون
فیض ملهم غیبی و سرور عالم لاریبی در ساعتی
که همیامن انظار سعود مقرون و متصل بود از
جمله دولت روی نمود چه از تشرف صحیفه نامی

دوام

دوام دولت و اقبال می فزید از طرف آن
کتاب گرامی شمیم استقامت احوال می دمید
وظایف حمد ربانی در ادای شکر سبحانی موظف
و مرتب گشته والحمد الله حق حمده ملاحظه آمال
نمود فواید اختصاص را تمهید هر کوکب جهان
افروز سلطنت از افق اقبال و دولت طالع
و لامع باد

اولاد ملوک بطبقه اوسط از اولاد ملوک نویسند

حرم سده سدره منزلت
سپهر مرتبت نه فلک اتمام اعتضاد احکام ایام
نور عین سلطنت و خلافت عین نور ابهت
و عظمت خلاصه ملوک روزگار نقاوه سلاطین نامدار

گوهر درج جهانبانی و مهبط انوار عظمت
و گیتی ستانی باد محب صادق که روایت
آثار وجوداب انوار فواید مخالفت و عواید
مصادقت را منتظر و معتقد مقصد آیات
دعای غبار شوایب بر اذیال اجلال آن شهنشه
و ثنای گوهر خاره نور بخش آنرا جریده اولو الابصار
به بیند و دست ابلاغ میدهد و جراید اوقات
و صحایف آنات را بنشر علو مراتب و شرح سمو
مناقب بزین و موشح داشته از وهاب جلی الآلاء
جل ذکره قواعد جاه و جلال و عروج عزت
و اقبال بسالت می نماید فتح و نجاح مقارن

دلسوی

و سعادت اجابت مقترن باد مراسم ادب
را التزام کرده بسط انبساط می نماید و علم
سلطنت در ایالت خلافت ابد امر تفع باد

اولاد ملوک در جواب بطبقه اوسط با ولد ملوک نویسند

صحیفه مبشر و بهجت و تذکره مودت
و محبت که از منشیان شهزاده جمشید جاه فریدون
دستگاه گوهر دریای سلطنت و خلافت
اختر آسمان عاطفت و رافت سلطان عادل
و عالی خاقان کامل و والی حامی حوزه دین و ملت
قامع قواعد ظلم و بدعت نامزد این هواخواه
شده بود مصرع چون آفتاب از مشرق جان بر آمد

در بیان اجلال معالی ذات دقیقه سنج
احسن نظم درر لآلی مصوغه منظومه در
و انتظام درر و لآلی و اشتر منظم ... پیرا
و اکرام ... الفاظ و عبارات مندرج و تقدیم اشتغال
که در سلک آن تمامات و تنظیم اجلال
معالی که در طی کلمات اجلال و صحیفه
امر ... اعزاز و بکر ... منظوم ... زیاده
و بر دوام اقبال و حلول آمال ... داد
و ... و لوازم ... ... و مخلد
نصفه ... حمد ... آیات ... صورت
اگر ... حاکم عادل ... جاه ... رافت
زمان ... بر اولاد و ملوک بطبقه اولی اولاد ملک
با اولاد و ملوک ... و لطف ... انوار سلطنت
آصف تدبیر ... منظر انوار سلطنت

با ... مملکت
مطلع انوار ... عدل ...
زاهره ... منیر ... افضل
و انصاف ... تا صبح ... طالع ... باهره
مفارق کافه ایام الی یوم القیام ... قرار
بر ... آنکه جز دولت ... ارباب ... تاج
مخلص **بیت** ... از درود ...
دعاء ... آن ... تا ... حضرت
نگوید ... صدور آن ... و انوار
و ثنائی ... ارسال ... سلطنت
زو نماید صورت ... آن ... ظاهر ...
... نماید لحظه ... دولت ... اعلی ...
الهی ... صفحات ایام ... عید
عظمت ... و عاقبت ... اقبال
مصرع ابد ... گذرد ... جهان

بنفایح عنایات خسروانه و روایح حمایات
پادشاهانه مطیب و معطر باد اولاد ملوک

در جواب طبقه ادنی از اولاد ملوک

لطف تفقدی و نوع ارزش و تفحصی از شان نهاده
خورشید شوکت ناهید بهجت خلاصه آبای
خواقین زبده اولاد سلاطین حافظ اقطار
زمین ناصر الصادرین متین نامزد این جانب جاری
شده بود بر مثال نسیم بهار عطر آمیز بر منوال
نافه تتاری ولد و برسید مطیب مات آن مخاطبه روح
پرور مانند جمال دلبران طرب افزای و از منشورات
آن مکاتبه روح گستر چنین حال عاشقان انگشت

نما

نمای اقدام اکرام آن وسیله افتخار و ذریعه
احترام را مستقبل و متلقی گشت چنین صورت
احوال و انتظام اسباب دولت و اقبال صحیفه آن
ظاهر و باهر بود با انواع شکر گذاری و اصناف
سپاسداری اقدام نمود اطناب موجب شایست و ابرام
منتج غرامت است سایه چتر همایون بر فرق ساکنان
ربع مسکون مبسوط ممدود باد سایر اولاد
سلاطین بجلد که بنویسند و صراحت بنده دولت
خواه که در موقف خاکبوسی و ضراعت ملازم
لوازم انکسار و اطاعت است بعد از تقدیم رواتب
عبودیت استدعای دوام دولت مینماید آنکه بکرات

مرات عزیمت اتصال بدولت ملازمت
واستظلال بظلال عنایت و عاطفت مصمم گردانیده
اما تلاطم امواج حوادث و تراکم افواج
وقایع این آرزو را در کام جان می شکند و دل رنجور
را از وصول آن مطلوب محروم و مهجور میگرداند
بیت من از تقصیر معذورم که دور روزگارها
از سر کوئیتو دورم میکند بی اختیار زیاده
ازین جرات حد خود نمیداند آیات کشورگشائی
و آثار فرمان روائی بر اوراق جراید روزگار
مرقوم باد اولاد ملوک در جواب
سلاطین نویسد عرضداشت بنده کمترین مطیعه

حق گذاری بر مبنای اطاعت و خدمتگاری بسته
ورود امثله عالی را از روی فرمان برداری
بر شارع انتظار نشسته نواب کامیاب حضرت
اعلی آنکه طغرای عالم آرای و توقیع کشورگشای
مصرع چنین بار از مطلع امید بر آمد بنور آن فرش
ساعد و الطاف اوقات حلول اجلال فرموده
و چهره فخر و ارتقاء آن طغرای غرای بخشش ظهور آثار
کامگاری و سنوح انوار نامداری بعد سپاس
حضرت باری التزام نموده نشر مراسم ابتهاج
را ترک ادب میداند آفتاب سلطنت و اجلال
از سمت وزوال در ضبط و حمایت حضرت ذوالجلال

با ولاة ملوک و سلاطین نویسند

عرضداشت بندهٔ دولتخواه که روی نیاز بر زمین
حق گذاری نهاده و بقدم اخلاص در مواقف
خدمتگاری ایستاده بعد از تقدیم مراسم
عبودیت وظایف ضراعت و استکانت آنکه
هر چند بواسطه حوادث روزگار و انقلاب
از منه دوار از عتبه بسمت حرمان موسوم شده اما
در طوی مناجات سحرگاهی از لطف حضرت
الهی استدعا می نماید لحظه بلحظه آثار سلطنت
تازه و انوار عظمت بی اندازه بر صفحات ایام دولت
خجسته فرجام ظاهر و باهر گردد مصرع بنده نیز دعاء امید

میدارم

میدارم که گردد مستجاب هذا زیاده جرات
رتبه خود نمیداند اسباب عظمت و آثار ابهت
روز بروز در تزاید باد

در جواب ولاة ملوک نویسند

عرضداشت
بندهٔ [illegible] بر جادهٔ عبودیت و شارع ضراعت
راسخ قدم و ثابت قدم است آنکه چون اداء
وظایف شکر جاذب مزید نعم و محرک دواعی
کرم است لهذا جرم عنایتهای تازه و نوازشهای
بی اندازه که بنسبت این حقیر بظهور رسید روا
سپهداری و وظایف حق گذاری به تقدیم میرساند
و از حضرت عزت تقدست صفاته مسألت مینماید که

بسایر معمورهٔ اسلام در حوزهٔ تسخیر و قبضهٔ اقتدار
استقرار پذیر دز داید اهلال نمودن رتبهٔ بندگان
نیت کوکب خلافت و دبدبهٔ ابهت از سپهر فتح
و نصرت شارق و طالع باد باد بالیزد

عرضه [illegible] ملوک نویسند

بندهٔ دعاگوی چون رایات بندگی در میدان اخلاص
برافراشته و آیات عاطفت بر صحیفهٔ دل و جان
نگاشته آنکه توقیع جهان مطاع عالم مطیع که
نامزد این کمینه شده بود نزول اقبال و حلول اجلال
فرموده قدوم آن مفاوضهٔ اعلی و مقدم آن
مخاطبهٔ معلی را لباب ادب ملتزم ساخته و چون منطوق

آن مثال همایون ناطق بانتظام امور مملکت
و اتساق مهام معدلت بود در وظایف حمد باری
افزود زیاده اطالت شرط ادب نمی‌شناسد قطعه
تا صبح نوعروس زمرد حجاب را ؛ هر روز جلوه از
نوران دهد ؛ باد عروس بخت ترا زینتی که
چرخ ؛ هر عشقش بروی نماصد جهان دهد ؛

خواتین ملوک بطبقهٔ اعلی نویسند

مهد اعلی و مسند معلی حضرت ملکهٔ عظمی از اشعه
لمعات دولت کبری نادرهٔ ادوار فلکیه بارقهٔ
انوار ملکیه سریر آرای بارگاه عظمت زینت افزای
تخت گاه عفت خلاصهٔ بنات حوا و آدم

زبده حجله سلطنت و شهریاری زبده حجره حکمت
و بختیاری ابدا سریر سلطنت و شهریاری و مسند
کامکاری و عظمت باد مخلص صادق که در مقام
اخلاص مستقیم بر جاده هواداری منتقم است ادعیاتی
که از رقوم خلت [illegible] جلال [illegible]
و حروف محبت از مطاوی آن واضح و لایح
باشد سمت ابلاغ میدهد و نفوس استدعائی
دوام [illegible] خلود عزت و اقبال
ساز بر صحایف روزگار می نگارد بشر اجابت
و وقوع استجابت مقترن باد مترصد و مترقب
آنست که بتواتر مخاطبات سرابرافی

دل

بنای مودت را موکد سازد و هر آینه انبساطی
شناسد **بیت** دیدهٔ مشعله داران شبستان سپهر
روشن از شعشعهٔ شمع شبستان تو باد

خواتین در جواب طبقهٔ اعلی نویسند

صبا بدم بوی جانان رسید بدلخستگان از
دمش جان رسید کتاب نامی و خطاب گرامی حضرت
ملکه سلطنت پناه عفت دستگاه بانوی عرصه
جهان بلقیس تختگاه عاطفت واجب نقاوه
اکارم سلاطین نتیجه اعاظم خواقین مهر سپهر عظمت
و ایالت ماه آسمان عفت و جلالت بارقه لوامع
دولت **بیت** روان بخشی چو آب زندگانی دل

آذین بزم لذت کامرانی در بهترین اوانی
وخوشترین زمانی بظهور پیوست باز از هر جای
از آن وظایف محبت و وداد و روابط مودت
واتحاد بموقف تبلیغ میرساند و مترصد میباشد که
همین دستور پیوسته نهال مودت را بجویبار اخلاص
سبز شده واز منبع مکاتبات سعادت دارند طراوت
اوراق التفات برقرار نماید ملاحظه املال نموده
قواعد انتصار را تمهید میدهد فرد سایه چتر تو
خورشید وار روشن است بر جهان تابنده و پاینده
بادا جاودان **طبقه اوسط خواتین از**
خواتین نویسند سایه چتر عرش سایی حضرت
ملکه

ملکه جهان پناه بانوی ممالک ایران و توران ابنسخه مقدمات
سعادات مقدمه نتایج کمالات نادره اعصار
خلاصه دهور داد و داراز نامه مبانی مجد و احسان
جامه اعظم عهد دوران پناه طوایف عالم و ملاذ
الانام اولاد آدم باد محبه صادقه که آثار صدق
وصفا از صفحه عقیدتش ظاهر و انوار مهر و وفا بر
جبین ارادتش لامع و باهر است بر هدایای تحیتی
که از روایح فوایح صدورش مشام دلها معطر
وانوار لوامع طوالع ورودش دیده جانها منور گردد
مداومت مینماید و از حضرت وهاب بخشنده
سعادت دو جهانی و بر آرنده مراد جاودانی

انیست مزید جاه و حشمت دوام و عظمت مبطلبد

بشر اجابت مقترن و بعز استجابت مقرون باد

معطر بعطرات روح پرور و اشارات روح گستر مبشر شد

زیادت امتلال فرحت **فرد** همیشه باز تائید دگار

ترا نشانه پیشه و اختر غلام زهره ندیم **در جواب**

خواتین نویسند بحمد الله آن یار

گرامی مرا از نامه خود ساخت نامی ملاطفه محبت

و مفاوضه مطلوب حضرت ملکه عظمی مظهر آثار

ایالت کبری طراز کسوت دین و دولت فروغ

دیده دین و ملت بلقیس زمان زبده عهد آوان

بشرو ستان عظمت شهریاری ماه آسمان حشمت

و بختیاری چون طلعت مشتری دولت افروز چون

چهره ناهید طرب افزای **مصرع** آمد وگرد غم از سینهٔ

بی کینه برفت **ع** و از نسیم کلماتش گل اقبال

شگفت و ورود شریفش را وظایف اجلال و

اکرام و رواتب اعزاز و احترام مرتب داشته بلب

ادب تقبیل ساخت چون منطوقه آن مخزن

اسرار مطلع انوار از اتساق امور دولت

و اطراد رسوم رفعت مخبر و مبنی بعهد استحکام

و لوازم شکر تقدیم رسانید زیاده متصدع نشد

باد امرصع از گهر اختران چرخ **نظم** چتر سپهر پیکر

خورشید سایه تو **نظم خواتین بطبقه ادنی از**

خواتین نویسند شعر رایات آسمان فرسائی حضرت
ملکه عصمت پناه عفت دستگاه نظم امور عالمین
سرمایه امن و آمان منظور عواطف ازلیه مخصوص
آثار ابهت ابدیه در مبانی عواطف عالمیان تا منقرض
زمان ممدود باد محتجب نیک خواه که طبقات افلاک
وداد اتحاد را کواکب ثواقب ثناگستری منیر دارد
دعوات موفوره و تحیات نامحصوره که مستغنی
از موارد اعتقاد و مستخرج از مصادر وداد اتحاد
باشد مبلغ میدارد و از حضرت باطن باری
جل ذکره دوام ایام کامگاری و انتظام مهام نامداری
را مستدعی میباشد بعز اجابت مقرون باد ملتمس آنکه

از کیفیت

نظم — عقد و سلک

عواطف — گروه طائفه

نامحصوره — بی شمار

مستغنی — ملک بخشیده

از کیفیت احوال خیر اخبار ارزانی فرمایند تا
مواد مسرت ازدیاد پذیر زیاده برین اطناب
نمیرود خواتین بطبقه ادنی نویسند
صحیفه شریفه محتوی بر معانی لطیفه که مرقوم
رقم حضرت ملکه روزگار نادره اعصار ادوار
زینده چهره بختیاری زیبنده حجله شهریاری بانوی
زمان بلقیس عهد و آوان از روزن اقبال
و دریچه اقبال طلوع فرمود و مورد آن خطاب
کریم و تحیات عظیم دقیقه از دقایق تکریم و وظیفه
از وظایف تعظیم نامرعی نگذاشته و بر دوام اقبال
و حصول آمال که از مضمون آن صحیفه اجلال

و نامه عز ازو الافضال اشتغال نموده مراسم حمد
و لوازم شکر باقامت رسانیده زیادت اطناب
نرفت سریر عصمت و متکای عظمت بمیامن ذات
مکرمت صفات آراسته باد بخواتین ملوک
و سلاطین نویسند عرضداشت بنده کمترین که رایات
دولت خواهی در حیت خدمتگاری برافراشته و آیات
هواخواهی بر صحیفه خلوص نیت نگاشته بنواب
کامگار حضرت مهد علیا خلد الله ملکها آنکه
چنان معلوم شده که زمره اصحاب اغراض از
جاده قدیم انصاف اعراض و انحراف نموده بخدمت
سرسی حکایتی که هرگز نبوده و کس نشنیده بموقف

عرض

عرض رسانیده اند و خاطر مبارک بسمو حب ازین
کینه متغیر گردانیده حقا که هرگز انامل فکرت
رقم این حال بر صحیفه خیال این احقر نکشیده و
و مثل این صورتی مطلق بخاطر فاتر هرگز نرسیده
مصرع اندرین معنی گواه من ضمیر پاک تست
زیاده مرتبه حضور را جسارت نمیداند سراپرده
سلطنت و عصمت و سرادق عفت و عظمت
تا منقرض الزمان برافراشته باد سایر
و رحیه اتب خواتین عرضداشت بنده دولتخواه
بنواب حضرت علیا خلدت ایام سلطنتها آنکه
لمعه از شعاعات آفتاب عالی الخطاب که عتکفان عتبه

خوب احسان

سپهر ارتفاع را از مطلع التفات ذره پروری
طلوع یافته بعز سر صفحات حالات این حقیر
یافت چون فحوای آن طغرای غرا مخبر از
ظهور آثار کامکاری و سنوح انوار نامداری عظمی
سپهسالاری حضرت باری التزام نموده بزواید
امثال نمودن مناسب بندگان نیست امداد فتح
الهی بجوار شی درگاه عفت و عصمت پناهی متصل
و مقرون باد

باب در خواتین ملوک نویسند

عرضداشت بنده دعاگوی بعد از تقدیم دعای
خلود ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت و عصمت
آنکه حکم شده بعز کیفیت حالات این حدود

را

حدود را عرضداشت نماید بر زده عرض میرساند
که الحمد لله و المنة اشجار جویبار معدلت از
امطار رشحات احسان و افاضت طراوت یافته
بعز نهال گلزار از نصفت از قطرات باران
مکرمت نضارت پذیرفته سکنه این ولایت
در مهد امن و امان این دیار در ظلال عدل و احسان
با سایش میگذرانند زیادت نمودن ترک
ادب است سریر عصمت و متکای عظمت بوجود
محفوظ باد

در جواب خواتین نویسند

عرضداشت بنده کمینه را بعد از تقدیم رواتب
خدمتگاری وظایف دعاگوی و فرمان برداری

آنکه مثال بی‌مثالش که [illegible]
مثال مصرع [illegible] نامند [illegible]
[illegible] الامثال [illegible] علو و [illegible] سلطنت
[illegible] و [illegible] حبیب [illegible]
زمره و وجود [illegible] اجلال [illegible]
دائمین [illegible] عظمت و عصمت [illegible] العدل [illegible]
و سمو [illegible] جوار [illegible] حضرت [illegible] در جوار
[illegible] بجا آورد [illegible]
نسبت [illegible]
مفارق [illegible]
برداری و وظایف عبودیت و خدمتگاری
آنکه بیمن معدلت و برکت عاطفت علا زمان
سده سینه از دل ایهای ریاض ریاحین فراغت

در فاهیت

رفاهیت جوار [illegible]
رفاه محطرات [illegible]
[illegible] و کامی و [illegible]
[illegible] دولت از [illegible] اقبال [illegible]
بوستان دولت ثمره سعادت [illegible] حضرت [illegible]
و شجره طیبه ملت [illegible] عظمت [illegible] جوار [illegible]
[illegible] در جوار [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible] دولت [illegible]
[illegible] و دعای [illegible]
عظمت و عصمت آنکه طغرای عالم آرای توقیع
کشورگشائی مصرع چون مهر از مطالع اقبال برآید
در ایمن زمان و انطاف احسان [illegible]

چون منطوق آن مثال همایون ناطق بانتظام
امور سلطنت واتساق مهام عظمت وعصمت ا

بعد حمد باری [illegible]

امرا الرفیع

در وظایف [illegible]

افزود ابواب [illegible] آیات [illegible] مخصوص [illegible]

علامت [illegible] ابد الابد [illegible] اعظم [illegible]

از سمت [illegible] سلطنت و [illegible]

[illegible] امرا [illegible]

اعلی امرا

[illegible] دولت [illegible] زمان مرجع [illegible]

[illegible] قطب فلک [illegible] محیط [illegible] و

اقبال صاحب قران عهد نامداری عظام الشان
عصر و کامکاری مقصد تعظیم جهان ملجا اکارم زمان
باد

باد مخلص هواخواه وظایف عوارف اخلاص
ولوازم مراسم اختصاص مرعی میدارد و دعاگوئی

[illegible] تحفه [illegible]

[illegible] نمایند [illegible]

و دعا [illegible] انتظام [illegible]

و استحکام مبانی امارت [illegible] سبحانه و تعالی [illegible]

را از حضرت [illegible]

اجابت [illegible] مستجاب [illegible] مدارج مبارک [illegible]

[illegible] صباح مطالب [illegible]

[illegible]

زیادت اطالت موجب ملالت ضمیر منیر می شناسد
نهال دولت در چمن اقبال ابدنامی باد و شرایف

اوقات ایالت مستوجب مسرت و شادکامی

باد امرا بطبقه اعلی · از امرا

نویسند قطعه بنام رهی نامه نامزد نشد

ز عالیجناب امارت پناهی · مگو نامه مشتمل بر تنبیهی

چرا باشم · به تشریف آن تا قیامت مباهی · مبشر

طلوع صبح امانی و مبشر حصول فیض مجاهد دانی

رفعی عالیه مسیر [illegible] مشرفه عالیه [illegible] [illegible]

اعظم نامدار [illegible] امارت [illegible] [illegible]

گار صاحب [illegible] حافظ [illegible] عدل [illegible]

فطن [illegible] [illegible]

انداخته

انداخت · دل ازان بر تو منور [illegible] مورد

آن [illegible] [illegible] دار [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] صدق نیت و خلوص [illegible] [illegible]

زدن صدق و ارادت [illegible] [illegible]

نقد [illegible] اعتقاد و [illegible] [illegible]

هر روی از [illegible] گوهر فشان کند الطعاف

بلطف [illegible] [illegible]

الطاف [illegible] [illegible] [illegible]

دعوات [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اعتقاد و [illegible]

سازد زیادت اطناب نمی‌رود و مثال

بمعنی [illegible] [illegible]

آمال آمانی بتوشیح سعادت جاودانی موشح
باد در ریاض دولت کامرانی بر شحات کرامت
دو جهان مترشح باد **امرا در جواب طبقه اعلی**
از امرا نویسند امداد ارتفع بی شائبه انصرام
و انقطاع بروزگار دولت امیر عادل اکرم
مقتدای اعاظم رئیس امم جلیس اکارم سلاطین
مقرب حضرت ملوک و خواقین بادی معالم عدل
و انصاف ماحی مراسم بغی و اعتساف مظهر انوار
نامداری و مصدر آثار بختیاری متوالی
و متواتر باد و دست تصرف حوادث از
سده سنیه عتبه علیه من کل الوجوه قاصر
باد بحب واضح الاعتقاد همیشه در تاکید

مبانی

مبانی مودت تمهید قواعد محبت میکوشند و تحیات
فائض البرکات و مدحات ظاهر اللمعات بسده
سنیه مرفوع ضمیر منیر میگرداند و استمرار قواعد امارت
و ایالت را از حضرت الهی که فیاض فیوض نامتناهی
است می طلبد علامت اجابت و امارات استجابت
بر صفحات ایام مشهود باد و آرزمندی بمشاهده
طلعت خجسته [illegible] ارباب [illegible]
جنابت [illegible] سعادت و افضل معارج [illegible]
اوقات [illegible] بیان [illegible]
تواند نمود با علی مدارج شوق [illegible]
بیت نتیجه شوقت [illegible]
بیت [illegible] نامه [illegible] خصوص [illegible]
[illegible]

شروع سوانح مهمات و اخبارات از کماهی حالات
مراسلات لازم دانند زیادت مصدوقه ظلال اجلال
اقبال ابد امبسوط باد و انجام مهام کافه انام

بهمان بن ملبه [illegible] امرا بطبقه
فعالیت ... باد و ... [illegible]
منوط و مربوط باد [illegible]
اوسط از امرا [illegible]
بم و دست [illegible]
جبه [illegible]

گستری اعنی مفاوضه امیر اعدل اکرم اعظم
اولاد آدم عارج رتبه مفاخر و مناصب مظهر
الطاف الهی و منظور اعطاف پادشاهی وارث

مناصب

مناصب ایالت ناصب الویه جلالت جمعی لقائی
آمانی موجب کامرانی و چون نقد زندگانی مایه
شادمانی **فرد** رسید دیده ام از نور او منور شد

مشام مرا روح [illegible]
جانم ز نزاکت منقوح [illegible]
معطر شد تشریف [illegible]
کریم و مودت [illegible]
قبول اقبال [illegible]
[illegible]

آثار مستظهر امیدوار باشند بمزید ابرام مشوش
همیگرد و ظلال معدلت ممدود و مویّد و باسط
مرحمت مبسوط مخلد باد امرا بطبقه ادنی از امرا نویسند

آیات معالی و مناقب و امارات مکارم و مناصب صیت
امیر کامگار و در رفیع مقدار دیباچه خوانین امارت
و فهرست امانی ایالت ملحوظ نظر عنایت
ربانی مخصوص عواطف و عوارف سبحانی هر گاه
انام واضح باد انوار جاه و جلالتش از افق
عنایت حضرت ذو الجلال لامع و لایح باد محب
صادق که از جاده محبت و شارع مودت انحراف
ندارد دعاء نهال کمالش بر جویبار محبت نشو
و نما یافته مبلغ میدارد امید دارم که بزودی شعلات
اشواق حسرت بار جمع از دور عین احتراق
است بزلال وصال منطفی گردد فرد رسید القصه به پایان
شب

شب تاریک فراق ❁ صبح امید ز هر گوشه دمید
بعده احوال این دیار موجب شکر حضرت آفریدگار
و از هیچ ممر صورتی که انفصال ضمیر تواند بود واقع
نیست الحمد لله و المنة اگر سحاب مجابات این
مطعطش وادی هجران را سیراب گرداند فرد از آن
طرف نشود قطره ز دریا کم ❁ و زین طرف برسد
قطره به دریا هم ❁ زیادت اطلال نمیرود سده رفیع
را مهبط عنایت لایزال مطرح اشعه نیران است
مصرع تا هست جهان مرجع اشراف جهان باد ❁
امرا در جواب طبقه ادنی قاصد رشید و خوش سخن
داد نامه ❁ پر تو تر ز شعله خورشید شمع ماه ❁ نامه

نگونمیش از دیوان حکمت منشور دولت
آمد طغرای عز و جاه مظاهر مواد سرور و شادمانی بهوده
ورود آمال و امانی یعنی مخاطبه جناب دولت مآب
امارت دثار سپهر مکنت و اقتدار ناسق مناظم
مهام مرتب مصالح انام چون فیض ملهم و سروش
لاریبی در نشر مساقات و اکرم ادقات از جمله
دولت رونمعه و جیوش از نجوای آن جناب اخیر
از تمهید قواعد حصول مرادات مبنی از تکمیل
مراتب سعادات بالصحیفه جلال بارقام شکر
انیر دمستعال مرقوم گشت زیادت اطناب نمیرود
کوکب امارت و ایالت از افق ابهت و جلالت

ساطع

ساطع و لامع باد **بطبقه اعلی از امرا**
نویسند عتبه خدام ذوی الاحترام امیر جهان
پناه معدلت دستگاه مؤکد مبانی ایالت
و بختیاری مشید قواعد امارت و کامکاری یمین
دولت قاهره امین سلطنت باهره ناصب اعلام
جلالت رافع رایات نصفت و عدالت
مادر اکمل معالی افضل مورد ورود عواطف ربانی
و مقصد وفور عوارف سبحانی باد خادم کمینه حاکم
دیرینه **بیت** آنکه در دو جهان نام و نشانی باشد
طوق اخلاص تو در گردن جانش باشد قوایم
مسند امارت را به ادب ملثوم گردانیده مراسم

ضراعت ولوازم نیاز استکانت بتقدیم میرساند
و استحکام مبانی امارت و انتظام معاقد ایالت
را بتضرع و زاری از حضرت باری مسالت
مینماید پیوسته باد اعز اجابت باین دعا تقرب
از آثار تعطف و انوار تلطف تعارف آنست
که این احقر کثیر را مشمول عاطفت خادم پروری
و مرحمت و رعایت گستری ساخته از حاشیه
خاطر محو نفرمایند تصدیع از حد گذرانیدن ترک
ادب است فرد ظلست ظلیل بهر عالم بدولت
در سایه مظلت امن و امان تست در جواب
طبقه اعلی امرا نویسند آنرا که قبله جان که نامه
اقبالش

اقبالش آورد بمن تا صد فرخ بال فرسود
تنم قوت رفتار نداشت منشور دولت
ابدی و طغرای سعادت سرمدی یعنی مثال حضرت
امیر اکرم اعظم ملاذ اکابر عالم قطب فلک ابهت
و جلال مرکز دایره دولت و اقبال یمین دولت
خاقانیه امین حضرت سلطانیه لا زالت
بنیان امارت العالیه موکد ارکان دولت
قاهره مشیدت باثار الطاف العامرت و انواع
اعطاف تعفقیت بصحبت رسید خادم دیرینه
را فرحت مقدم شریفش بر دوات اجلال
بتلقی انتصاص یافت و قدوم کریمش

بوظایف تعظیم و تکریم مخصوص گشت و انواع
اعطاف در آن کتاب کریم اندراج یافته بعد
باضعاف خدمت دعا و مقابل آمد زیادت
ابرام علامت بی ادبیست قطعه همیشه تا در
سرای سپنج سقفش سوراج ** بعد فراشته
نه سقف چهار ارکانش ** سرای جاه تو بادا
چنان قوی بنیاد ** که منهدم نکند دور چرخ بنیانش
طبقه اوسط از امرا نویسند رسنده سفینه حشمت
امیر مملکت پناه معدلت دستگاه والی اعدل
اکرم صاحب سیف و قلم منطقه و زده ابهت
و جلالت قدوه اعاظم زمان زبده اکارم عهد و
آن

آوان بامداد توفیقات الهی و اعداد تاییدات
نامتناهی آراسته باد خادم دیرینه
بیت آنکه از صدق و ارادت خادم درگاه
تست ** در مقام خدمت و اخلاص یکی از سگ
راه تست ** زمین نیاز بلب ادب تقبیل نموده
رواتب ابتهال بزبان خضوع و خشوع معروض گردانیده
در استقامت قواعد امارت و ایالت و
استمرار قوانین عزت و جلالت مدعیات
سحرگاهی از حضرت الهی مستدعی می باشد
مصرع از بنده دعا و ز خلق اجابت مسئول
از عوارف آنکه انتظار عواطف

آثار متوجه حال این خاکسار باشند بر وا ایدا ملال
نمودن لایق ادب نمیدانند **فرد** همیشه تا که
دوام بقا بود ممکن دوام مدت عمر و بقای
جاه تو باد **جواب طبقه اوسط از**
امرا نویسند کتاب دولت و مقدمه اسباب
سعادت یعنی مخاطبه علیه امیر کامگار قدوه
امرای عالی مقدار صاحب قران عرصه کامگاری
عظیم الشان عصر نامداری ملاذ کافه برایا
معاذ عامه رعایا معطر شمایم مکارم اعطاف
و مطیب مشام میامن الطاف در اشرف
ساعات و اطیب اوقات در ورود جلال بخت

بمطالعه

بمطالعه آن راقمه دولت نشان و بمشاهده
آن خطاب عالی نشان با مباهات باوج رفعت
فرق مفاخرت برزده بعزت رسید عذر آن
خطاب مشکین طراز بشکر آن کتاب مسکین نواز
میسور قلم مکسور مقدور زبان قاصر البیان
نیست **قطعه** اگر عمرها عذر آن لطف خواهم
برون نیایم از عهده آن کما هی حتی که از عذر
آن لب ببندم مرا هم لطف از خجلت عذر خواهی
رهاند تصدیع دادن رتبه جا گر اینست
جناب قطب جلالت بدر با چنان اوج رفعه
فلک خواهد که آن است ابا **بطبقه ادنی از**

امرا نویسند ظلال کمال نوال جاه و جلال امیر
کامگار کامیاب نامدار مالک الرقاب مقبول اعظم
سلاطین منظور مکارم خواقین حضرت برایا
ناصر رعایا مخلد و مؤید باد و قوائم حشمت و قواعد
مملکت ابد الدهر باد فرد آنکه اندر دل و جان هم
تو کاود جاوید ۞ و آنکه اندر همه عالم بتو دارد امید
مراسم ضراعت و لوازم عبودیت در سلک عرض
منتظم میگرداند صحایف اوراق زندگانی را بدعاء
دوام ایام کامرانی و استدعاء مزید رفعت دو
جهانی موشح و مرشح میدارد و بطلاح اجابت
مقرون و بجناح استجابت مشحون باد اجلال

الست

آنست چو دین کمینه را بحکم فرمان بنده زمره الداعی
ساخته منظور نظر التفات دارند بهر چه
حکم کنی جا بکرم و خدمتگاری مصرعه ز سخا ل ما نظر لطف
دریغ مدار ۞ زیادت اطلاع نمودن شرط
ادب نیست فرد ظل عالی ابد مسکن هر مسکین باد ۞
این دعا از من و از خلق جهان آمین باد در جواب
طبقه ادنی از امرا مشکین نفس غالیه آمیز
سحرگاه ۞ منشور تو آورد صبا سلمه الله
فواتح مشک بیز و روایح عنبر آمیز از مهبط
عنایت امیر اعدل اعدالی کاملی داور نامدار
دلاور رفیع مقدار ملاذ الامم قوام ملت

منوط بآثار معدلت و نظام اسباب سلطنت
مربوط بانوار معدلت و عاطفت زینده
باد بیت بانند بهشت در نکوئی ** چون
باغ ارم بتازه روئی ** در بهترین زمان شرف
ورود ارزانی داشته روضه ای مفاخرت
و مباهات افزود و عنایت مشغول از افاضت
خاطر فیض مآثر آنکه نظر لطف و اثر تلطف از
خادم قدیم باز ندارد زیادت جرات نمودن
هدجا کران کنیت قطعه تا بهر صید مرغ اجابت
همی نهد ** هر صبح و شام اهل صفا دام از دعا بادا
همیشه مرغ اجابت شکار تو ** دامش دعا

دام لک العز و البقا صدور بطبقه از صدور
عتبه معلی و سده اعلی خدام صدارت
پناه ایالت دستگاه صاعد ذروه معالی
و مناقب معارج رتبه مفاخر مناصب متکفل مصالح
جمهور امم متضمن انتظام امور عالم جالس اعظم
سلاطین اکارم خواقین ابیات صدر صدور
عظام ** زبدهٔ جمیع اکرام ** دیرینه مدار الکمال
ملک جهان را نظام ** لا یزال مستقر آثار
بختیاری مهبط انوار عظمت نامداری مخلص
باد فرد آنکه جان با تو در میان دارد ** مهرت
اندر میان جان دارد ** زمین ضراعت و ابتهال

بلب ادب ملثوم گردانیده و شرایط خدمت مرتب
میدارد و همواره انتظام امور صدارت
پناهی از درگاه الهی مسالت مینماید مصرع
این امید میدارم اگر گردد مستجاب لمعات شعشعات
مفارقت و غلبات سطوات مباعدت
نه بر وجهی واقعست که جز باستماع سعادت
لذیذ اتصال زلال وصال تدارک پذیر تواند بود اطناب
از حد املال نمودن شرط ادب نیست ظلال
صدارت و ایالت ابد مبسوط باد انجام مهام
کافه انام بمیامن عنایت شامله مربوط باد صدور
بطبقه اعلی از صدور منشور رفعت اثر توقیع
توقیع

توقیع دلکشای اعلی مخاطبه عالی حضرت
صدارت پناه عدالت دستگاه ملجاء ارباب
ملل قدوه اصحاب دول کهف ملت زاهره و مؤتمن
دولت باهره زینده مسند جاه و جلالت نشاننده
سریر صدارت و ایالت لا زال کوکب صدارت
و جلالت من افق الکمال طالع باد و مشحون
بفنون مرحمت و رافت و مقرون بصنوف
رعایت و عاطفت چون آفتاب برج شرف
ظهور نموده در هر حرف از آن توقیع وقیع عالی
از حقایق مودع و در هر کلمه از آن خطاب
رفیع جهانی از دقایق مستودع با قدام اکرام

آن وسیله افتخار و ذریعه اقتدار مستفید
گشته و چون انتظام مهام سعادت انجام و
جریان امور بر وفق مراد و مرام از فحوای
آن مثال عالیه بحیطه فهم در آمد صحیفه حال
بارقام شکرانه دست عال مرقوم الحمد لله
و المنه بزداید تصدیع دادن از دایره
ادب خارج است ظلال صمدیت ممدود
و مؤید به و بساط ایالت مبسوط مخلد باد

صدور بطبقه اوسط وصف تراچنانکه

توی کنم خیال ؛ کز هر چه در خیال من آید
زیاده ؛ چون دعو مناقب و ظهور مراتب

عالی جناب

عالی جناب صدارت مآب نصفت حمام انام ظهیر
اهالی ایام موتمن عتبه سلطانیه مبتشار حضرت
خاقانیه زین الله تعالی سریر صدارت بیمین
اعدلیه و نور صدارت و ایالت بنور رهایه از
عنایت استحاط بنوای آفاق و اقطار احاطه
نموده و اشاع داقصی ابد به دبدبه جلال و طنطنه کمال
اوار السنه و افاضل و اهالی ستوده افعال
برابرادرا آنام اجرآت تمام است لایق نمیداند
تعطفش آرزومندی و شوق نیاز مندی بدریافت
دولت وصال چون الطاف کامل اعطاف شامل
آن مظهر جاه و جلال از مد کنز عبارات و حیز استعارا

متجاوز است قطعه به جباری که دارای جهان است
معبود دلهای دانایان است که شوق من
بدیدار عزیزت ز هر چیزی که گویم بیش
از آنست زیادت، ابرام نمی‌رود مناهج
امور دولت و مصالح مهام عظمت بر وفق
مأمول محصول باد صدور درج البقیه تشریف بنده
نواز و توقیع لازم الاجلال والاعزاز عالی جناب
صدارت مآب حامی شریعت مبین ضابطه
امور ملت و دین وارث مناصب صدارت و ایالت
ناصب الویه نصفت و عدالت آدام الله تعالی اقباله
و احکامه نیز بالتفات خاطر خطیر مجلی باهتمام ضمیر منیر
الحمد

رسید مصرع ز آئینه دل زدود زنگ ملال هر حرفی
از آن خطاب مظهر از اسرار مکنون و هر کلمه از آن
مظهر از آیات لطف بیچون از مطالعه آن عبارات
مشتمل بر دقایق معانی و ملاحظه آن اشارات
منطوی بر حقایق روحانی نشاط دل تازه
و سرور جان بی اندازه گشت چون باز منطوقات
کتابت عالم مفهوم آنکه هر روز از مبادی
تأییدات الهی لمعه دولتی لامع است و از
افق توفیق پادشاهی کواکب رفعتی
طالع ریاض مشرب رشحات حمد و سپاس
ربانی تازه شد الحمد لله زیادت جرأت

نزهت کلیات امور مناظم انام بالتفات مزین
با صدور بطبقه ادنی از صدور ابد الله تعالی فی
دوام الصدارت وقوام الایالت علو شانه
وسمو احسانه بعد از درایع و بدایع دعوات
و روایع تحیات مرفوع ضمیر منیر آنکه جناب
صدارت مآب فضیلت انتساب مروج شریعت
غرا مزین ملت بیضا ملجاء انام قوام امور اسلام
و نظام مهام آنکه جریان احوال بفیض فضل
ایزد متعال جل ذکره بخیر و عافیت مقرونست
و از هیچ ممر صورتی سبب انفصام ضمیر تواند
بعد واقع نیست الحمد لله متوقع آنست

که دیده انتظار این محب را بکحل الجواهر مکاتبات
مکحل ساخته مواد فرح و بهجت را مضاعف
سازند بزدایند اطناب مستصدع نمیگردد دولت
دو جهانی و سعادت جاودانی قرین روزگار
با صدور در جواب طبقه ادنی اصلح الله تعالی
عظام امور دنیا من کلاهما در شرح ریاض الصدور
بمعاثر اقلام بعد از ملاحظه نامه نامی و مطالعه
مفاوضه گرامی اعلام میرود که تشریف آنکه
جریان احوال این دیار آنکه منبع شکر حضرت
آفریدگارست و از هیچ ممر صورتی که سبب ملایم
مزاج باشد سمت تکون نیافته الحمد لله

مترصد آنست که برقرار تحریک سلسله مراسلات گشته
شروع در شروع سوانح مهمات اخبار از کماهی
حالات لازم دانند زیاده اطناب نمودن
ندانست سعادت ابدی را اکرام سرمدی قرین ایام
خجسته فرجام باد بطبقه اعلی از صدور نویسند
لازال مسند صدارت متجلیاً بجمال جبوده و تمیز
بکمال کرمه بنده دولتخواه جز بوظایف
دعاگوئی ودد داشت رضاجوئی اشتغال ندارد
با قامت مراسم دعواتی که احتراز ارواح
قدسی را وسیله تمام وانشراح صدور روحانیان
را رابطه علی الدوام تواند بود جرأت جسارت
مینماید

مینماید دوام ایام اسباب دولت اساس رفعت
وعظمت نامتناهی را از حضرت الهی استدعا
مینماید مامول آنکه بسمت قبول در رقم موصول
مرقوم وموسوم گردد از عواطف بیکران
دعوار فی بایان تشریف خطاب اعلی را
منتظر بارات تا در اتمام مهام که نامزد شده
بود فرد کمر بی بر میان جان نبندد جان کمر وار
بر میان نبندد زیاده اقدام بر ابرام حد خود
نمیداند بیت هزار سال بمانی بدولت و سعادت
زمان زمان فزون قدر و جاه تو باد در
جواب طبقه اعلی از صدور منکه تا شم که بر آن خاطر عاطر

لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم خطا
واجب التعظیم و کتاب بلند مرتبه تکریم عالی حضرت
صدارت پناهی ایالت دستگاهی مخدومی
ولی نعمتی صدر مسند عز و جلال قطب فلک دولت
و اقبال مشیر دولت قاهره نایب سلطنت
باهره مشید بالدوام مبانی مکرمت بحلی الشمول
انواع مسرت و کامرانی صنوف حصول مرادات
دو جهانی در اکرم اوقات و اطیب ساعات
شرف ورود ارزانی فرموده فرد لطف لفظش
داد باهم آب و آتش را قرین حسن خطش کرده
باهم نور و ظلمت را قرین صورت زیبایش

منشور

منشور سعادت را طراز نقش حروف خاتم اقبال
دولت را نگین شرایط خدمت و لوازم عبودیت
را موظف داشته بدست اعزاز بر فرق مفاخرت
نهاده و بر علو اعلام رفعت او مضمون کتاب
اعلی متضمن آن بجا مراسم شکر و سپاس آورد بذیل
اطناب متبع لوازم تصدیعت بیت باد همیشه
جاه و جلال تو بر مزید باد همیشه عز و کمال تو بر مدام

بطبقه اوسط از صدور نویسند عتبه عالیه
بندگان صدارت پناهی سعادت دستگاهی ناصب
الویه عدالت دارت ایالت مناصب جلالت
ملحوظ عنایت ربانی مخصوص عواطف سبحانی رهو

روز و شب خورشید مهر را بهجت روشنی دستگاه
قطره از لطف او سرمایه دریا و کان علی التواتر
الادوار تعاقب الاعصار ملاذ طوایف امم
و مقصد اعظم عالم باد بنده هواخواه که بر عادت
مستمره بوظایف دعاگویی و رواتب رضاجویی مشغول
است برفع خدمات اخلاص شعار و مدحات
اختصاص دثار منبعث از صفای طویت باشد
متصدی میگردد پیوسته مواجب مزید جاه و جلال
از بارگاه حضرت ذو الجلال استدعا می نماید
زیادت خصه را مرتبه جسارت نمیداند خرسند [illegible]
ببقای سبب فضیلت بیکران [illegible] عزت بی زوال
و

و باد عمرت جاودان **در جواب طبقه اوسط**
از صدور نویسند اینها نامه چه نامست که چون
باغ ارم از تازگی و لطافت آن هر دم
هم سینه شگفته گلشن و هم جان تازه هم دیده
روشن و هم دل خورم نسایم گلزار مرحمت
و تعطش و شمایم نوبهار مکرمت و تلطف اعتبارات
است از خطاب گرامی و کتاب نامی عالی حضرت
صدارت پناه ایالت دستگاه قبله حاجات
انام کعبه مرادات خواص و عام مقبول دولت
خاقانیه منظور حضرت سلطانیه چون عیش
جوانان بچمن فصل بهار در اسعد اوقات

ذکرم ساقط از حل الطاف ارزانی فرمود
دیده از بیاض آن صحیفه گرامی حیران و بیاض
صفحه سواد آن مخاطبه نامی نگران مورد آن
عواطف غیبی را موقع آن تحفه عالم لاریبی را
بخطوات تعظیم و اجلال تلقی و استقبال
نموده و چون از مطاوی آن صورت انتظام مهام
و نفاذ اوامر احکام در آئینه ادراک ارتسام
یافت زبان بوظایف حمد ایزد پاک گشاده زیادت
قدم جسارت بر بساط انبساط نمی رود قطعه
بقای دولت و اقبال حشمتت بالاه از آن
فزون که در آید بمنزل تعبیر سخن بپایه قدرتش
نمی رسد

نمی رسد ورنه بقدر طاقت قوت نمیر و تقصیر
بطبقه ادنی از صدور نویسند چون فاضلان
روشن ضمیر و عاقلان صاحب تدبیر در بیان
اوصاف آن جناب صدارت مآب نظام آثار
نامداری مصدر آثار بختیاری مجدد مراسم
ابهت و جلالت موکد لوازم صدارت
و ایالت اضاء الله صدوره بطلب الحق و بثواب
فضله و افضاله و من علیهم بعوارف جلاله
عجز از وسیله تقصیر می سازند بنده را با فتور
ذهن و قصور فهم دران خوض نمودن لایق
و مناسب نیست فرد به بحر خاطرم ارچه سخن فراوانست

ولی چون سیل بدریا رسد فرو ماند ؛ در بیوله

سمه صحیفه عشرت

موصل صحیفه نبشته بعقد افتاب ضمیر ابرار

الهام از ملازمت نسخه احوال ابرار اوقات با حق دارد و بی

آن وقت بیاد خط ابر نفع کس نصل حق

تاثیر گذرانیدن نسا صف افتا در جواب لطف ارادل از اصداد

احترام است سبب از ادوار ؛ صد حلقه فروزست

ادب

تا برفرخنده ایمن با جعفریان ؛ جان

این نامه چه یادست اخبار جعفر سکه باد

ز قلم نشان

بهین تیغ خواد ؛ دستیاره قلم ادست

منزل لدرزده خدا عالی شان نقریع

نشان کنایت از مفاوضه جناب صدارت

مآب ایالت

مآب ایالت ضابطه امور مصالح جمهور ناظم ملت

بیضا

امین سلطنت

ستاره وحید و فلک سلطنت سپهر کامرانیست

فر

صدر و مشتری طالعت بر حاصل مفاتیح از افق

بهرام کین و مهر آیین صبح صادق عدید

بانگ آمال و آرمانی جعفر ز رتبه لطایف

و وصول مراحد آمال ارباب ز رتبه یک

دمیده هر رای محقق ارباب حقایق نموده

در هر سطری منظور ارباب استقلال

از فتوحات غیبی را نقد احتمال ادیان

سبب تفاخر است دارند

و ظلمت

سکندر آرزو کرد و نیافت در سواد خط آن

توقیع مظهر یافتم از اشتیاق دست بوسی
عالیت آن نامه را گاه بر لب گاه بر دل گاه بر
سر یافتم چون الطالب سبب الملالت است **مصرع** بر دعا
ختم بعد ختم کلام **هم** میان بندت ماثر دولت
بفیض فضل الهی بسمت تباهی متصاعد
باد **وزرا بطبقه اعلی از وزرا نویسند** ظلال حسن
عاطفت و سایه یمن مرحمت عالی جناب معالی
نصاب وزیر آصف مکان سلیمان نشان
ناظم مهام ملک و ملت مدبر دین و دولت وسیله
افاضت امن و امان و واسطه انتشار عدل
و احسان طراز خلعت نامداری صفای طلعت

کامگاری

کامگاری بر مفارق کافه رعایا و عامه برایا
مخلد و موئد باد مخلص هواخواه آنکه
جز مدح تو نمیگوید **بیت** آنکه جز مدح تواش
کار نباشد شب و روز **ها** و آنکه جز ذکر تواش
ورد نباشد مه و سال **ها** سر نیاز به خط اطاعت
نهاده و بقدم خدمت در موقف ضراعت
استاده عقود دعای نیازمندانه در تحلل سلک
لیالی و ایام انتظام میدهد و صفحات روزگار
را بدعای دوام ایام وزارت و ایالت و خلود
افاضات آثار نصفت و عدالت موشح و مرشح
داشته امید میدارد که صبح این مرام از مطلع

اجابت طلوع نماید بزواید الطاف مشوش
خدام نمیگردد میامن نصفت دلگشای و مواهب
عدالت بهجت افزای بروزگار کافهٔ انام
بی رشتهٔ انفصام واصل باد وزرا در
جواب طبقهٔ اعلی از وزرا مثال آصف جم
اقتدار از ره لطف رسید و افسر دولت بهما
برسر من لوامع انوار سعود آسمانی و طالع
آثار دفور کامرانی اعنی کتاب کرامت نصاب
آصف اعظم مدبر امور عالم رافع مراقع عدالت
عاقد معاقد ایالت ظهیر کبیر اکرام سرور وزرای
عظام ملاذ طوایف اعالی مشید بنیان مکارم
ومعالی

ومعالی حضرت دستور اعظم که ز حوادث دهر دم
رای ملک آرای آرد عالمی را در کهف بیت زیور مهر
دولت زینت وقیع فضل دفتر مجد و معالی
دیباچهٔ عز و شرف آراسته بزیور فخر و جلال
مزین بحلیهٔ قبول و اقبال رخ بنمود دیده جان
روشن کرد و الفاظش را سلاست آب روان لازم
و معانیش را لطافت نجات ملازم قدم آن مفاوضه
اعلی و مقدم آن مخاطبهٔ معلی را از ادب بمقبل
و ملثوم گردانید فرد نهادم سر و بر دیده چون
باد جا کردم گرد دم در دل د آئینهٔ دل را بخنده کردم

چون از مضمون آن خطاب رفیع چنان معلوم شد
که آثار فیض سحاب بر صفحات امانی واضح است
و انوار فیض ربانی از جناب اقبال و کامرانی لایح
است لهذا توفیق شکر گذاری حضرت باری نمود
بزداید مصدوع خدام نمیگردد فرد از پی اصلاح خلق
تا بقیامت مباد عمر ترا انقطاع جاه ترا انقلاب
وزرا الطبقه اوسط از وزرا چه گوییمت
که ترا از ارتفاع پایهٔ قدر زهی چه در قلم آید
هزار چندانست اندیشه فلک پیمای از ارتفاع
بر معارج اوصاف علیه جناب دستور الآفاق
الاعظم کار فرمای ارباب سیف و قلم مشید قواعد

معالی

معالی مرجع طوایف عالی آصف قدر رفیع قدرت
داور قضا صولت بنصب رایات الوزارت
علی طریق الاستحقاق مقصور است و خرد خرده
صورت شناس در تصاعد بر مدارج اعلی امر
عاجز و قاصر لاجرم قدم تجاسر بر بساط انبساط
نانهاده التزام طریق صمت می نماید شرح شوق
بلقای اشرف که مقصد اقصی و مطلب اعلی
بهمان تواند بود از دایره تعریف و مرکز تحقیق
بیرون است قطعه اشتیاق ام از هست بعد رس
نرسد سالها اگر چه بگویند خرد دور اندیشی
آنچه در طی زبان گنجد و در تحت بیان اشتیاق

مزاران هست بصد مرتبه بیش زیاده مطمح
اوقات شریف نمیگردد **فرد** باد چون حکم ازل
جاه تو بی انقلاب ** با چون عمر ابد عز تو بی انتها
در جواب طبقه اوسط از وزرا وصف آن
نیست که در حیز امکان آید ** کانچه در فهم خرد گنجد
از آن بیشتر است ** چون کمالات ذات عالی
صفات وزارت پناه ایالت دستگاه ناظم
مهام ملت بقا برامور دولت عراکث نیده
عقد مهمات ممالک رهانیده مظلومان از مضایق
مهالک **بیت** آصف کافی کفایت صاحب جمشید فر
اختر برج وزارت خواجه عالی گهر ** بر وجهی است

١

ثبت مجلدات حساب آن در دفاتر خاطر
وصفحات صحایف ضمایر صورت پذیر نیست لاجرم
از روی نیاز بر یک ایجاز و اختصار اختیار
نموده میگوید **مطلع** خاموشی از ثنای تو حد ثناء
تست ** اشتیاق بالتقای لقای شریفت که
وسیله کمال حضور و ذریعه جمال بهجت و سرور است
از تصور آید اوهام صافیه و ادراکات افهام
زاکیه گذشته **بیت** خامه شکستم و لب بستم از
تعداد شوق ** کان نه در تقریر گنجد نه در تحریر اما
بر رای انبساط نمی نماید **فرد** دارد نظام کار
جهانی ز لطف تو ** کار ترا از لطف الهی نظام باد

وزرا در جواب طبقه اوسط از وزرا نویسند

خطاب واجب الاستماع و کتاب
لازم الاتباع جناب آصف نشان ناظم مصالح بندگان
عارج معارج وزارت ناهج مناهج ایالت
قامع بنیه اجحاف رافع الویه انصاف مدارج
شأنه در رفع معارج مکانه منور بانوار مراحم
مزین باثار مکارم شرف ورود ارزانی فرمود
و منشورات آن صحیفه شریفه تقلید جواهر
و منظومات آن نامه وافر الکرامات لالی زواهر
مورد شش را بصنوف تعظیم و فنون تکریم تلقی
نموده و چون فحوای آن مکاتبه و مطاوی آن

مخاطبه

مخاطبه مشعر بدوام دولت و مجرا از انتظام
مهام سعادت بفحوای محامد الهی بتقدیم رسانید
بزواید مصدوع نمیگردد امداد تمتع و استظهار
اسباب تمکین و استظهار در تضاعف و ترادف
باد

وزرا بطبقه ادنی از وزرا

اجله الله
تعالی فی العز ارتفاع شأنه و اعز انصاره
و اعوانه محب مخلص را بذرایع مخالصت
متوصل است و تاکید قواعد مصادقت و معاونت
را متکفل دعائی که بتاثیر خلوصش غره روز منور
و بروایح خصوصش طره شب معطر باشد مبلغ داشته
و قبول را مترصد است لوایح آرزومندی بر وجهی

استعمال یافته بجز بزلال وصال منقطع منطفی
نشود و مواد اشتیاق منوجی درینجا آمده که
بجز شربت ملاقات تسکین نیابد رجا واثق
است که وسایل حصول امانی و روابط
وصول بمنازل کامرانی وکفایت از دولت
مواصلت است بخیر وخوبی مقارن و میسر
گردد فرد قدر چه دفتر تو جبه ور تها سازد
قران فلک را کف تو قانون باد وزرا در
جواب طبقه ادنی از وزرا یارب این بوی خوش
از چه بستان آمد یا نسیمست که از روضهٔ
رضوان آمد تا زه شد درسر من باز هوای خط یار

کز صبا رایحه سنبل ریحان آمد نفحات خامه
مشکبار و رشحات قلم در نثار جناب وزارت
مآب عارج معارج وزارت و ایالت ناهج
مناهج نصفت و عدالت چون لقای امانی
موجب کامرانی و چون نقد زندگانی مایه شادمانی
بیت رسید دیدهٔ احباب ازو منور شد مشام
روح ز انفاس او معطر شد و در دقایق عبارتش
اعجاز سخن آرایی پیدا و در حقایق کنایتش
آثار معجز نمائی واضح و هویدا در مقابله هر
حرفی از حروف آن ظروف حکم و در برابر هر
نقطه از نقوش آن دفتر علم بالقلم دعاء و ثنا

گفته آید بتطویل کلام اوقات شریف نشگردد
درج نامهای مهام بر نهج مرام ولآلی معانی در سلک
انتظام باد

بطبقه اعلی از وزرا نویسند

ابواب انظار ناقبه و ثواقب افکار صائبه عالی حضرت
آصف اعظم مدار امور عالم صاحب دیوان اعلی
مرکز دائره عز و علا رافع مراتب عدالت
عاقد معاقد ایالت مخدوم عظیم الشان دستور
دار الذات [illegible] موجب کلیات امور انام و معظمات
مهام اهل ایام باز چاکر دیرینه و خادم کمینه

فرد

آنکه پیوسته در خلا و ملا ٭ آنچه گوید دعای
حضرت تست ٭ مراسم ضراعت و وظایف

عبودیت

عبودیت تا آستان جلالت نشان مینماید در
صمیم استجابت بدعای استقرار بدوام دولت و
نظام ایام مکنت مشغول می باشد بعز اجابت
مقترن باد توقع از لمعات انوار باطن سعادت
میامن چنان دارد که این ذره خاک نشین را
بپرتو التفات عالی سرفراز فرمایند زیادت
جرات خود جعه نمیداند **فرد** ز بهر آصف ازین
به دعا نمی بینیم ٭ [illegible] باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار

در جواب طبقه اعلی از وزرا نویسند

نامه سوی من از آصف جم قدر رسید ٭ حاصل نامه
مراد که دلم می طلبید ٭ عنوان صحایف جاه و جلال

دو دیباچهٔ جراید دولت و اقبال یعنی کتب
عالی حضرت دستور اکرم مغیث حقوق
والی النعم وزیر اشرف افضل سپهر ارفع
اکمل در دریای وزارت دری آسمان ایالت
دجلهمت قامع قواعد اجحاف هادم بنیان
اعتساف لازال غره عالیا رفیعا و قدر قدره
مشید و منیعا مشتمل بر اجناس عواطف و محتوی
بر انواع عوارف شرف ورود ارزانی فرمود
در قدوم حروف دلکش مفاتیح کنوز دولت
درجهای و نقوش سطور جانفزایش مصابیح
رموز سعادت جاودانی و مورد وحی آسمانی

آن

آن توقیع رفیع را که عنوان جراید جاه و جلال
و فهرست صحایف قدر و کمال است بقدوم خدمت
گاری استقبال نموده انواع الطاف و اصناف
اعطاف را در ضمن آن مندرج است با ضعاف
ثنا و دعاء مقابل ساخت زیاده خود را
جرات نمیداند **قطعه** بهمیت تا به بیاض نهار
می آرند ٭ مسودات لیالی برای ضبط حساب
طناب عمر و بقای تعب با چندانی ٭ که از محاسبه
عاجز شوند کلک حساب **بطبقه اوسط از**
وزرا نویسند
وصف عالی تو که
بحر نیست بیکران ٭ افکند رخت عقل بگرداب حیرتم

رفعت جناب اعلی وعظمت عتبهٔ علیا خدام عالی
مقام آصف اعدل وزیر افضل اکمل صاحب
دیوان اعلی مرکز دایرهٔ عز وجلالت شیر ملوک
وسلاطین ظهیر کبرا ملت ودین رافع اعلام وزارت
وایالت ناصب رایات نصفت وعدالت
بیت آن آصفی که صفحهٔ منشور دولتش آراسته
بخت بتوقیع لایزال نه بدان منابه ایست که
ارجام اقلام طبقات انسانی با وجود تمادی
ایام زندگانی بکمترین پایه از ان نشان تواند بود
پس تفکر قصور شان کثیر التقصیر چگونه در آن
باب شروع تواند نمود [illegible] منزلی از وادی صفات کجا
مسئول

مسئول آنکه نظرات اشفاق ارشاد مآل احوال
کافه عالمیان دارند در باره این دولتخواه دریغ
نفرمایند زیادت ابرام علامت سوء ادب
نمیدانند قطعه همیشه تا متولد شود ذکور و اناث
همیشه تا متزاید شود شهور سنین هزار
سال بهلال بقای عمر تو باد شهور او همه
اردی بهشت فروردین بطبقه وسطی
از وزرا نویسند منت ایزد را که
از نسیم همتکه لطف جمال خاطر غمدیده را [illegible]
شادی رسید دیباچه جریده کامرانی و سر دفتر
اوراق آمال و آمانی اعنی ملاطفه عالی جناب

وزارت پناه نصفت دستگاه ظهیر برایا
نصیر رعایا قطب فلک نامداری مرکز دایره
بزرگواری آصف مهتری **فرد** آصف دارا
کف جم جاه اسکندر وقار مشتری فیض
و عطارد خامه مهر اقتدار منطوی بر
اهتمام تمام و محتوی بر انتظار مالاکلام
عز ورود دارزانی داشت و ورود عز
آن غرایب رغایب گوشواره عرایس
مطالب آمد و جواهر زواهر آن طرایف
لطایف زیور قلاید عواید ما رسید
دل سوخته غم اندوخته را از وحشت

تنهائی

تنهائی بی آرام بعو بمو است مشاهده
جمال صورت آن کتاب و کمال معنی آن
خطاب آرام تمام یافت الحمد لله والمنة زیادت
ازین حد جرات ندارد آفتاب جهان تاب
وزارت و ایالت و ماه عالم افروز نصفت
و عدالت از سمت احتراق در امان ملک
علی الاطلاق باد **بطبقه ادنی از وزرا**
جناب دولت مآب سعود معظم مدبر امور عالم
رافع رایات وزارت و ایالت جامع رایات
کرامت و جلالت **بیت** آن خواجه را از تقویت
رای متین مضبوط گردد که سامان وزارت

همواره محل نزول مواهب جاه و جلال و مهبط
اصناف الطاف حضرت ذو الجلال باد بنده
دولت خواه بیت آنکه از خادمان حضرت تست
روز و شب در دعای دولت تست ** مراسم اطاعت
و هواداری در مراتب ضراعت و خدمتگاری
بعتبه معلی اسمت ابلاغ و ارسال میدهد و در روز
و شب بدعای مزید جاه و جلال و ازدیاد دولت
و اقبال اشتغال می نماید بفواصل اجابت ربانی
و رواحل سبحانی استجابت سبحانی مقرون باد
زیادت ابرام شرط ادب نیست فرد ترا در اختیار
کامرانی ** هزاران سال باد از زندگانی در جواب

ادنی از

جواب طبقه ادنی وزرا نویسند

بیت قاصد رسید و ساخت معطر
مشام من ** در چنین نامه درست مگر نافه ختن
طایر همایون فال از نشیمن جاه و جلال جناب
ایالت پناه عدالت دستگاه زبده وزرای زمان
قدوه کبرائی عهد و آوان آنکه رایش دهد اجرام
کواکب را و آنکه گلشن زند رشگال نزول نموده بورود
نمود ظلال اقبال بر مفارق بندگان منشور معهود
ابیات طغرای توقیع کس مهر بعد ماه علم ** دل گشت
از و تازه و خاطر خورم ** از غایت تعظیم نهادندم
ادراک بر حلقه چشم چون نگین ** در خاتم الطاف و

و اصناف اعطاف گرانبهای آن همال واجب
الامتثال مستفام بعد باد عیه عمر بیشی داشته
آفاق بیمای مقابل ساخت رجا بافاضت
مراحم بیکران و افادات عوارف نشان آنکه
این احقر را بالتفات خاطر عاطر بهره مند سازند
بز داید مصدوح خدام نمیگردد فرد باد عمرت
بیقیاس و پایه عیشت بر دوام شعر باد قدرت
در ترقی باد جاهت مستدام دیگر انشای اهل
قلم بطبقه اعلی نویسند بجنابت
ریاض ملک برشحات خامه مشکین شمامه
عالی جناب صاحب اعظم کهف طوایف امم مهد
قواعد

قواعد تدبیر مشید مبانی تقریر و تحریر ظهیر کبرا
کرام مجیر وزرای عظام رکن سلطنت باهره
عضد دولت قاهره قدوه عظمای زمان ملاذ
ارباب عهد و آوان حاصل بار ارقام اقلام
دریا گهر نثار اتمام امور جمهور اگاه فعل مخلص
متخصص را جز بوظایف دعا گوئی و در داب
رضاجوئی اشتغال ندارند بار رسائل رسایل
خدمات صافیه السمات وسایل مدحات سامیه
الصفات قدم در جاده انبساط می نهد و
استدامت مهام دولت و استقامت امور
جمهور را وسیله آسایش رعایا ذریعه

ذریعه آرامش برایاست از حضرت حق
سبحانه وتعالی استدعامی نماید شامل طی
باط مباسطت بطریق ادب اقرب است
وفور توفیقات الهی وجنود تائیدات
نامتناهی ابد ملازم آستانه عالی باد دیوانیان
اهل قلم درجواب نویسند فرمان
لازم الاذعان را از عالی جاه ایالت دستگاه
والی اقالیم مجد وکرم مالک ازمنه ارباب سیف
وقلم مدبر مناهج ملک وملت ضامن انتظام
مصالح دین ودولت ناظم امور عباد کافل مهام
بلاد اختر برج شرف بحر معانی ارجهان مطلع

از

از سر کلک قضا قدرت او یافت نظام نامزد
این حقیر شده بفوه معطوف بهم مکارم الطاف
وحظیت بمایم میامن الطاف دراکرم ساعات
واطیب اوقات مشرف ورود ارزانی فرمود وقدم
الفاظ غرایش مفاتیح کنوز دولت دوجهانی
ولقوس سطور دلربایش مصابیح رموز سعادت
جاودانی مورد عظیمش را بانواع اکرام وتعظیم
تلقی یافت ومقدم شریفش باوصاف احترام
وتکریم اختصاص پذیرفت بزداید جسارت
منورش نمیگردد انواع مآرب ساعی واصناف
مطالب دوجهانی درسلک مثبت منتظم باد

دیوانیان اهل قلم بطبقهٔ اوسط

نویسند   ترا چنانکه توئی گر بجهد نه وصف
کنند ؛ که از تصور وهم وخیال بیرون است ؛
چون دبیر فکرت مالکان ممالک فصاحت و
بلاغت از منشاء هده جلوه آیت صفات خواجه
اعظم معینت جمهور انام رافع اعلام عدالت
جامع اقسام ایالت مرجع اعاظم مجمع مکارم
کهف انام ملجای احرار اماجد ایام بیت آن که فروغ
شعلهٔ رای منورش ؛ پروانهٔ ضیا طلبد
شمع آسمانش ؛ حیران است و سفر فطنت سالکان
مسالک بلاغت و جزالت در وادی آدابی

غایتش سرگردان پس تحریر بیان تقریر
پایان بسر حد توضیح و تبیین آن رسیدن از جمله
محالات و مقوله مستحیلات باشد شرح
صورت فراق و وصف صورت افتراق
در حوصلهٔ تقریر و دایرهٔ تحریر نگنجد بر دایه املا
نمی نماید صحیفهٔ آمال بر قدوم دولت جاودانی
و رسوم سعادت دوجهانی آراسته باد

دیوانیان بطبقهٔ اوسط منلاطفهٔ مشکین طراز
و مخاطبهٔ مسکین نواز خواجه ذوی الاقتدار
قدوة اکابر دهور و اعصار واسطهٔ مدار
ممالک وسیلهٔ قرار مسالک ناظم امور انام

مرجع اهالی ایام حضرت خواجه کافی کفایت آنکه
نامش ثبت شد بهر عزت بر قرار دوام آخر زمان
میریم بحلیه حصول مطالب و تجلی بزیور وصول
مآرب فرع نمود چهره مارا گل مراد شگفت
زبان کلک که رقم آن صحیفه کشیده مقرر اسرار بلاغت
است و صریر خامه که نقش آن نامه بر داخته
عندلیب گلشن فصاحت نسیم عاطفتی از مطاوی
آن استهام یافت وسیله ازدیاد اخلاص و
ذریعه کمال اختصاص شده زیادت اطناب خفت
ظلال عوارف انعام و لطایف اکرام ابد مخلد باد

دیوانیان از اهل علم بطبقه ادنی از دیوانیان

فصاحت

فصاحت الله تعالی جلاله و آدام علی الدوام
ظلاله بعد از هدایتی که از رواح فواتح صدور
مشام دلها معطر داز لوامع طوالع درود دستی
دیده جانها منور گردد مرفوع ضمیر منیر میگرداند
که از جمله یکی از مکملات اسباب دوستداری و
مزینات اوضاع حق گذاری اخبار و استخبار
یاران و اعلام استعلام هواداران است اگر عنایت
نموده از قضایای کلی و جزوی که در آن اصول سانح
شده باشد بشر انهار زبانی دارند بی شبهه
عوارف احزان و غموم و شوایب آلام و هموم
بتمامی مرتفع و مندفع خواهد گشت بنده اید

نمیگردد ماثر دولت و میامن رفعت در تزاید

با دیگر ابنای زاهل قلم در جواب ادنی اهل

قلم نویسند لمعی رشحه خامه شکر خاصیت مشتمل بر

فنون فضل رسید چمن سینه تازه گشت روان

گل راحت از باغ روح دمید عنوان دفتر مقاصد

و مطالب طراز کسوت معانی و مآرب اعنی املاء لطفیه

صاحب اکرم اعدل ناظم دنیا و دین کریم جزایل

المناصب جمیل رفیع مراتب بیت آنکه در [illegible] خامه

او ابر گوهر فشان خجل باشد در ایمن ایام

نزول اقبال انعام فرمود چون از فحوای آن سلام

دلایل دوام دولت نظام مهام رفعت لایح

بعد

بعد در وظایف حمد الهی افزود زیادت

اطناب نزهت اهدا دگا متکاری و آثار نامداری

مؤید و مخلد باد باب سیم طبقه اعلی از دیگر ابنای

اهل قلم نویسند تدبیر مهام عالمیان و اصلاح امور

آدمیان باهتمام رای مشکل گشای مخدوم عالی

مآب معالی نصاب صاحب رفیع اعلی و الی

اشرف اول منهج وصول مرامات سفینه وسیله

حصول مرادات کلیه موید افاضل مقوی ارباب

فضایل بیت خواجه الله حسب مشکل گشای حاجتی

کامتثال امراد باشد جهان را غرض عین مفوض

با دعاگوی معتقد کم نظارش در ارادت و اخلاص

منقفدرست و بیامن همت آن عالی رتبت
مغفرم معتقد الوف خدمات وافیه و صنوف
دعوات صافیه از روی هواداری و خدمت
گاری بعطبه علیه رفع میکند و دوام ایام دولت
راکه واسطه عظمت و رابطه شوکت است
درستد عا مینماید بمنصه اجابت و منظر استجابت
جلوه نمائی باد ترک اقدام بر ابرام عین ادب
میداند ظلال اجلال مبسوط فراخ و ممدود خاتمه
حال مسعود و محمود باد در جواب لطفیه اعلی
از دیوانیان نویسند چه لطف بعوض ناگاه رشحه
قلمت حقوق خدمت عرض کرد بر کرمت
بنوک

بنوک خامه رقم کرده سلام را که کارخانه دوران
مبادی رقمت مفاوضه کریم و ملاطفه الزم التعظیم
ملازمان عالی جناب سعادت مناب خواجه معظم
ملاذ جمهور انام رافع اعلام عدالت جامع اقسام
ایالت مشید مبانی تدبیر ممهد قواعد تقریر و تحریر
بیت صاحب ملک معانی کز طریق اقتدار ° داد
کلک بیقرارش کار عالم را قرار ° موصوف بصفات
سنیه موسوم بسمات رضیه ظهور نمود مواد فرح
و بهجت را متضاعف و مترادف ساخت حرفی
را بالوف ادعیه و هر کلمه را بصنوف اثنیه مقابل
گردانید هدیه مختصر و تحفه محقر این حقیر استحقاق

نظر قبول آن جناب ندارد اما از ماثر اخلاق
رضیه و میامن اوصاف مرضیه می سزد که آنرا در
محل رضا و موقع استرضا جای بخشند زیادت
جرات شرط ادب نمیداند ذات عالیقدر بر
مصاعد جاه و اختیار مترقی و متصاعد باد بحقه

ایضا از دیگر اعیان نویسند سلامی چو
ارواح قدسی مکرم ، سلامی چون اجرام علوی
معظم ، با مراسم مدحتی که نسیم خلوصش از مهب
اخلاص وزد و شمیم خصوصیتش از چمن اختصاص
وزد تحفه مجلس عالی جناب دولتمآب ملجای ارباب
ملل مرجع اصحاب دول جلیس اکابر عظما انیس

اعاظم

اعاظم کبرا میگرداند و علی الدوام استدعا مینماید
که نسیم توفیق از مهب تقدیر متنسم کوکب اقبال از
ذروه اقبال و دایره اجلال طلوع نماید فرد
دل از لوامع مهر جمال یابد نور ، ریاض جان ز نسیم
وصال تازه شود ، اگر دعاگوئی مهجور را بتشریف
جواب که سرمایه مفاخرت و پیرایه مباهات است
مشرف سازند از نقص برتبه کمال و درجه جاه
و جلال لاحق خواهد شد فرد کم نگردد تابش خورشید
اگر ، ذره بدخشان لعل سازد سنگ را ، ترک
اقدام بر اطناب عین ادب می شناسد مطالب
عزت و مآرب رفعت محصل و میسر باد و در جواب

طبقه وسطی از دیوانیان نویسند

در بار رسید و از الطاف خواجه داد امید، شگفته
شد گل دولت ببوستان امید، کتاب صنایع دثار
و خطاب بدایع آثار عالیجناب خواجه اعظم والی
اقالیم مجد و کرم مرتب مصالح انام ناظم امور اهالی ایام
کافل مرام عباد متکفل مهام بلاد فرد خواجه کز
کمال عقلش هست، ملک آباد خلق آسوده،
بعادت نزول روح را ارتیاح و سینه را انشراح
داد در مسحات اقلام مشکین رشک قطرات سحاب و نظم
کلمات غیرت در خوشاب عقد رده های گوشش را
نزهتگاه دیده دل ساخته بقدر قوت اندازه

قدرت

قدرت مراتب تعظیم بجا آورده تعهد خاطر خطیر
والتفات ضمیر منیر که در مطاوی آن مندرجست
بخشش ارزانی فرموده بودند از مراحم بزرگانه
بعید و بدیع نمود، بر دوام اطناب مشغولیش نمیگردد
و بعضی مقتضات ایام و لیالی موجب ازدیاد
مراتب معالی باد طبقه ادنی از دیوانیان
نویسند هرچه اندیشه را بر آن دستست، بیش
قدر بلند او پستست، چون قلم دو زبان از شروع
عروج بر اوج اوصاف جناب خواجه اکرم صاحب
اقدم و اعظم مجتمع اکرم معالی متکفل امور ادانی
رافع اعلام عواطف جامع اقسام عواطف

آنکه بار از چهرهٔ اوصافش کشد مهر در نقاب
چهرهٔ آفتاب باصر است و زبان قلم از وصف صعوبت زده
سبحهٔ نعوت او عاجز و مقصر است بی مفتاح عبارات
این ضعیف چگونه فتح ابواب ادای آن تیسیر
تواند شد مصرع گر درین اندیشه گشتن نیست
حد چون من … وصف غلبات جذبات خاطر
مشتاق و لمعات شعلهٔ نوایر اشتیاق باندازهٔ
تقریر مهندس ضمیر و تحریر منشی چنین نیست بر دارید
جرأت متصدی نمیگردد فرد دولت را بجاه حشمت
بریمین عزت را با شوکت بر پا ر…
در جواب اجناس از دیوانیان صحیفهٔ که از نوک

خامه

خامه یافت رقم مراسلات دلپذیر … آمد
کتاب نامی و خطاب گرامی جناب صاحب … اخراج
اعدل و اکرم مدبر امور ادانی و اعالی ممهد قواعد
مکارم و معالی ناصب رایات عوارف رافع اعلام
عواطف فرد آنکه بذات شریف بی بدلست اوج
فخر بعد صاحبان تاج و نگین را بشکر روان بخش
چون آب زندگانی دل آویز چون لذت کامرانی
در بهترین آنی و خوشترین زمانی بظهور پیوست
عقود معانی در سلک آن الفاظ و عبارات
منتظم و رقوم معالی بر سطر آن کلمات تامات
مندرج و مرتسم بعد خطوات اکرام و اقدام

اعظام تقیه تمام یافت بیت عذرا بادی تو که
تا مکرمت نماید هم درد عا فزایم کان خوب مینماید
امداد تمتع و استظهار در استتباب تمکین و استبشار در
تضاعد باب نظم اعلی از سادات نویسند
مسند عالی نقابت دستگیر شریف سیادت و نجابت
بذات اشرف عالی جناب مرتضی ارفع و مجتبی امنع
نور عین امامت و امانت عین نور کرامت
مقتدای سادات ملجاء ارباب سعادت رفیع الدرجات
منیع کمالات زبده اولاد سبطین اسوه امجاد
خافقین مظهر آثار نبویه مهبط انوار علویه علی
مرور الایام مزین و مجلی باد و هم ارباب ضمایر انام مصقل
الطاف

الطاف و اعطاف آن نقاوه دودمان عبد المناف
منور و مجلی باخلاص دعاگوئی آنکه در زمره مستفیدست
مصراع کمر صدق بر میان بسته تا ارسال میامن
دعوات منشعب از صدق نیت منبعث از صفای
طویت بانی عهد مبارک اخلاص را مجدد می سازد و
از عقیده خالص نیت صافی بدعای دولت نقابت
پناهی که صلاح بی غایت و فلاح نامتناهی متفرع
است اشتغال مینماید و از حضرت عزت شانه امید
اجابت میدارد بر زواید ابرام نمودن علامت
بی ادبیست سایه عاطفت و سیادت بر مفارق
کافه اعاظم انام ابد مبسوط و مستدام باد سادات

در جواب رقعهٔ میرزا اعلی از سادات نویسند

انکه [illegible] نامه ای از درج سیادت گوهریست
وین خطاب دلکش از برج سیادت اختریست

رقعهٔ [illegible] زلال [illegible] باهره
از نهایت [illegible] لوامع [illegible] صدارت [illegible] نقاوه
طلیعه [illegible] هدایت ارتفاعی [illegible] مرتبت [illegible]
نیره زاهره [illegible] مرتضوی [illegible] طرفه [illegible]
عالی حضرت [illegible] زهره [illegible] اعاظم [illegible] نقاوه [illegible] علویه [illegible]

اقدام جماهیر کبراء اکرام مآهیر عظما مشتمل بر فنون
الطاف مجنوی بر صنوف اعطاف شرف ورود
ارزانی فرمود چون از مضمون آن خطاب مستطاب

مایه

تمهید قواعد حصول مرادات و تکمیل مراتب ظهور
سعادات مفهوم شد امداد شکر نعم و
و توالی یافت از برکات انفاس عالیه استشمام رایحهٔ

انفاس [illegible] قبول [illegible]
میوزد [illegible] سعادت [illegible]
است که [illegible] سعادت [illegible]
از آن [illegible] فیض [illegible]
بیاد [illegible] ذات [illegible]

خیال کمال یگان وصف قدرت بینش چون تحریر
محاسن ذات معلی و تقریر بیان صفات مزکی عالی
جناب سیادت مآب مصدر مآثر و مناقب مظهر محامد

مناصب ان عین سعادت عین انسان
سیادت خلاصه اولاد رسول نقاوه احفاد
بتول بمثابه ایست که سهام اوهام حظی بهدف
تعریف آن نرسد وضمایر اکابر بلغا بر اسرار
توصیف آن اطلاع نیابد اگر دران باب شروع
نمیرود عذر واضح است متمنای خلوص و خصوص
آنست که بر تواتر توالی در ارسال ملاطفات
عالی که سبب سرور و موجب حضور قلوب و صدور است
اهتمام فرمایند بزواید اطناب متصدع نمیگردد
قواعد مناقب نقابت و مبانی مناصب نجابت
بتائید الهی و تاکید فیض عالی آفتاب فلک نقابت

ماه آسمان نجابت نامتناهی موکد و مشید باد

سیادت در جواب طبقه اوسط از سادات

شمایم گلزار قدسی و نسایم حدایق فردوسی که
بدستیاری شمال اقبال از ریاض التفات
عالی جناب نقابت انتساب مرتضی اعظم مجتبی ا
اکرم مهر سپهر نقابت ماه آسمان نجابت خلف
اعاظم السلف شرف اکارم الاشراف وزبده بعد
مشتمل بر میامن الطافی غایت و محتوی بر
مکارم اعطافی نهایت شرف نزول ارزانی
داشت هر نقطه متضمن سری از اسرار الهی و
هر حرفی مبین حکمی از حکم لایزالی مورد تشریفش

را عنوان مفاخرت دنیوی و فهرست سعادت
اخروی دانسته متوقع آنکه تا زمان سعادت
ملاقات بترادف مخاطبات معزز گردانند
که وسیله مواهب عظمی و ذریعه کرامت کبری
همان خواهد بود بر واید املال نمی نماید بسیط
خاک بتوجه وداد مزین باد اح تو خلاصه ترکیب
چار ارکانی **سادات بطبقه ادنی از سادات**
جناب سیادت مآب سعادت آیات مرتضوی
امجد مجتبی اسعد زبده نقبا اسوه نجبا سلامی
که محتوی خلوص اعتقاد و منطوی بر وفور محبت
وداد باشد مبلغ میدارد و ادراک شرف

ملاقات

ملاقات شریفش را که آینه طلعت آمال
و آمانی مواکب مسرت و شادمانی است استدعا
می نماید توفیق سعادت اجتماع باحسن صور ابهج
اوضاع مقدر باد منتظر صدور و دکه در فتح الباب
ارسال جواب بتقصیر قلم مرحمت رقم رضا ندهد
که استنشاق نسایم محبت و استشمام شمایم مودت
مرتب بر مطالعه آنست زیادت اطناب نمود
ظلال سعادت و سیادت ابد مستدام باد **سادات**
در جواب طبقه ادنی از سادات نویسند
لطایف لطایف محبت آثار که عبارتست از مکاتبه
جناب سیادت شعار مرتضوی رفیع و مجتبی امنیع

جلیل الاصل جمیل الوصل طاهر الذات ظاهر الدرجات
خلاصه بیامن سیادت و نور طوالع نقابت
مشحون بلطف عبارت مقرون بحسن استعارت
سمت ظهور یافت از مطالع عبارات محتوی
بر دقایق معانی و از ملاحظهٔ آن اشارات
منطوی بر حقایق روحانی نشاط دل تازه
و سرور بی اندازه حاصل گشت طریق محبت
آنکه بر همین دستور بروز باعلام سوانح وقت
محرک سلسلهٔ تعارف بعضی نشانی روابط قدیم
را جانب نوازند زیادت اطالت ننمود سایهٔ سیادت
بلند و سایهٔ سعادت ابد پیوند باد بلطفه العلی

از سادات اپولته

از سادات الوپیند بنده سیادت پناهی و آستانه
سدره رتبت پناه بندگان مرتضوی اعظم و مجتبی
اکرم مظهر محامد و مناقب مصدر مآثر و مناصب
خلاصه اولاد رسول نقاوه احفاد بتول زبده
اعاظم نجبا قدوه اکارم نقبا ماه آسمان عزت
و جلالت و مهر سپهر نقابت و ایالت علی مرور
الدهور و الشهور و الایام مشرق سعادات ازلی
مطلع انظار کرامت لم یزلی باینده بنده مخلص
هواخواه که بوظایف بندگی مشغول است
زمین نیاز را بلب ادب مقبل ملثوم گردانیده
بعرض طرائف ادعیه از نسیم روایح آن ریاض

انس نضارت نماید واز شمیم فواتح گلزار
قدس طراوت یابد مضرع جناب رفیع میگردد
از حضرت مجیب الدعوات دوام ایام سعادت
فرجام ملاذ زمان سده سیادت رتبت را مستدعی
می باشند و بیمن اجابت مقرون و بعز استجابت مشحون
باد خدام عتبه سیادت پناه بصنوف عنایات و صنوف
رعایات مستظهر است زیادت اطناب جلادت
جرات است مسند سیادت و سریر سعادت بمیامن دین
پروری و مآثر فضیلت گستری مزین و مجلی باد در

جواب طبقه اعلی از سادات رشایح قلم اکرم و روایح
ریاحین ریاض اکرام بساطین التفات و

باهتمام

اهتمام عالی حضرت سیادت پناهی سعادت
دستگاهی مرتضوی مزکی مجتبی معلی ملاذ زبده
اکارم معاف قدوه اعاظم صدر امت باهره بدر ملت
زاهره نقاوه زهره علویه اسوه عزت نبویه
اسبغ الله تعالی ظلال نقابته خلد میامن سیادته
چون طیب روایح ازهار و فیض فوایح اشجار صداقت
ارواح اعیان صادق را چون گلشن فردوس
مزین ساخت منشور عظیمتش بانواع اکرام و تعظیم
تلقی یافت و مقدم شریفش باصناف احترام و تکریم
اختصاص پذیرفت صنوف عنایت و ذره پروری
که در ضمن آن مندرج یافته بودند بدعاگوئی دولت

ابد پیوند مقابل گشت زیاده جسارت جز خجسته نمیداند

قواعد مناقب و نجابت مبانی مناصب و نقابت

بتائید الهی و تاکید فیض نامتناهی ممهد و مشید باد

بطبقه اوسط از سادات تمهید قواعد سیادت و مبانی

سعادت بذات اشرف عالی حضرت نقابت

انتساب باد که رایات ملت بیضا جامع آیات

شریعت غرا خلف اشراف اشرف و اخلاف قبله

فضلا امام کعبه علماء اسلام مزین و آراسته باد بنده

دعاگوئی بر لوازم ارادت استمرار و استقرار دارد

بنشر دعا خوشتر از نسیم دلگشای سحری و عرض ثنائی

بهتر از شمایم راحت افزای گلبن گستری مصدع خدام

میگردد

میگردد و در روز و شب بمطابق مطالعت بر ادعیه

دوام ایام سعادت انجام مواظبت می نمایند

بعز اجابت معزز باد رجا واثق است که از خدام

عتبه جناب سیادت مآب بفنون عنایات و صنوف

رعایات محظوظ گردد و زیادت جرات نرفت

سریر نقابت و سیادت بذات شرایف و غصن لطیف

مشرف باد در جواب طبقه اوسط از

سادات مناظم اقلام گوهر بار و مقاطر ارقام در

نثار عالیجناب سیادت مآب رافع ابنیه کمال ناصب

الویه عز و جلال مورد مناقب شریفه مصدر مناقب

منیفه مرتضوی اشرف رفیع مجتبی افضل منیع مرتب

بزیور اجلال نزول اقبال فرمعه باعث تعاقب
اسباب بهجت و آثار مسرت گشت هر آن راه بهزار
خدمت دعا و هر کلمه را بصد هزار مدحت و ثنا
مقابل گردانید زیادت جسارت نمعه آثار سیادت
و معالی بانوار فیض پذیرائی مشحون باد بطبقه
ادنی از سادات اعلی الله تعالی بمعالم السیادة
قدره و شرح مکارم التفاتیت صدره بنده هوا
خواه که لباس اخلاصش بطراز اخلاص مطرز است ذرایع
بدایع دعوات در ودایع تحیات بمستقر
شریف ابلاغ می نماید همواره انتظام امور سیادت
راستدعی می باشد بسعادت اجابت مقرون

بام

باد بطه شرح و بسط آلام ایام فراق و نکابت
شکایت زمان اشتیاق طی نمودن اولی میداند
چه تقریر و تحریرش بیت از هر چه وهم تامل کند
برون باشد ز هر چه فهم تعقل کند فزون باشد
زیادت اطناب نرفت مناقب سیادت و منقبت
سعادت ابد قرین اید باد در جواب طبقه ادنی
از سادات ملاطفه لطافت آثار جنادت سیادت
دثار مرتضی اعظم مجتبی اکرم علوی النسیم مظهر
اسرار نبویه مهبط انوار علویه فرد مشحون بفنون
سرافرازی هم قرین بصنوف دلنوازی هر وقت
در ورود مژده حصول مقصود ارزانی فرموده خادم

با اداء آن عوارف و جزای آن عواطف عجز از وظایف
دعاء و رواتب مدح و ثنا اجازت نداد و چون
منطوق آن مخزن لطایف و مطلع ظرایف اشراق
امور دولت و اطراد رسوم رفعت مبنی و منجر
بعضی از مکارم لطایف سپاس باری به تقدیم رسانید
زیادت اطناب شمسه و سایه عاطفت سیادت
بر مفارق ادانی و اعالی ممدود باد مشایخ الطبقه
اعلی از مشایخ نقشبند ستر لاهوت همنشین
تو باد ه فیض حق دمبدم قرین تو باد ه حضرت قدسی
منقبت فردوسی منزلت سلطان ولایت شعار
پیشوای مشایخ عالی مقدار تاجدار ملک کرامت

تخت

تخت نشین اقالیم امامت ناصح زمره ملوک
رشد ارباب سلوک عالم مقامات طریقت صاحب
مکاشفات حقیقت برافرازنده لوای تصوف
برافروزنده چراغ تعرف همواره مظهر آثار کمالات
ملکوتی و مطرح انوار افاضات لاهوتی باد مرید
نیازمند که پیوسته از ضمیر منیر مقتبس انوار فتوحات
غیبی ملتمس اسرار فیوضات لدنی می باشد دعوات
که صفای صفحه تش آثار کدورت علایق و مدحاتی
که القای خاطرش صیقل غبار ظلمات عوایق می باشد
بحرم مقدس مهدی مستحق می سازد و بر تعاقب
ازمنه و دهور و تتابع ایام و شهور مزید افاضات

روحانی از جناب جلال احدیت ربانی استدعا
مینماید از همت و نهمت متعالی التماس میرود که
این کمینه را از قبول خاطر عاطر آئینه مشاهدات
غیبی و مجمع ارادات لاریبی است بحظی کاملی فایز
و مستفید گردانند زیادت جرات جسارت نمیرود
حاشیه سجاده عالی و مهبط فیوض ذو الجلال و مورد
ارادت لایزال باد مشایخ در جواب طبقه اعلی
از مشایخ اشراقات انوار صفاء لمعات آثار جام
جهان نمائی که عبارتست از عالی خطاب مخاطبه عالی
جناب مستطاب حضرت حقایق پناه معارف دستگاه
ناصب رایات حکم کاشف آیات نعم مفتاح مفاتیح غیب

فاتح خزاین لاریب بادی انام مرشد ایا خواص و عوام
لازالت سدته مورد اصناف الکرامات و مصدر انواع
المعالی و المکرمات باد محتوی بر اسرار تخصیص چون
آفتاب عالم تاب از مطلع ذره پروری طلوع نموده
مورد آن وارد غیبی و ورود آن واقعه لاریبی
را بلب ادب ملثوم گردانید و بر فرق افتخار نهاد چون
صبح خبر استقامت احوال و تیسر اسباب امانی و آمالی
موجب تضاعف مواد شکر گذاری و ترادف امداد
سپاس داری شد ترک اقدام بر جسارت عین احترام میداند
لوح محفوظ خاطر سعادت مآثر مجمع اضافات
انوار ربانی و منبع رشحات اسرار سبحانی باد مشایخ

بطبقهٔ اوسط از مشایخ نویسند احوال دل
بر دوست چه محتاج گفتن است ؛ بر شمع سوز سینه
پروانه روشن است ؛ بعون بر مرآت رای فرخ آیینی
فیاض زمان عالی جناب طریقت مآب مطلع انوار
کرامت منبع آثار الهامات مرکز دائرهٔ صدق و
یقین محیط نقطهٔ توکل و تمکین مخزن اسرار
لاهوتیه مطلع انوار جبروتیه نتیجهٔ اولیای کرام
بقیهٔ اصفیای عظام منصب ادراک حقایق و محل
شهود اسرار دقایق است صورت احوال این
محب معتقد مخفی و محجوب نیست لاجرم تعیین آن
صورت و تبیین آن معنی را از مقوله تحصیل

حاصل

حاصل دانسته بر زواید اطالت نمی‌نماید فرد همی پاک
تو آیینهٔ خدای نماست ؛ ز گرد غفلت و زنگ
کدورت ایمن باد ؛ مشایخ در جواب طبقهٔ اوسط
از مشایخ نویسند خطاب تقدسی امتحلی ببرکات
نفحات السمات از عالیجناب طریقت انتساب
رافع رایات دینیه صاحب آیات یقینیه سالک
مسالک شریعت واقف مواقف طریقت و حقیقت
کاشف اسرار ملک و ملکوت ناظر انوار قدس
جبروت با آثار انوار تجلیات الصفات شرف ورود
یافته مقرون بصد الطاف از ورای سرادقات عوالم
غیب جلوه گری گشت بازای هر حرفی از آن

مخاطب سلطان وظائف محبت و وداد در داب

[illegible]

از وفیات هر چند در عالم شهادت از استقام سعادت

[illegible]

معه هذا امید دارست از حضرت حق سبحانه و تعالی

بجانب

بجانب مباعدت میامن زا می ترفع ساخته بشرف

[illegible]

سالک مسالک شریعت مستقیم جامع انوار

[illegible]

انواع جمعیت و سرور مستقام البعد و فور شکر و سپاس

ملک قدیم تقدیم یافت زیادت المناب برخت

بیت ای طریق علم را فضل تو مصباح آمده
مخزن تفسیر را ذهن تو مفتاح آمده مسند افاضت
حقایق تفسیر بحسن تقریر سلطان مقربین درگاه
اهل حق و یقین مجرا احادیث نبویه وارث
موارثیت مصطفویه مالک ممالک تحقیق سالک
مسالک تدقیق کاشف مشکلات عقلیه فاتح
معضلات نقلیه که محافل علماء ترجمان
افاضل بلغا را آراسته باد و توالی فیوضات
کلام الهی درباره مستفیدان مجلس عالی نگاشته
باد مخلص بی اشتباه پیوسته بتفسیر آیات

بینات

بینات فضایل خدام اشتغال می نماید بارسال
دعائی که از ریاض تقریرش فوایح اخلاص فایح
و از حدایق تحریرش روایح اختصاص رایح باشد
تصدیع مجاوران سده علیه میدهد و بر دوحه نهال
اخلاص در روضه صدق اختصاص چون بلبل سحری
از روی ثناگستری درس مناقب آن حضرت می خواند

بیت بمدح تست دمادم ضمیر من مشغول بوصف
تست بی بدایه زبان من جاری امیدوارست که
از مکمن افضال واجب الله منال شرف اصدار ارزانی
فرمایند تا وظایف خدمتگاری بظهور رسد بر در اید
انبساط جرات نمیرود قطعه تا هست عقل و رابطه انتظام دین

تا هست علم قاعدهٔ استوار شرع ٭ از آفتاب رأی تو
باد اجلال علم ٭ بر مرکز مدار تو بادا مدار شرع **بطبقهٔ**
اعلی از مشایخ نویسند نفحات
گلشن معانی و نسیمات چمن التفات لا زالی اعلی
نجابت عالیحضرت مخدوم اعاظم مقتدای افضل اعلم
مشاهیر سلف استاد اجاهیر خلف اسوهٔ فضلای انام
قدوهٔ علمای اسلام مرجع اعالی و اعاظم محی ریاض حکم
ناظم معاقد فروع و اصول صاحب قواعد معقول در
ایمن ساعات و احسن اوقات بر ریاض صدور ارباب
حضور تابان شد مورد نشر باستقامت احوال
منتبان عتبهٔ افاضل آمال داشت وظایف حمد باری
در دولت

در دولت شکر سبحانی معهود گشت بر دوام اطناب
جبارت نمی‌گردد **قطعه** همیشه تا که بعقل شرع حاکم شد
مدام تا که بعهد عقل والی والا ٭ ز حشمت همه کار شرع
باد نکو ٭ ز دولت تو همه کار عقل باد زوال **بطبقهٔ**
اوسط از مشایخ نویسند
تمهید قواعد احکام دین و تشیید مبانی اسرار شرع
متین باهتمام عالی جناب شریعت مآب مستجمع حقایق
علوم مهبط مستنبط دقایق فهوم ناصب الویهٔ دینیه
رافع ابنیهٔ یقینیه مصدر دقایق مناظرات مظهر حقایق
محاضرات مصباح انوار دانش مفتاح اسرار بینش
محصل با محب آرزومندان رافع ابنیهٔ محبت و عوار

بابرکات و تحیات میامن صفات مرفوع ضمیر منیر
میگرداند که سترگ وجوه ها انتباه دست صحایف حسنات و
جرائد منقبت اشتغال مینماید بیت جز من در همه اوقات
ثنا گوی تو بعد ووز دم من در همه احوال دعا گوی تو بعد
و دواعی اشواق بلقای اشرف از شوق هزار بار
ازهار از روی شب هجران بمطالعه نتایج اسحار
زیادت است بر زواید متصاعد نشد بیت ذهن وقاده
توکشف علوم عالم است طبع نفاذ تو باب فضل
را مفتاح باد بطبقه اعلی از علمای شریعت
نویسند ملاطفه مرغوب و مفاوضه مطلوب عالی
جناب شریعت شعار فقاهت دثار نقاوه علماء

السلام

اسلام اسوه فضلای انام واسطه ترفع معالی
رابطه تفوق اهالی مورد مناقب شریفه صاحب
مناقب منیفه دلکشائی چون هوای بوستان
طرب فزای و چون وصال دوستان راحت نمای در
اشرف ساعات و الطف اوقات سمت وصول
یافت بظهور نور آن خط که صورت زنگ ظلام
دارادت ایام از آئینه دل مستهام زدوده گرد
گردید بشارت سلامتی ذات ملکی صفات که
از آن صحیفه میمنت آیات بوضوح پیوسته ادای لوازم
شکر گذاری گشت بزواید بشوقش نشد ظلال افادت
ولوالی افاضت بر مستفیدان حقایق تنزیل

ومستفیدان دقایق تاویل مبسوط باد علماء

شریعت در جواب علماء شریعت میامن سلامی که منابر

صفای آن بشوایب انحراف دهر متغیر نگردد و شوارع

آدابش بعوارض انصراف عصر متبدل نشود

مرفوع بضمیر منیر جناب شریعت مآب فقاهت

انتساب ناصب رایات ملت ناصر آیات شریعت

مقبول اعاظم علما منظور اکابر عظما میگرداند

دار شرح تلهب نوایر اشتیاق و تموج بحار

اشتیاق که متجاوز الحد و الغایت است اعراض

نموده دولت ملاقات شریف که غایت

مطالب و نهایت مآرب است از حضرت

عزت جل ذکره مسالت می نماید و بظهور این

مراد منتظر می باشد زیادت اطناب نرفت

بیت بی اعداء اعلام شریعت ترا بادا

بقای زندگانی هم از علماء شریعت

نویسند ملاطفه دلکشای و مشرفه راحت

افزای جناب شریعت شعار محبت آثار مجمع

سعادات علیه منبع کمالات شرعیه حاوی

اسالیب اصول و فروع حافظ حدود معقول

و مشروع مقترن بصفای مودت و محفوف با

کمالات محبت در بهترین آنی و خوشترین زمانی بظهور

پیوست و چون از مضمون شی تمهید قواعد حصول

مرادات و تکمیل مراتب ظهور سعادت مفهوم
شد امداد شکر تعاقب و تواتر یافت زیادت
اطناب نرفت بیت نقد اقبال تو اهل فضل را
سرمایه باد زیور افضال تو مر شرع را پیرایه باد
سایر طبقه اعلی از علمای شریعت تشید مبانی شریعت
و تاسیس قواعد دین و ملت باهتمام خدام محکمه
علیه اقضی القضات اسلام نافذ اقضیه و احکام
جامع معانی و ذخایر ثانی مقرر قواعد شرع مدبر معاقد
اصل و فرع مروج ملت زهرا مقوی شریعت
غرا بیت اقضی القضات آنکه بمیزان عقل شرع
سنجید رای روشن او کار ملک دین منوط باد

در رعایت

در رعایت کافه انام بحسن اهتمام مجاوران آستانه
سنیه مفوض و مربوط مخلص نیاز مند را دعوی
اطاعتش در محکمه اخلاص بشهادت اختصاص
سمت اثبات یافته بلوامع ثنای او ورودش بعبد
قدسی را منور و فوایح دعای او هبوب نسیم مجمع
انس را معطر ساز مصدع مجاوران عتبه علیه
میگردد دوام شرایف ایام شریعت پناهی را
از حضرت ملک علام مسالت می نماید بعز اجابت
معزز باد متوقع آنکه ابواب مکاتبات را بر بقیه
انام مهمات الدینیه علی الدوام مفتوح دارند که سبب
سایر عنایت است باطناب جرات نمی نماید

محکمه مسند احکام دین و اجراء امور شرع مبین پناه
اهل اسلام و ملجاء خواص و عوام باد در جواب
طبقه اعلی از علماء شریعت این نامه
نامور از بهمه جمال منشور سعادت طغرائی
جلال در جیبت درخشان و در درج دره بهر جا
جواهریست از فضل و کمال نتایج انامل
دریا فواضح و نتایج خامه خورشید مآثر اعنی ارخی طبه
سلطان قضات اسلام برهان ولایت انام ناصر
ملت حنیفه حافظ شریعت شریفه ممهد قواعد
دین متین مشید مبانی شرع مبین رافع اعلام
سنت هادم بنیان بدعت قاضی قضات روی زمین

مجمع

مغیث ملت اسلام رکن دین متین در این احوال
نزول اجلال فرموده بدستیاری دولت و مدد
گاری عنایت این مخلص را رتبه سرفرازی داد
چون از فحوای معنی آن انتظام مهام سعادت
انجام و جریان امور بر وفق مراد و مرام بوضوح
پیوست استدعا توفیق شکرگذاری از حضرت
باری نموده بر زواید اطناب جرأت نرفت بیت
صفای محکمه شرع از جمال تو باد پناه اهل ملل سایه
جلال تو باد بطبقه اوسط از علماء شریعت
نویسد عالی جاه شریعت پناه ممهد قواعد دین
متین مشید مبانی شرع مبین مطاع ملوک

وسلاطین متبوع خلفا و خواقین مصلح مصالح
اهل زمان کافل امور عالمیان ابدا متابعت احکام
شرع مبین و مصدر فرمان برداری ایزد دین
متین باد محبت واضح الاعتقاد بر صحایف اخلاص
حروف کمال اتحاد مرقوم است دعای نسیم
نوبهار راز رایحه آن مشتاق بهوای نشو و نما
گشته و ثنای حریم گلزار از فایح آن استشمام طیب
صدق و صفا نماید بموقف تبلیغ میرساند و از حضرت
الوهیت تقدست شرف التفات احسن مآرب و ایمن
مطالب است استدعا مینماید زیادت اطناب
نرفت ذات عالی را مستظهار خلق عالم است

در پناه

در پناه خویش دارد لطف رب العالمین **در جواب**
طبقه اوسط از علماء شریعت خط شریف
دلنواز دوست آمد سوی من نتایج خاطر خطیر و
درر و ایح بدایع ضمیر منیر عالی جناب شریعت دثار
فضایل آثار قاضی انام ظهیر اسلام مروج شریعت
غرا مقوی ملت بیضا **قطعه** آنکه در روز ازل توقیع
منشی قضا از برای دولتش منشور حکم جاودان
گشت احکام شریفش با عدالت همنفس
بعد ذات عدیمش با عدالت توامان الله تعالی
ایام الشریعة الغرا بمیامن احکامه و رفع
الویة العلیه البیضاء آراسته بحلیه معانی و فضایل

بهیر استمیر پیرایه حقایق و افاضل دلبرادا سطه سرور
و جانبراد وسیله ذوق و حضور گشت نسیم عاطفتی
که از مضمون آن نامه نامی استشمام رفت وسیله
ازدیاد اخلاص و ذریعه کمال اختصاص شد زیاده
اطناب نرفت بیت باد ابقای ذات تو چندانکه
ممکن است ع کاندر بقای ذات تو اسلام را بقاست

قضات بطبقه از قضات نویسند

بجناب قاضی انام قدوه ایمه ایام مشید مبانی دین
متین ممهد قواعد شرع مبین ظهیر ملت بیضا
نصیر شریعت غرا تحیتی که طیب نسیمش مشابه رواح
باد بهاری و عطر شمیمش متماثل نفایح مشک

نثاری

نثاری باشد مبلغ میدارد و متوجه سعادت
ملاقات که خلاصه زندگانی و نهایت امانی
است می باشد انشا حصول این مرام بسمت انتظام
موسوم باد زیادت اطناب نمی نماید از
بی اصلاح تا بقیامت مباد عمر ترا انقطاع و جاه
ترا انقلاب قضات درجه اب از قضات
کتاب فایح العبارت و خطاب لایح البشارت که از
جناب فضیلت شعار شریعت آثار قاضی اسلام
مرجع جلالت این ناصر ادانی و اعالی ناشر فضایل
معانی صادر شده بود در روشنی چون تباشیر
سحری و در تازگی چون گلبرگ تری در ایمن زمان

نزول
نفحه خبر معهود بارسی
آن صحیفه نامی کاتبی بنیاد ارتباط گنجینه عقاید
مبانی محبت و داد و مبنی بنای ازدیاد و معاد
مخالصت قرار اتحاد بود و موجب ارتباط اطناب سبب
مخالصت فرا گرفت زیاده در درجات الانبیا بیت
الا خلاص و اختصاص اتصال تو باد نا در درجات نعت
گلشن باغ کمال و روضهٔ اتصال تو اطبا ارباب
بطبقه اعلی از حکما و مجالس جلیل
ای از الفاظ تو گوشت عقل گویا فته از خیاب
حکمت از نور تو بر یافته امداد فیض قدسی کاشف اسرار
قدسی بدات بابرکات امام مدققین کاشف رموز جهان
محققین مقتدای اکابر و الحکم
حکمای و سخن فهم

حقایق

حقایق
مفتاح مغلقات مطالب روحانی
دقایق فایت بر احیا ظهر زمان
نهایت مقاصد ارباب حکمت اصحاب نظر و انوار افاضت
ملک حکمت و اسرار ارباب معارف
نقوا عمید و اوراق قاطع مقامات محقق و مفسر
در اثبات حقایق بر حلقه نگار میمنت حلاوت
مقدسه آثار افادت نفوس مطهره از افاضت جلد
باد فحول جمع رشتهٔ اعلی الله دوامه در اثبات اسرار
اقتباس حقایق مبانی بدیهه مدحت کرده دایج فاش
آن اعراف رایج بشعور و تحفه تحیت اجواج روح و بیان
از مرغزار فیض فایح گردد و سمت عرض مید هد
سعادت ملازمت آمال کارت مستفید
و نهایت نا شد استحباب ... باد
حصول
ابد

این مرام سمت انتظام موسوم باد زیادت جهود
را رتبه جرات نمیداند قطعه همیشه تا که بر اخضر ک
دایر بد نجوم مدام تا که بر ارواح قایمند اجسام
مباد جز بهمرائی تو گردش گردون مباد جز برضای تو
جنبش اجرام در جواب طبقه اعلی از
حکما نویسند جراید عواید حقایق و معانی و قلاید
فواید سعادت جاودانی اعنی خطاب مستطاب
قدوه افاضل حکما ارشد اکامل علما جمال مجامع
فحول کمال محافل ارباب معقول مسیح ثانی
مستخرج قانون معنی واقف اسرار امراض
رافع استتار اعراض وارث منصب جالینوسی

معقول

مقوی ارواح و مربی نفوس بیت آنکه باشد
طلعتش را نور قدسی در جبین آنکه دارد خاطرش
اسرار غیبی در نظر مشحون بفنون بلاغت
مقرون بصنوف براعت بیت دارد سینه
خوش ساخت ورودش دل مجروح ما را انواع الطاف
واصناف اعطاف که در نامه نامی درج فرموده
بودند بوظایف دعا و رواتب ثنا مقابل گردانید
ترک اقدام برابر عین احترام میداند فرد تیر از
افسر اقبال تاج تارک بود دامن تو جیب نفس
عیسوی مبارک باد به طبقه اوسط از
حکما و اطبا نویسند ظلال افاضت و نوال افادت

عالی جناب حکمت پناه حکیم محقق کامل طبیب مدقق
فاضل واقف انواع امراض رافع اصناف اعراض
العارف باحوال المزاج الواقف علی دقایق العلاج

[illegible] مبارک [illegible]
آن کنز [illegible] منافع [illegible]
و میمنت قدوم [illegible] امیدوار [illegible] فاضل [illegible]
باتوان [illegible] و ملتمس [illegible] میدانند [illegible]
نصیبا از انوار فضایل [illegible] خواص [illegible]
[illegible]

دایم اعتقاد باشد مصدع میگردد و قطعه نثر بزلال
وصال که مایه آمال است می باشد اسباب ادراک
این شعاع بر وجه احسن مهیا بر دارد اطالت [illegible] باش
همیشه باد

همیشه باد فرد اختر حکمت از اقبال تو نور افشان باد
گوهر فضل تو چون مهر فلک رخشان باد در جواب
[illegible] کتاب عطریة الرقوم و خطاب
سکینة الرسوم عالی جناب حکمت مآب [illegible]

[illegible]
علمای [illegible]
اصناف حکیم [illegible]
و قدم [illegible] الدواء [illegible]
قاطع دفع الداء [illegible]
در وسایل مفاخرت [illegible]
احوال و انتظام [illegible]
[illegible]

بمن نفس پاک تو عافیت شفا باد و ز مقدم

تو حاجت هر خسته روا باد | طبقه ادنی از

حکما در اطبا نویسند | بهجت خواهم دو سر

نمایم با نفاس مبارک و اقدام متبرک جناب حکمت

مآب قدوه حکما اسوه علما واقع الایام مقبول حکما

محقق مطبوع اطباء مدقق محصل با محب الاعتقاد

که بر صفحات اخلاصش حروف کمال اتحاد مرقوم

است تحیتی که نسایم اختصاصش روضه جان را طراوات

بخشد و مدحیتی که شمایم ازهار حدیقه دل را نضارت

دهد بموقف تبلیغ میرسانند و دولت ادراک

ملازمت را که منتهای آمال و امانی است از

حضرت

حضرت سبحانه مسالت مینماید غلبات شوق

باده الحیوت ملاقات [illegible] حکایت مستسقی است

آب فرات و زیادت امدل نمیرود بیت بخت

اهل حکمت از خلق خوشش بیدار باد خاک راهت

سرمه چشم اولوالابصار باد | در جواب طبقه

ادنی از حکما نویسند | رسید نسخه کلک مسیح خاصیت

بکترین محبان مخلص مشتاق مملو ظرافت لطافت

آثار جناب حکمت شعار زبده اطباء قدوه

فضلاء مسیح ایام مزیل الالام [illegible] حکیم جان میفزاید

دهش و روان تازه میگرداد از مقدمش

محتوی بر صفای مودت و منطوی بر کمال محبت

دردار ارزانی داشت فرمود بدایع الفاظش
چون روایع مسایل حکمت دیده گشائی و حقایق
معانیش چون دقایق ارباب محبت جلوه نمای
هر دو آن واقف غیبی را نزهتگاه دیده دل ساخته
بقدر قوت و اندازه قدرت روایت تعظیم
مرعی داشت زیادت اکثار نرفت فرد انفاس
روح پرور صحبت فزائیتو ٭ بهر شفای جمله جهان
مستدام باد ٭ بطبقه اعلی از شعرا
نویسد زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر شعاع
شعر تو چون آفتاب عالمگیر طبع گوهر فشان
و ذهن لطافت بیان عالیحضرت خسرو رتبت
سحبان

سحبان زمان مهر سپهر بلاغت ماه آسمان فصاحت
مبدع بدایع مخترع روان نظام عقود جواهر
ابیات صراف نقود زواهر کلمات فرد آنکه بازار
فصاحت را رواج از نظم اوست ٭ دامن گلزار
بلاغت را ز شعر پیش رنگ بوی است ٭ مخزن اسرار
الهی بادا ضمیر منیر و خاطر الهام پذیر مطلع انوار
نامتناهی مخلص دعاگو که بر جاده ثناخوانی
مستقیم است باستقامت وظایف دعوات
که اهتزاز ارواح قدسیان را وسیله تمام و انشراح
صدور روحانیان را رابطه علی الدوام همان
بعبارات و عبارت مینماید و همواره صحایف

اوقات را بارقام منقبت خوانی در اید
ساعات را بآیات بدایع گستری مزین و مشحون
میدارد و بر دوام انبساط نمیاید ظلال فصاحت
و بلاغت بر مفارق لقبان معارج ارادت
مبسوط باد در جواب طبقه اعلی از شعرا
رسید از خسرو ثانی یکتایی رقم فرمعه نوک خامهٔ او
دل و جانم ز مهجوری بداد خدایی نقش نام نامهٔ او
نسایم حدایق فردوسی و شمایم گلزار قدسی که
عبارتیست از کتاب مشکین نقاب افضل شعرا
اکمل فضلا سابق مضمار بلاغت مرجع ارباب فصاحت
عمان معانی سلیمان ثانی حسان زمان سحبان دوران

مشید

مشید بنیان امانی موسس ارکان معانی بیت
مشحون بفنون سرفرازی معترف بصنوف
دلنوازی مشرف درود ارزانی فرموده مورد
آن توقیع رفیع را بعد از ادای لوازم عزت
داری و رعایت مراسم خدمتگاری بلب ادب مقبل
و ملثوم گردانیده چون آن خطاب شریف و کتاب
لطیف متضمن انواع الطاف و اصناف اعطاف
بعد اصفات مضاعفه آن مراسم ادعیه و
لوازم اثنیه تقدیم افتاد خدمات مستطاع را
منتظر است تا در انجام آن آثار عبودیت
بظهور رساند بر دوام جسارت ننموده تاکید

فیض قدسی و تقویت روح مجالس النبی پروردگار
لطایف آثار واصل باد بطبقه اوسط از
شعرا بدایع روایع خامه مشکین شمامه عالی
جناب فضایل‌مآب فصاحت شعار بلاغت دثار
صاحب کمالات شریف ناظم ابیات لطیفه زبده
افاضل عصر مالک ازمنه نظم و نثر نعمت فزای دیده
اولوالابصار باد و لطایف صنایع قلم زیبا رقم
نوربخش جراید لیالی و نهار محصل اخلاص هواخواه
که معتکف آستان اخلاص است دعای جز زبان
قلم و قلم زبان از تقریر احصای آن قاصر و ثنایی
که بیان زبان و زبان بیان از تحریرش حداد

آن

آن عاجز و مقصر باشد بموقف نیاز می‌رساند
و در بیان شوق و شفقت به دریافت دیدار
اشرف امید بی تکلف احسن مأمول و امین
مشغول است عرض نموده دولت آن مرام
را بارگاه ملک علام مستدعی می‌باشد بزودی متصدع
نشد مآثر ذات خجسته صفات بسیط غبرا
سائر و ساری باد جواب طبقه اوسط شعرا
کتابی پر از گوهر آبدار رسید از جناب فصاحت
شعار مجموعه نوادر اقبال و گنجینه جواهر کمال
اعنی کتاب لطایف آثار عالیجناب فصاحت دثار
مجمع معالی مرجع اعالی معدن فضایل مرجع

افاضل مقبل اعاظم سلاطین منظور
اکارم خواقین مرصع بجواهر زواهر عبارات
و موشح بغرر استعارات فخر ظهور نبوت
بهر حرفی از ان نامه نامی ظرفی از ظروف ظرایف
و هر لفظی از ان صحیفه گرامی کنزی از کنوز
معانی و لطایف صورتش از حسن معنی غیرت
ماه تمام معنیش از لطف صورت رشک آب
زندگی مورد آنرا که شمیم روایح آمال و نسیم
و به نسیم ریاض اقبال است بقدم نیاز استقبال
نموده دقیقه از دقایق تکریم و وظیفه از وظایف
تعظیم نامرعی نگذاشت بزواید املاء ننمود

شرایف

شرایف اوقات میمنت سمات بافادت
حقایق و افاضت دقایق مصروف
باد

بطبقه ادنی از شعرا نویسند

زالت لطایف آثار ادبی بدیع
اشعار و طرایف انفاس البلغا مطبوع و مرغوب
زینت مجالس الفصحا گشته بالفعل الفضلا
زینت صادق خبیر باشند بنوقف
الباب تحف ... اند از اینجانب دیانت سند
در انکه تا باشند تسلیمات شرح ارا
توجه
تشوق اشعار و صنوف مناقب و ذکر بهتر تخم
تبلیغ میرساند و ذکر سبب راحت و تشغل
عالیه و ورد زبان فتح محامد دولت
حصول و وصول به مواصلت
توانند

بعون نجح ابواب

مترصدی باب الطاف ایشان بعد از تجلی باد

معهود اصلت صدور [illegible] نثار و صحیفه

نرفت صحایف صدور جواهر فنایح نثار جامع

قلم گوهر نگار و خامه جوهر نثار صنایع [illegible]

درجواب بضعه از دنیا بخرا

فضایل مآب کمالات [illegible] ارباب

آثار خیاب گستری بارباب [illegible]

آیات فضیلت و [illegible]

بدولت ورود وسیله بهجت صحیفه گرامی با

آن نامه نامی و مضمون آن صحیفه را رسید

مصحوب

مواد محبت و لباس صحبت معهود شرفت لمعه

مجدد گردانید زیادت الطاف اسرار با

جوهر طبع نسبت نعت مخزن مطلع العرار

نظم لطیف

بضعه از علم منتخبی

[illegible] نظم و

مولانا

۹۷

مولانای اعلم بلاد ارباب علوم و حکم محرم

سرایر هیئه مخزن نفایس هندسه ملجاء

فرقه مرکز دایره معالی خلاصه ادوار نقاده

نتایج فلک دوار الطالع من مطلع الاقبال الشارق

من مشارق الافضال بارقام تقویم احتشام

واحکام دلایل احترام مزین و مجلی بادا مخلص

دولتخواه که صفحات تقویم وداد را برقوم

نظرات کواکب اخلاص و اعتقاد مزین و منور

دارد دعای [illegible] طلوع لوامع وداد از

مطلع اتحاد و لموع طوالع جمال از مشرق

کمال الله بموقف نیاز میرساند و طلوع کوکب

افضال را بذات ملک صفات که مهر سپهر کمال
استدعا نموده خدمات مستطاعه را منتظر می باشند
زیادت ابرام نمیرود و تقاویم آمانی بارقام حصول
مرادات دو جهانی مرقوم باد **بطبقه اعلی**
از منجمین نویسند بشر طلوع صبح آمانی و طلیعه
جبهه سعود آسمانی اعنی مشرفه عالیه مولانا
اعظم مجمع علوم حکم محرم اسرار فلکیه مهبط انوار
ملکیه ملجای حکمای منجمین زبده زمره متقدمین
مربی اصحاب هیئت و تنجیم محلل رموز صحایف
زیج و تقویم الواقف علی جوامع حقایق العلوم
المشرق علی غوامض دقایق النجوم منور بانوار
الطاف

الطاف و مزین با آثار اعطاف فخره بیاضش
چون درخشان از درج کرامت تابان و شعاع
الفاظش همچون دریی درخشان از برج بلاغت
نورافشان شرف ورود ارزانی فرمود
در مقابله هر حرفی از حرف آن نامه ظروف
حکم و در برابر هر نقطه از نقوش آن صحیفه
دعای و ثنای گفته آید زیادت جسارت نمیرود
آثار سعود فلکیه و انوار اتصالات اجرام علویه
قرین اوقات و ایام خجسته فرجام باد **در جواب**
طبقه اعلی منجمین زهی لمعه بصلای وجه دردم تعلیم
دقایق فلک مستقیم را تفهیم تقویم مناقب

دمعاقد معالی بمیامن استخراج حقایق ذهن
وقاد استنباط دقایق طبع نقاد مولانای معظم
اسوه مشاهیر امم زبده ارباب تنجیم قدوة الاصحاب
تقویم واضح ابنیه فنون عربیه رافع الویه
قوانین ممیه ضابطه فروع واصول رابطه رسوم
معقول ومنقول فر آن زر رفعت گستر بر اوج
فلک صاحب قران طالعش را باسعود آسمانی
اقتران مکمل ومهیا با مخلص هواخواه که
صحیفه دل را بارقام اخلاص مزین دارد دعائی
افزون از حرکات افلاک وثنائی خارج از بیرون
از حیز فهم وادراک سمت تبلیغ میدهد ودر

مقام

مقام هواخواهی چون صبح ثانی صادق دم
ومانند قطب ثابت سپهر ثابت قدم بوده مستظهری
می باشد که از کیفیت احوال فرخنده آثار اخبار
ارزانی فرمایند تا مواد مسرت ازدیاد پذیرد
زیادت متصدع نمیگردد کوکب جهان افروز
انس از افق دولت وسعادت طالع ولامع
باد لطیفه از مطاوی منشیات شعشعه
اشراقات معالی ومناقب از مطلع التفات
مولانا مکرم رفیع الشان مجالس السمیم جادی
کمالات مجمع سعادات انیس سلاطین جلیس
خواقین لازال فی اوج السعادت فر اختر آسمانی

برج شرف مهر عالم فروز اوج کمال طلوع یافته

نمیگردد ذات ملکی صفات که محور فلک

اللا عتقاد که برقوم خدمت و ملازمت

نقش

نقش صحیفه هواداری دارد برابهای ... که از

دشادمانی است رسند عامی نماید توفیق سعادت

بخت تراهبوط وبال درجه طبقه ادنی از

منجمین نامه خورشید شعاع و صحیفه سپهر ارتفاع
جناب فضایل اکتساب رافع بنیاد تنجیم ناصب اعلام
تقویم جامع علوم حکمیه واقف اسرار فلکیه لا زالت رایات
شمس اعلایه لامعة الانوار ساطعة الاثار
از روزن اقبال بر موجب امانی و آمال جلوه
جمال نموده طلوع آن صبح کامگاری و ظهور
آن نور بختیاری موجب تفوق نام و ترفع مقام
این مستهام گشت و چون از منطوق صحیفه گرامی
مفهوم شد که هر روز از مکامن تایید الهی لمعه
دولتی لامع است و از افق توفیق پادشاهی
کوکب رفعتی طالع ریاض مسرت را ابر سحاب

حمد و

حمد و سپاس ربانی تازه ساخت زیادت
الطاف منعم فرد همیشه تا نتوان گرد چرخ دوار
فلک‌ها تراجع نزد و فلک با ثمر نامحصور ها
بحضرت والده وامثال آن دولت خدمت و سعادت
ملازمت حضرت مخدومی از جمیع سعادات
را کامل و مجموع مرادات را شامل است از
مکمن غیب تیسیر پذیر باد بنده دولت خواه
و کمترین که حلقه عبودیت در گوش دارد
و صفحات اوقات را بر رقوم ادعیه و
و اطاعت نگاشته رواتب بندگی مرتب
و منوط میدارد و علی الدوام بقای ذات

ملکی صفات را از حضرت ملک العلام مستدعا
مینماید قرین اجابت مقرون و شرح سورت
فراق و بیان صعوبت افتراق که از مقوله
مالایطاق است در حوصله تقریر و دایره تحریر
نگنجد متمنای خلوص و خصوص از فیض الهی
آنست که این بنده بتواتر و توالی در ارسال
ملاطفات عالی که واسطه حضور و وسیله
بهجت و سرور است سرافراز فرمایند زیادت
اطالت چه خوش می بیند و هر سعادت و اقبال
که غبار زوال از اذیال جلال آن نه نشیند و هر
کرامت و اجلال که دست انقلاب و انتقال

از

از دامن آن دور نباشد متوجه جناب والد
وسده معلا باد در جواب این نوشته عالی فرمان
واجب الاذعان که نامزد این نیازمند شده بود در
اشرف اوقات و الطف ساعات نزول اجلال
فرموده بود و آن طغرای دولت ذیل
افتخار بر ذروه سموات کشیده شد و قدم
مباهات بر قبه افلاک نهاده آمد و چون
صورت استقامت احوال و انتظام اسباب
دولت و اقبال از صفحه آن صحیفه ظاهر و باهر
بود بانواع شکرگذاری و اصناف سپاس داری
تقدیم نمود مسئول از همت عالی بجهت آنکه

این اکسیر را از قبول خاطر عاطر آن آئینه مثال بدایت
صفی و مجمع واردات لاریبی است بفیض
کامل فایز دیدم مستعد گردانید زیاده جرات
حد خود نمی شناسد ظلال مرحمت و سایه
عاطفت مخلد باد **بدوستان نویسند**
سعدی چون نوید شادمانی بیابی چو لمع امید
کامرانی ** سعدی جان با گلشن محرم سلام
روح قدسی بقوه همدم سلام تازه تر
از برگ ریحان و شگفته تر از شبنم در گلستان
مصحوب دعائی چون نسیم ریاض بهشتی دل
کشای و ثنائی چون شمیم ازهار اردی بهشتی

طرب افزائی مبلغ و متوجه [illegible] اند داد
را که سعادت اتصال را که سرمایه آمالی
و آمال است دیده منتظر بر شارع امیدواری
و توفیق وصول بشرف این معنی در اسرع
اوقات میسر باد محنت تمادی ایام افتراق
و شدت توالی آلام اشتیاق از سر حد احصا
متجاوز است و مکاتب هم از حصر عشر عشیر
آن عاجز **بیت** غم مفارقت و وصف غصه های
فراق ** از حد شرح و اندازه بیان بیرون **
متوقع آنست که به مزید تفقد و حسن التفات
خاطر عاطر که وسیله ازدیاد مواد مودت

ذریعهٔ اعتقاد ارباب محبت است بهره‌مند
گردانند و ابرام از حد گذشت و بهنگام
دعا است ، بادا همه کارها بکام دل تو ،
در جواب این از نویسند ای از غم گزند تو
مبتلائی بمیع آورد رسول ، تازه گشت هوای
من و امید وصول ، نامه آورد رسول تو من
از شادی آن ، که سر نامه همی بوسم دگر پای
رسول ، مطالع طغرای مرغوب مفاد ضمن مطلوب
چون هوای بوستان دلکشای و چون وصال
دوستان طرب افزای خطی چون طره هزار
مسلسل دلکشای و لفظی چون آب حیات

در سواد

در سواد ظلمت روشن و جان افزای طرایف
کلماتش منور و زیبا لطایف سخنانش نغز و
رنگین در الطف اوقات و اشرف آنات
سمت وصول یافت بخطورت اجلال
اقدام اعظام استقبال نموده مراسم تعظیم به
تقدیم رسانید شجره کامرانی و نهال زندگانی که
از سموم هموم روی به ذبول و نقصان نهاده
بوده از رشحات خامه حضرت خاصیت
دیگر باره طراوت و تازگی پذیرفت **بیت**
سخن کشید باطناب وقت عرض دعا است
ظلال عاطفت و مرحمت مخلد باد **در شکایت**

از ترک کتابت بدوستان نویسند

نوسلامی زتو گر غم کند آزاد مرا ٭ نه بیامی
که بوصل تو کند شاد مرا ٭ نیست مشکل
که بیادت گذرانم همه عمر ٭ مشکل آنست که
که هرگز نکنی یاد مرا ٭ مدتی شد که نسیم لطفی از
چمن التفات آن ملکی صفات بر ساحت
دل مشتاق نوزید و شمیم تلطفی از گلشن
اهتمال ایشان بمشام جان نرسید معلوم نیست
که موجب تغافل از مقتضیات طریقه اتحاد
است یا تحاشی از اضاعت بضاعت کاغذ
و مداد قطعه رشحه قلم تو چشمهٔ آب بقا است

انفاس خوش

انفاس خوش تو نفحهٔ باغ وفا است ٭ این
رشحه و نفحه را ز من باز مگیر ٭ زیرا که دلم زنده
بدین آب و هوا است در جواب شکایت ترک
کتابت بدوستان نویسند بعرض نامه ابرام خویش دارم
دور کمال لطف تو باید دارم معذور اگر
در ارسال دعوات تقصیری میرود نظر بر
خاطر عاطر است در تخفیف تصدیع را احسن
انواع خدمت و دعای غائبانه را اشرف اصناف
عبودیت میداند والله حق سبحانه و تعالی
علیم است که درین مدت روی دل از قبله
اخلاص منحرف نبوده و عنان توجه از صوب

دعا گوئی بجانب نسیان منعطف نگشته بیت

کهن شقه همگرش برو زرگار ارادت ، مگر مرا

که ارادت از دست زیادت ، با جگر

سوختگان یار نبود **در شکایت از ترک**

کتابت جواب به دوستان با جگر سوختگان یار

نبود دیگر هرگز ، جز جفاجوی ستمگار نبود دیگر

هرگز ، با همه خلق جهان در صدد مرحمتی ، جز بما

بر سر آزار نبودی هرگز ، معروض آنکه مبالغه

در تمهید قواعد ستمگاری تا به حدی قاعده یاریست

و تقاعد از جاده وفاداری علامت

بیگانگی و دل آزاری **فرد** بدین صفت که تو هستی

مگر بجز تو نخواری ، درست شد که نداری یار

وفاداری **هم در جواب شکایت**

شکایتی ز گناهی کنند دوری نیست ، گنه

چو نیست ندانم این شکایت چیست ، کتابی

از زهر قدح با شهد مدح بر هم ریخته فرستاده

بودند به مطالع رسید حقا که این شکایتها

نموده بودید و آن صورتها باز نمعهود واقع

نیست و اگر عیاذاً بالله ترک ادبی و محل اعتراض

و موجب اعراض تواند بود صادر شده بودی

بایستی که جهت تحقیق آن صورت قلم را محرم

اسرار ساخته ایمائی فرمودی تا وقوف بر آن کلی

حاصل شده تبلدفی وتدارک یافتن آن اشتغال
رفتی فرد چنین بیمهر جبینی از من شکایت میکنی
گر من بدین موجب شکایتها کنم از حضرت شاید

شکایت از استماع کلام اضداد

بو بنید جانان که بگو از من بیدل چه دیده گریزد از من
بهر آهوی وحشی رمیده در هنولا چنان استماع
افتاد یکی از تابعان خناس در محفل نفیس
و مجلس لطیف دو سخنان بیهوده بر زبان میراند
وکلمات مالایعنی از دفتر غیبت بنامی فرد
میخواند و از ایشان شهرت او فرنفیته شده
و اصغا نموده میفرموده اند بغایت عجب

دعجیب

دعجیب نمود چه پیش ارباب وفا و اصحاب
صدق وصفا مقرر و معین است که سخنان
اهل غرض را استماع نمودن و بقول ایشان واهیات
دوستان قدیم را آزردن خلاف طریقه یاریست
بلکه قطع علاقه دوستداری فرد بهر تهمت نتابد
خاطر از یاران گران کردن بقول دشمنان
سهلست ترک دوستان کردن در جواب
شکایت از کلام اضداد گر آزار رسد اگر کند
عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برگ گل
چکد پاکی شعر عرض میدارد هر حکایتی که
فرموده بودند و شکایتی که نموده اطلاع ش

مسموع درست آید و نا امید گردد عشرت فوج ضمیر
آنکه بر درگاه کبریائی الهی هر گدائی بی نوا را بار
میدهند و هیچ متوجهی را داغ حرمان بر جگر
سوخته نمی نهند و این کمینه برات و مرات
احرام ملازمت بسته و چون آستان بر خاک
مذلت نشسته نه از دربان صدای دار ایخ
بگوش رسیده و نه از ملازمان صدای مرحبا شنیده

بیت بجان دوست که دشمن بدین رضا ندهد
که در بروی ببندند آشنایان را

در جواب شکایت از عدم ملاقات

مرا از آمدن یار گر خبر بودی ز روی صدق همی آییم باستقبال حقا

افتاد حقا که خلاف واقع بعرض رسانیده
اند چون حسد بنیاد عیب و مدلت نمود جواب
این فقیر آن بود که آنجناب از رذایل و معایب
مبرا اند و بفضایل و مناقب محلی آفتاب را بگل
اندودن و بوی مشک را از مشام دور داشتن
متعذر تمام دارد و معجزات صورت قبول ایشان
را گشوده و از آنچه در جواب ایشان گفته شاه
تغافل نمود

بیت گر دشمن از تیر دامنی زد طعنه
بر جنت چه شد آثار پاکی همچو گل پیداست
از سیمائیم

در شکایت از عدم ملاقات

تا بکی عاشق دل خسته را امید وصال شادمان

لول

خبر آمدن آن محبت بانی مخلص نرسیده و سخن
تشریف فرمودن ایشان از هیچکس نشنیده و الا
بطریق الشعار استعجال وظیفه استقبال رعایت
نموده باعزاز دولت ملاقات معزز میشد
و بادراک سعادتی که همیشه مترصد آن می باشد
مشرف میگشت بر خاطر خطیر ظاهر و بر ضمیر منیر باهر
خواهد بود این جریمه راجع بجانب ماست
بایستی که این فقیر را از تشریف قدوم خبر دادندی
و چون از روی نادانی مانع چنین سعادتی شده
ازان منصب معزول شد حالا خاطر اعتذار این
صورت هم حواله بکرم عمیم ایشانست در کتابت

باحباب

باحباب مشتمل بر آلام مسافرت
و درد مفارقت نویسند ای همچون
وداع جان وداعت مشکل * بی تو نفسی نمیم
درین ره مشکل * بر آتش درون دارم جایی
بر لب آب دیده دارم منزل حقا که در زمان
موادعه احباب و معانقه اصحاب آن
ملالی بخاطر عاطر راه یافت و نه از کلال بتعبیر
رسیده که بمرور ایام و شهور گذور اعوام و
دهور شرح بعضی ازان صورت تقریر و سمت
تحریر توان داد **فرد** همه سال بیعزن گفت و
شنید نیز رد باز دم که باید برید **از جانب**

مسافر در شکایت سفر نویسند
دلها کباب میشود از آتش وداع ٭ یارب کہ
برفتند ز چشم جهان رسم انقطاع از وداع
آنجناب نه تنها دلم بجان خسته و دل شکسته
راه یافته که تصاریف ادوار و تدابیر لیل و
نهار دلها راندکی ازان در حیز بیان آید
یکی از هزار بسمت بیان پذیرد فرد دارم امروز
حالتی که مپرس ٭ زان وداعت ملالتی که
مپرس ٭ رفتی و بتو رفت جان از تن ٭
از تو دارم حالتی که مپرس در شکایت
مسافران تارک الوداع وقت سفرم بعفو گر یاری

ازبهر

ازبهر وداع قدمی برداری ٭ خود بلطف نفرمودی
بربار غمم ٭ افزودی کردی غم دگر از سر باری
اگرچه کربت غربت آتشی است جگرسوز
و ضرر سفر المی است محنت اندوز اما فی الجمله
دل را بواسطه وداع احباب و وسیله معانقه
اصحاب تسلی میتوان داد چون از جناب
بیت آئین وداع را رعایت ننمود ٭ دردی
که دارم بسر آن درد فزود در شکایت
مسافر تارک الوداع ره هجر دلدار ندیدیم
بهنگام وداع ٭ خیر بادی نشنیدیم در ایام وداع
معروض میدارد تو شده دل مسافران بوقت

وداع لقای یاران همدم است و رفیق راه
غریبان در زمان تفریق دیدار دوستان
محرم و چون نسیم این دولت از گلشن التفات
آن جناب نوزیده پیداست که بی توشه همراه
بکجا تواند رسید **فرد** ز یاران او راه یادیی
نکردی ز راه و فا خیر بادی نکردیی **در جواب**
شکایت مسافر نویسند چون محمل بسته
عزم سفر جانان برون آید بهمراهی او
صد کاروان جان برون آید ندارد
هیچ کس تاب وداع او بگویند شش جهت
بر بیچارگان رحم کند پنهان برون آید زبان

وداع اگر چه باد دولت ملاقات در حسرت
اما از تخیل مفاجرت و تصور مهاجرت
آتش حسرت در التهاب و سفینه آرام و قرار
در گرداب اضطراب است لاجرم از حیرت تحیر یا
دهشت تحیر و ترک وداع بمقصد دار الخدمت
دجانرا بملازمت نامزد کرده فرستادیم بهمراهی
بتو دل تا خدمت کند منزل بمنزل **شکایت**
از انجا در نویسند بیت بتی که بود
چون جانم به سینه جا کرده گفت راه جدائی
وداع نا کرده مرفوع ضمیر آنکه از انجناب
متوقع بنده که مخلصان را بوقت سفر مبارک

افتخار ورزند
نمایند و در
رحلت و اقامت بایستی ... و در ... محبت
اعلام نمودند ... حال وداع ... زاویه
لبان بادیه تحفت ... گرفتاران ... رفتن ... یاد دید
ساقی خویش در نوالتعاقب بر حال ... رفت ... تا روز قیامت
انداخته و یار رفت ... از این داغ
همه تن ... شده
بر دست ...

جواب مکتوب در
وداع چون شنو نگار در نگار
... عاشق مسکین وداع
آنست که ... حقا که دل خون گشت ... طاقت وداع
جانان نیست ... احوال ... ساعت ... و باغ
کرده ... مسعود ... و دیدن
... با ... دیده
... قطع ... وداع

از
حقوق ... گذشت
محبت ... معذوریم
بیت ... وداع ... نتوان ... مقاومت ...
توقع ... وداع و جان ... از وداع ما را عشق از دیده ...
بیت آن ...

جان ما در عشق ... رقم
سبحان الله ... صحیفه دلها ... صفحه
محبت ... نشست ...
عشق ... اوراق ...
دلها ...
مهاجرت وداع ... نام ...
نهاده ...
مباعدت

ابواب حرمان بر روی مستمندان کشاده
حالا از رجوع این سفر مبارک قلوب یاران
رنجورات و عیون دوستان از
رمد و بیاض چشم بی نور در جواب
از جانب مسافر چند روز میرود
نخست بدان گوی توام ٭ باز قلاده محبت
میکشد سوی توام ٭ دور از از در هم نخست
گویم دعا از جان و دل هر جا هستم بدل جانان
دعاگوی توام ٭ حق هر نفحات چنین زندگانی
در ادراست گلشن کامرانی از زمان بعد
که در ظل دولت آن جناب میگذرانند

تا آن

تا آن سعادت در عقد تعویق افتاده و
صورت رحلت از از دست داده و پای جلد دست
در رکاب شکیب نمانده و جان هجران دیده را عنان
اختیار از قبضه اقتدار بیرون رفته حالا این
بیچاره را نه طاقت تنهایی است و نه قوت
شکیبایی فرد بعد صبر و دل مرا ازین پیش ٭ در
فراقت نه صبر ماند و دل استفسار سبب
ده باز از کف من دامن مقصود برفت
یار دیر آمده از پیش نظر زود برفت ٭ وعده که
که دیگر نفس از تو جدا ٭ تا چه کرد دم که نه بر موجب
موعود برفت ٭ عجب از آن جناب از رفت

شده اید سفر بر لطافت فواید حضر اختیار
نموده اند و دولت انس و سلوت را بمحنت
وحشت و غربت بدل نموده اگر سبب این صورت
را باز نمایید و حجب این معنی را بشرف
اعلام ارزانی فرمایند شاید تدارک آن
توان کرد و للاحیث و الا صیف باشند از دیار
آشنائی روی بصورت بیگانگی آوردن و ترک
مصاحبت دوستان صادق موافقت
همنشینان موافق کردن بر دیدن گار عزیز
که روزگار عزیز دریغ باشد بی دل دوستان بردن
جواب از جانب مسافر چون تکمیل نفس انسانی
دم ترقی

و ترقی از حضیض جهل حیوانی به اکتساب
علوم دینی و اختیار معارف یقینی متعذر است
و عروج بر مدارج فضایل و معالی جز بارتکاب
ریاضات ایام و مجاهدات لیالی لاجرم پای
طلب در راه تعب نهاد و این نکته کامله را همت
ساخته میر دم باشد گوهر مقصود ز دریا
امید بدر آرم همه جواب از جانب
مسافر همانا که معتکف سایهٔ شرف
هرگز در این دیار که حظ کمی از زعفر باشند هم
چند شربت تلخ غربت مولد مواد شداید
ذکر اختلاط مکاره و مکاید است اما بعد سطه

بعضی صور از محنت و خواری و ذلت و بی
اعتباری دل از خان و مان که محبوب
اهل ایمانست برداشته و دامن جمعیت مصاحب
یارانرا بالضرورت از قبضه اختیار بگذاشته
قدم رحلت در بادیه غربت نهاد مصرع بهر دیار که
باشم ملازم تو تو بعد در تمام مفارقت
بدوستان نویسند زفرقت تو چگویم که ناتوان
شده‌ام مصرع سموم هجر توام هیچ بجز استخوان نگذاشت
حقا که از دولت ملازمت بحرمان موسوم شده
و از شرف خدمت بمهجوری محروم مانده مشعل
اشتیاق در دل محنت زده بهر دم افروخته است

و جان

و جان هجران دیده با آتش حسرت و حرمان سوخته
بیت ساخت روزه را سیه صد بار آن
ماه فراق مصرع چون نسوزم از فراق آه از فراق
از فراق مصرع چون از آن اوقات بابرکات
ایام میمنت شمات مواهب الهی و مکرمت
نامتناهی در سلک صحبت شریف انتظام داشت
بری اندیشید چنان آتش جگر سوز در دل
محنت اندوز ما افتد که مشعله آفتاب
را از شعله آن میتوان افروخت و سیله
نهار و دردمندرا بیک زمانه میتوان سوخت
و با این همه مترصد است از مکامن غیبی و مجازات

للّه ربی توفیق احراز سعادت ملازمت

رفیق روزگار فقیران **در ادراک سعادت**

اتصال از مسافر چون یاد دیار و یارم گذر کند

بخیال شود منازلم از آب دیده مالامال هر چند

تلاطم امواج بلا و تراکم افواج عنا بواسطه تزاید

مفارقت مسکن مالوف و بسبب مکابده مهاجرت

اشارت می نماید زیادت از انست که در

حیز امکان اما ادراک سعادت وصال

به نیاز که حسرت اجابت از نتایج آن باشد

استدعا می نماید **بیت** کعبه وصلش مراد است

این دل آواره را با مراد دل رسان یا رب این بیچاره را

در لذت

در شکایت سفر نویسند

جماعتی که از هم صحبتان جدا باشند چگونه با خرده

صبر آشنا باشند بلکه جان تمیز از زبان غریبان

بپرس که از دیار خود و یار خود جدا باشند

سبحان الله که از خیال بود و کجا در ضمیر

میگذشت که بعد از لذاید موانست اصحاب

و اطمینان خاطر بشرف مجالست احباب

چنین شدائد پی در پی و مکاید گوناگون در پیش

سفر روی نماید و دست حادثه هر زمان

داغ محنتی بر جگر این سوخته بادیه غربت و

گداخته نایره غم غربت می نهد اکنون این

غریب گشته سر را دیده آب آبست بر قطرات حیرت
و سینه بر شعلات حسرت خود سوخت جانم
ز آتش حسرت مباد کسی چو من دور از دیار و یار
خویشتن **در استدعاء رجوع از سفر**
نهاده ایم براه امید دیدهٔ همت که سوی
ما گذرد یار چنین فرشتهٔ رحمت استدعائی
اعالی از آن جناب عالی است که آن اختر عالم
افروز چون آفتاب شعاع سعادت بر بیت
الشرف خویش افکند و آن کوکب جهان
آرای چون اکبر سعد بالمعات انور جاه
و جلال بذروه اقبال باز رسیده تا متعطشان

زلال

زلال وصال از رشحات ینابیع لقای اشرف
تازه و سیراب گشته در وظایف سپاس داری
حضرت باری عزت نوا فزود **حمد را استدعا**
رجوع از سفر مرا تو عمر عزیزی
که رفته ز برم چه خوش بود اگر عمر رفته آید باز چون
توجه بجانب یاران و تشوق بمنازل هوا داران
از شیم اهل کرم و عادات ارباب سعادتست
و نواختن مهجوران و التفات بحال رنجوران
موجب ترادف انوار حشمت و سبب تضاعف
اسباب حرمت اگر تمامی بر تدارک حال معتکفان
زاویه محنت مصروف داشته عنان عزیمت باین

صوب معطوف داند بهر آینه بوطن اصلی
خواهد بود در ترغیب نمودن مسافر بوطن
هرچند که ترا خوشست آنجا که توئی مقرراست
در هر دیار که آن بزرگوار تشریف داشته باشند
بر سریر عزت متمکن و در مهد عزت و حشمت
متوطن خواهد بود اما وطن اصلی را از یاد نباید گذاشت
و احباب را فراموش نباید انگاشت که از یاد
متعهد و اصحاب بیکس مألوف را محروم گذاشتن
شیوهٔ اهل وفا نیست فرد مگذار اهل وفا و دوستان
مخلص را در دوزخ آتش سوز از رد امید
در مراجعت از سفر نویسند

خبر

خبر بر آمدن یار دلم خرم گردید لیکن ز آمدنش
حال مرا درهم کرد تشوق و تعطش این طرف را
بر باطن خفته قیاس فرمایند چه اگر آنجناب
را خبر تغیر آن بودی و در تطویل مدت
مفارقت تا این غایت جهد ننمودی القصه
آفتاب دولت مراد از مطلع امید بسی دیر
بر می آید و بخت از خواب جفا بسیار خیزد
و کرشمه دیده می کشد دل را طاقت شکیبائی
و تحمل نیست و چاره در حل این مسئله مشکل
بجای تفکر و تامل نیست فرد گر بر سر آئی که قدم رنجه نمائی
بشتاب چو بی صبرم من میدانی در انتظار

رجوع از سفر نویسند

ای عمر رفته دیر بهم آیی ز سفر ما را در انتظار
تو خون میشود جگر ادراک شرف اتصال
را انتظار از حد قرار گذشته و تیر صد اعزاز
دولت ملازمت از قبیل ملا مالا یطاق
گشته ملتمس آنست بی توفیقی عزیمت
این صوب نمایند و بی تقاعدی وطن و
مسکن توجه فرمایند تا از مشاهده جمال
آنجناب دیدها پر نور و سینها مبتهج و مسرور
گردد. در آداء دعائی عزیمت آنجناب
مایه خرسندی آنجاست که دلدار آنجاست

میکنم

میکنم جهد که خود را اگر آنجا فکنم تمادی ایام
مهاجرت باین غایت در خیال بعضو صورت
از مراجعت بر این وجه در آئینه تصور نمی نمود
حاله چون الم هجران از حد تجاوز کرده و
شدت حرمان دمار از روزگار مهجوران
برآورده داعیه و عزیمت چنانست که
خود را بملازمت رسانیده زمام توجه آنجناب
جناب را بدین صوب منعطف گرداند فرد
منزل تو بجور را فغان آمد کو تو عزم
آن دارم که همراه فغان خود شوم جواب
اعتذار توقف در سفر ز قدرت ملک العرش

بیکسان اینست که کارها بخلاف مدعا می آید
اگر نه تقدیر بر مخالف تدبیر و مقتضای قضایای منافی
بالضمیر یا بعضی هر آئینه بر وجه مسارعت بسعادت
خدمت مستعد می گشت ولی شبه بطریق
مبادرت بدولت ملازمت مستظهر می شد
اما هر چند می کوشد دست بدامن این امنیت
نمیرسد و دیده آرزو بجمال این مقصود روشن
نمیگردد **بیت** من جهد همی کنم قضا میگوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگر است **نوع**
دیگر در اعتذار مسافر از توقف دوری
ز آستانت از ما بدان که ما را که دوری مانع
آید

آید که بخت و نگاه طالع
اگرچه توقف دوری از جهت
دوراخی در سعادت تمامی تقصیر دارد بر قصور
نهمت و فتور در توجه بخدمت حمل میتوان
کرد اما حق سبحانه و تعالی از این صورت
آگاه و بر این معنی گواه است و بواسطه وقوع
حوادث و وقایع حوادث ضروریه بعادت
ملازمت مستعد نمی گردد **فرد** نه دوری یار
لیلی صبوری بعضی که بسیار دوری ضروری
بعضی **نوع دیگر در اعتذار مسافر**
مشتاق مرا بی تو صبوری باشد ؛ یا یک
نفسم طاقت دوری باشد ؛ لیکن چکنم اگر نکنم

صبر شکست ⁂ خرسندی عاشقان ضروری باشد
ارادات آن بعد از درنیز زودی قدم عزیمت
در بادیه اجتهاد نهد و در انتهاج منهاج رحلت
از مسارعت و مبادرت بدید اما
بواسطه اخبار هایله و وقایع نازله که از
جانب قطاع الطریق استماع می افتد دو
سه روزی تاخیر ضرورت فرد امید که این
گرد بلا بنشیند ⁂ و نیز زودی زمینا برخیزد
در وعده وصل از جانب مبادی گر بعد جانم زبند
غم رهائی یافته ⁂ دیده از دیدار جانان روشنائی
یافته ⁂ اگرچه بواسطه محنت تمادی ایام فراق

و

و شدت توالی آلام افتراق عنان اصطبار
از دست رفته [illegible]
[illegible] وصال [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible]
[illegible]
[illegible]

و دل ضعیف و جان نحیف را در بوته محنت دانیده

گر رخته [illegible]
نه بدل وصال آن [illegible]
[illegible] جواب آنرا از جانب مبادی [illegible]
رسیده وصال نو زنده میدارد [illegible]
همچو بعد از جان [illegible]

رجا بادراک دولت مواصلت عنقریب

موقع رنگی بیگانگی ...
است و حقیقت الدار ایست احترازی
نگر و جمعی از جمع ... معدود مست
و دو عهد از ایام فراق دیار ... وصال ...
از جد میسر ... دست ... نه بیند ...
الم حرمان عاجز زد حق ... میسر ...
تو منقدر ... باشند ... خدمت ... مودت ...

در شرایط مودت

... هنوز ... سیم ...
ما را حق خدمت تو یاد است ... در ...
دوستان حقیقی کامل ... اخلاص ...
یاران مخفی ... خلوص ... امتحان ...
یار را ... عیان ...

بارند

باشند
و چند از ... اعتبار ...
اختصاص ... نفاق ... باشد ...
زنند از ... جمال ...
بار ... باید ... هر ... جانان ...
... باید

در معاتبت

دل ... غم ...
ما ... بیگانه ...
دور ... مودت ... دوستان ...
شرط ... صحبت ...
... صحبت ... یاران ...

ریب ایمن بودی فرد آنها که طبیب درد دلها باشند
درمان به از این نکنند مشتاقان را اظهار عتاب
نشانه ایست که دل اهل دوستی نمی خواهد و
جان ذلیل اساس مودت را احتمال جفا نمی
کند چه معاتبه مرمت بنای محبتی است که رو
بویرانی نهاده باشد و صلاح بنای کسی کند که
باستیصال راضی نباشد بنابران ازین ابرام رفت
فرد بد دوست عرض شکایت ز جور دوست نکرد است گر نه
فرق چه باشد میان دشمن و دوست در جواب آن
آن نویسند خوش است گفتن یاران بهم ز روی
عتاب بشرط آنکه نباشد درمیان حکمی العقل

استنا

استنا معاتبت و تحقیق آن از قبل از مکاتبات
بر ذمه همت ارباب خبرت لازمست حقا که
هر چند تامل میکند مرتکب صورتی که بسبب خطاب عتاب
آمیز تواند بود امری که خلاف رضای ایشان
باشد مطلقا بر خاطر خطور نکرد این معنی
ذا احتمل خبر بر مطالع انیر گشته دبی اتفاق بحجت
برگشته نشوانست فرد بر من جفا ز بخت من
آمد وگر نه یار بیاشیم که رسم لطف و طریق
کرم نداشت در شکایت از ترک صحبت
یار من دلی ز دوستان بر داشت بیم دیرینه
از میان بر داشت حقا که بهم عهد و دخیله این

حقیر نگذشته که بندگان ایشان زبی موجبی غبار
وحشت بر آئینهٔ الفت رو دارند و لوازم
مودت و صداقت را که شیمهٔ کریمهٔ ایشان
بود بیکبارگی فرو نگذارند مصراع طمع از یار نه
بعد توقع چنین از غایت اهتمام بر
کمال اعتبار خدام بعرض این ابرام اقدام
رفت تا معاقد محبت از شوائب
تغیر مصون و دلهای حق گذاران و
هواداران را بشیوهٔ جفا نیازارند فرد
آن نه باشد هزار دل آزردن بستوار
بود دلی بدست آوردن در جواب آن نویسند

تو

تو آن نه که دل از صحبت تو بر گیرد و اگر
ملول شوی دلبری دگر گیرد و گر بجهت
برای طریق رفتن نیست کجا روند یا باز
از تو خوبتر گیرد قدم بر جادهٔ هواداری
از آن راسخ‌تر زده است که بقرب جوار یا بعد
دیار را بر آن معنی تفاوتی تواند بود و دم خلوص
در رتبهٔ حق گذاری از آن ثابت‌تر که بحضور
یا غیبت در آن صورت تصرفی تواند بود و دلیل
برین مدعا آنکه درین مدت اگر از جانب ایشان
کسوت جور و جفا رسید بحسن الوداد پوشیده
داد گستر بیع مهر و وفا بوده بصدق عقیدت

نقشبند [illegible] بلند برتر
[illegible] جمع [illegible] بلند بود و [illegible] برتر جان
محبت و دل لطف و وفا در [illegible] بست [illegible] همه
بپرور و حنو و وفا [illegible] و در بعد [illegible] جفا [illegible]
بیگانه و در [illegible] نخواند لطف [illegible] دریغ [illegible]
و مدار کار بر [illegible] خواند [illegible] خالق [illegible]
و محبت [illegible] عهد [illegible] اهل محبت
نکات اخلاص [illegible] بکیست [illegible] بحال
جور و ستم نداشت [illegible] مقتضای حق [illegible] حق
حقوق معهود [illegible] و وفا [illegible] اقتضای الاحوال
رابطه بسته [illegible] ترشحات [illegible] اخلاص
گذاری [illegible] اخلاص [illegible] باشد [illegible]
صدق [illegible] مروت [illegible]

زیب ربط [illegible]
بعهد را زیاده [illegible] یاران [illegible]
حفظ عهود [illegible] وفا [illegible] یاران [illegible]
تا وظایف [illegible] ادا [illegible] یاران [illegible]
رضاجوئی [illegible] جلوه [illegible] عهد [illegible] جواب [illegible]
منعکس [illegible] نمایند [illegible] دریغ [illegible]
مطمح [illegible] این مقال [illegible] وفاداری [illegible]
قیمت صحبت یاران [illegible] وفاداری [illegible]
معهود [illegible] که [illegible] وعده [illegible]
بنسبت [illegible] ضمیر [illegible] زمان [illegible]
مخلص از قوارع [illegible] یاران [illegible] حق
[illegible] گذاری

دو دران آفت اختلال که از زلال [illegible] نخوت [illegible]
مستعد شده لعو و جه [illegible] بنیاد مصالحه را سر حد
آن برد [illegible] استحکام [illegible] بنیاد [illegible] ارکان [illegible] بناید
محفل محبت [illegible] تغیر [illegible] همان
قابل تبدیل [illegible] غرض [illegible] ما [illegible]
کنید و [illegible] گوئی [illegible] تا صلح [illegible]
مشغول [illegible] غرض [illegible] تا صلح [illegible] بر دو [illegible]
مهر و محبت یافت [illegible] یکبار [illegible]
تا نام [illegible] لطف و [illegible] سنگ [illegible] در باب [illegible]

چند

چند [illegible] صفحه بیان
رقم زدند و در [illegible] شرح [illegible] نماید
ما خطی من الخاصمه [illegible] ابر [illegible]
صلاح دوران [illegible] استحکام [illegible] انتظام [illegible]
ارادت را [illegible] عقیدت [illegible] وحید الاوصاف [illegible]
ملالت سو الف [illegible] صلح [illegible]
این ملتمس را امیدوار میباشند در طلب صلح [illegible]
سیرت صلح کن الصلح خیر [illegible] مطیع [illegible]
دریغ رضا نتوانم [illegible] اگر [illegible] صلح [illegible]
از الجناب صورتی که [illegible] بطوع [illegible]
صدور آن [illegible] قضا [illegible] موجب [illegible] افتراض
دراعراض

از رب نا

ازین جان بکلمهٔ حیدر زبان و افلاح

تیز نیاز نجیب عز العلی مورد و صاف

بنیاز باب ... تحصیل صاحب بنا بر انعم

قلم جان ارسل سلطنت و قول صاحب و جان بنازم

از اطراف بیشتر جز ... ما از دل و جان باز

از اطراف نطق معرفت تیز نسل و ما است کرد در اتمام

امر بی دیگر زبان ما نطق بعنایت

گوش ملک نیز خدا نطق ... از ان مطیع

دریشجار ادعا اتمام مرام

امور نظر است قدرت سبب از ان خصم تعبیر

ازکرم عمیم است ملتمس و مراد این بعامر

اهتمام خدا امر با تمام رسد تا الواحق البعامر و بیت

سوال لطف اکبر امر ضمام بر

تا الطاف یکسان کار بنا

و وعده

داده بکرم اقتصاد ارحی

کن دریشجار الطف نسبت بحب بیراس

و الطف باری خالق کریم حبیب خدا جانب

عفو کنز و ماجرا امیر علیه رب معبود

که اصحاب تخلیط نمایند جمیل کار

بوقوع آن و از آن گرفته لله ... دریشجار

و لطف حلیم را منتقم انتقام خدا گناه

کرم بر است ... از ... دوستان گناه

عفو از گناه گنه عظیم ... معروض ... و اند

و عفو کردن لا زم است بعد از ... سنتی احوال

... سجده ... در ...

و خاطر پریشان در غایت اضطراب و اختلال
بیت گر شرط لطف بیکرانت بوزد ٭ شاید که
به ساحل نجاتی برسد در جواب آن نویسند
بی مانت توان از جان گذشتن ٭ چرا از جرم
کس نتوان گذشتن ٭ بواسطه استشفاع آن
جناب که درباره فلان فرموده بودند آتش
خشم یا غضب را بآب چشمه عاطفت فرو نشانند و خرمن
صبر را بباد محبت دیرین بر داده باقی خدمت را مزید
است در سفارش دوستی نویسند
ذره را گر همه خورشید گیرد در پناه ٭ ذره نقصان
بخود راه نخواهد یافت راه ٭ مامول از مکارم

اخلاق

اخلاق و مراحم اشفاق آنست که فلان را
بالتفات خاطر خطیر و افاضات ضمیر منیر ملحوظ
فرمایند تا از میان آن مقاصد کلی و مطالب
جزوی ساخته و برداخته گردد بیت بکر آنکه
شکفتی درین چمن ای گل ٭ نسیم وصل ز روی سحر
دریغ مدار در جواب مکتوب الیه
چون از مضمون خطاب عالی صفت فقر و فاقه
مستفاد می باشد بنا بر قاعده حسن کمال احسن
رعایتی که مقتضی وقت بود درباره او به تقدیم
او به تقدیم رسید باقی اشارات عالیه را دیده
مترقب در راه است فرد ما مخلصان بحکم تو گردن

نهاده ایم، در موقف رضا و اطاعت ستاده
ایم فرد ساقی چنین جانرا بی روی تو رنگی نیست
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارائی اسباب
عشرت مهیا و بستر مستر مصفا است
اما اتمام سرور و کمال ذوق و حضور وابسته
بتشریف قدوم شریف است بیت از عمر همه
مراد حاصل دارم، یک عیب دیدار تو در می یابد
در عذر تقصیر خدمت نویسند
ما شرمسار مانده ز تقصیرهای خویش، لطف
تو خود نمی نگرد خوب و زشت ما، عفا [illegible]
تلطفات آنجناب جز به تقصیر از جانب این
فقیر

فقیر مکافات صورت غیبت و در بین عذری
که از استحقاق قبول داشته باشد رحم صدور
نمی تواند یافت فرد گر چه ما مقصریم ترا رحمت
بی است، در بی لطف خویش توجه نماید گناه ما،،
در جواب آن نویسند دوستی اقتضای آن
دارد، که شفقه عذر دوستان مقبول، رقم
اعتذاری که در قلم آورده بودند سبب تضاعف مواد
محبت و موجب تاکید مودت گشت خاطر عاطر
متوجه موافقت یاران موافقت هوا داران
دارد که همه مهمات بر وفق دلخواه میسر
است و قبول هرچه مدعاء متمنایان هنر [illegible]

بیت خود نبود درست وجه تو در نظر عذر تو
زنگ ز آئینه بزدود همدر عذر تقصیر
نویسند چگونه سر ز خجالت بر آورم سوی
دوست که خدمتی بسزا بر نیاید از دستم
تقصیری که بازاء وفور ترتب و شمول تقویت
آن جناب ازین هوا خواه صادر میشود بمثابه ایست
که شرح و عشر عشیر آن متعسر بلکه متعذر است
اما اغماض از تقصیرات دعاگو و عفو از
جرایم هواداران شیمه کریمه ملازمان میدانم
اگر در خدمت تقصیر دارم بفضل شامات
امیدوارم در جواب آن نویسند هزار شکر

که آن زلوح خاطر ما تا بلطف بشستی اگر عبارتی
بود بنهایت غریب و عجیب نمعص که با وفور خلوص
و شمول خصوص گرانی جانب صادر شد تکاسل
و تغافل آن عزیز را سبب چه توان کرد تا درین
وقت بوضوح پیوست که تفرقه روزگار مانع
شده صورت اعتذار بقبول موصول گشت
بیت چون مهر تو عذار از افق الحمد [?] نمود ناپیدا
شد چون ساید هر جرم که بود در اعتذار
جریمه نویسند زبان عذر ندارم ولی هنوزم
هست امید عفو ام عفو تو هست عذر پذیر
اگر بنابر ضعف جبلی این جریمه صادر شده باشد

امید وار است که با یادهای مراحم عنایات آنجناب
ماحی جرایم و جنایات این حقیر گردد **فرد** از جرم
و گناهی که دلم ترسانست ¶ که عفو کنی بر کرمت
آسانست **در جواب آن نویسند**
التزام سلوک جادهٔ محبت و انتهاج مناهج محبت
و مقتضی آن باشد که معذرت آن عزیز
مقابله باید و قلم عفو در صحیفهٔ جریمهٔ او کشیده
شود **فرد** گر از جفای تو روزی دلم بیازارد ¶ کمند
عذر تو باز شتی بمهر باز آرد **معذرت اعتذار**
جریمه نویسند دشمن به نزد تو از من بد گفته است
والله که نگفته ام من از خود گفته است ¶ صد نیک

بگفته ام

بگفته ایم نگفتست یکی ¶ یک بد که نگفته ایم یکی
صد گفتست ¶ درین وقت چنان معلوم
شد که زمرهٔ اصحاب اغراض از جادهٔ قویم
انصاف انحراف و اعراض نموده روایات
داعیه و حکایات لا داعیه بعرض رسانیده اند
از کمال وروایت آنجناب غریب نمود که
به حقیقت حال تفحص نفرموده سخن دشمنان
منافق دربارهٔ دوستان صادق شنوده اند
بیت نیکو نبود حدیث دشمن ¶ دربارهٔ دوستان
شنودن **در جواب آن نویسند**
جمعی که داعیه فساد و غوغائیانه سخن

انصافی نمودند اما این راجرات آنکه
در حضور فقیر سخنی گویند پوشیده نبود که پیوسته
مضمون آن بر ضمیر منیر هویداست **فرد** همان ما است
زیاری طریقه که در جهان مجال دخل نباشد حسود
بدگو را **عذر اعتذار از جریمه**
نویسند خاطر عاشق صادق ز غرض پاک است
در حق او سخن اهل غرض را مشنو ✱ مقرر است
که ساعی جواهر خسارت را در رشته انتظام
میدهد و فعل جمیل را در کسوت قبیح باز می
نمایند پس بر جهات ایشان التفات و مقالات
محالات ایشان التفات نشود و هر طریق سود

دلیل

وبی این محبت بغایت محال **فرد** سخنهای دشمنان
حقه‌ها ✱ دوستان راز دست نتوان داد **در**
جواب آن نویسند چون مضمون کتابت شریف
منظور بر این بی ذمه آن جناب بعد موضح
شد که آن کلمات سفتی بنا بر اعراض میگفته
اند و آنچه ارباب غرض گویند بی شک باطل است
حاصل که ترهات آنها بسمع قبول وصول نیافت
خاطر جمع دارند **بیت** هر نکته او وحشی از آن
میندر فهم ✱ ناگفته و ناشنوده انگاشتمش ✱
در اعتذار هدیه مال وغیره اگر نثار تو خواهم
کدام تحفه زیبا ✱ وگر رضای تو جویم کدام خدمت لایق

بنا بر رسم قدیم عادت معهود که اصاغر بمراتب
انبساط ما بتحفه باشند و اکابر بحکم ملاطفت و تعطف
قبول مینموده منهاج این جسارت بتقدیم انبساط
بتحفه شد با وجود حقارت شرف قبول
مامول است فرد بجان تو که کرم دست رس
بجان بودی ٭ کمینه پیشکش بندگان آن بودی ٭
در جواب آن نویسند دایم نظر بجانب
ما فکنی ٭ جان و دل ما بهر نثیر سنجی ٭
صد تحفه دهی و عذر آن هم خواهی ٭ اینها ز تو
آید و چنینها تو کنی ٭ و تحفه دهد اباکه ارسال
فرموده بودند از تحف مخلص را با وجود تقصیرات

خجالت

خجالت بر خجالت افزوده در مقام مجازات
بکدام قوت توان نمود در اعتذار هدیه
نقد روان نثار تو کردیم اگر چه بیت ٭ در خور د
حضرت تو نثار حقیر ما ٭ چون تخت نشین قدرت
که عزیز مصر جلال و مهر سپهر جمال بعد بضاعت
مزجات گنهگاران کنعانی بر تو قبول فر
فرمود اگر آنجناب تحفه محقر کمینه را بنظرات
قبول ملحوظ فرمایند غریب نیست فرد عجب بعد
ز لطف بیکرانه ٭ قبول تحفه ما بی بهانه ٭
در جواب آن ز آن تحفه زیبا که کرم فرمودی ٭
هر دو گل در فرح بگشودی ٭ من خجلم کرم های تو

ممنون بودم ٭ مهر دگرم بر سر مهر افزودی از خود در ا
الطاف و ورود اعطاف جم فرموده بودند مواد
استظهار و استبشار متزاید و متضاعف باعث ازدیاد
اعتضاد و اعتماد متوالی و مترادف گشت هر
اعتذار هدیه اعلی سر خجالتم از پیش بر نمی آید
که در چگونه بدریا برند و لعل بکان ٭ معروض آنکه
بکلمه چند از خاطر فاتر سر زده خود را ذره دار
بر اشعه انوار مهر آثار جلوه میدهد و از روی
تشعشع بزبان نیاز میگوید **فرد** نگر چه شوخ چشم
که تحفه می سازم ٭ بسوی لعل بدخشان سفال
رنگین را **در جواب آن نویسد** [illegible]

جمالم

جمالم بتمیز منیر نغز تحریر خرامیده بعد بر منصه ظهور جلوه
جمال نموده و مخدره روحانی که بزیور خلخال حسن
الفاظ و لطف معانی آراسته بعد از منظرات
کمال تجلی فرموده در تعریف و توصیف آن چه توان
گفت **بیت** سخن ز آسمان بر زمین آمد اول ٭
باوج سما برده طبع تو اکنون ٭ **در اظهار شکوه از**
انقلاب ادوار کسی را غنچه امید نشگفت ٭ درین بستان
که جای خرمی نیست ٭ جفای روزگار بمثابه ایست
که آتش دلان چون شمع از آتش درون شان سر
گرم بهر روی زرد میزنند و عنای زمانه عذار سینه
که [illegible] مانند سحر با [illegible] آهن چاک هر دم نفس

سر دمی زنند نه چشم بر وفاداری مردم
میتوان داشت و نه دیده بر مرحمت و ملاطفت
ایشان میتوان گماشت **بیت** بر دهر مکن تکیه که لطفش
همه قهر است ٭ مستان زکفش جام که شهدش
همه زهر است **در جواب آن نویسند** هر کس که از انقلاب
جهان گشت باخبر ٭ هرگز نگردد از ستم ایام منقلب ٭
هوشمندان ما را این معنی مقرر است و بر مرآت
ضمایر صافیه مصور آفات زمان بکافه انام
احاطه تمام دارد و مخافات دوران بر جمیع خواص
و عوام تسلط لاکلام حوادث روزگار هر یک
طریق است تا جازم از آن به پرهیزد

یک قاعده تا عاقل از آن احتراز کند اما تسلی بدانش
و خرسندی از آن است که محنت او مدام نیست
و مشقت او بر دوام نی **فرد** ز رنج و راحت گیتی
مرنج ای دل و مشو خرم ٭ که آئین جهان گاهی چنین
گاهی چنان باشد **در شکایت اهل زمانه**
و لامدار از ابنای دهر چشم وفا ٭ که در جبلت این
همرهان مروت نیست ٭ دریغ از احوال زمان
که کمر بد عهدی و پیمان شکنی بر میان جان بسته اند
و بر مرصد تعلقات بی فروغ تکلفات آمیخته
[illegible] شته نقد مهرات [illegible] بر محک امتحان
[illegible] عیار [illegible] و عهد نااستوار ایشان ز جوی عشوه

روزگار بی اعتبار فرد همه حال کردار سست پیه
فروغ بنای مهمات شان بر دروغ در
جواب آن نویسند جمعی یار وفا کاندرین
دوران بجسته ایم بسی و نشان نیافته ایم
چون بیوفائی اصدقای مجازی و ثبات قدم ایشان
در مقام دغابازی اظهر من الشمس است پس
ایشان را آشنا منش نباید رشته از نظر تند کم
نباید انداخت و خیرات ایشان را محض سرمایه
نباید شناخت قطعه صحبت کم کن ز یاران
صبوری بود گر حضوری ناموافق
خوشتر است همدمی گر صحبتش

از انیسان ندیم بصد فرسنگ دوری خوشتر است
همدر شکایت از حال خود کوکب بخت مرا
هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی بچه طالع
زادم مدتها است که این فقیر خیال فراغت بخواب
ندیده و چهره استقامت در آئینه تصور مشاهده
ننموده و نه ساقی بخت از جام مرام جرعه در کام
این تشنه میریزد و نه بسعی همت کوه بیداء مشقت
از راه این ناهج سبیل عنا و مضرت بر میخیزد از
[illegible] مرا نه صافست نه درد ضایع تر ازین
[illegible]قان بر در جواب آن نویسند
[illegible] حکم ایزد بر جمله مکونات رواست

دامن مطالع بمیدان موجودات وجود
هر رقمی که از اندیشه رنگ آمیز بر لوح تدبیر کشید
از رشحات سحاب تقدیر شسته گردد وهم افسونی
که خیال جهان پیمائی پیش خاطر آرد در رنگ
افسانه گیرد اینجا جز فرمان برداری نباید
و غیر خرسندی چیزی نشاید فرد رضا بداده بده
در جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده
است همدرد شکایت از حال خود نویسد
در محنتی همگنان ز دعم من که هست
زیاده در اندیشه تنم سبحان
حالیست که آن محنت از گذشت

آبی

خرمی و فراغت برگشته دار الملک راحت
از یغمای جنود غموم و هموم خراب می بینم
و سفینه آمال را از هبوب عواصف ملال
در غرقاب انقلاب می یابم بیت
جز گرد باد پریشان و سرگردانم فرد میروم
گرد جهان بی سر و پا سرگردان بیت حکیم کار
مرا یاد سر بی نیست باید در جواب
آن نویسند پوشیده نماند که اگر عنایتی به بنده
واصل شود از خزانه اراده آنست اگر
بلاء نازل گردد از کارخانه مشیت بادشاهی
زین مرحله خبر نبود در رفیق رضا راه بمنزل نتوان

برد و جز باعانت وکیل تسلیم از همت
مراد محظوظ نتوان شد **فرد** خداوند هر چه
کند بنده باش ؛ رضا پیش گیر و سر افکنده باش
همدم شکایت از حال خود چندان قدح
درد چشیدم که مپرس ؛ چندان الم و غصه
کشیدم که مپرس ؛ احوال این مستهام
از حوادث ایام و لیالی و نوایب متعاقبه
بغایت مشوش است و سینه از جراحات
نزول وقایع پر آتش لقمه بمجرد طلب
نمیشود و مشرب مدعا بسعی تنها مصفا
نمیگردد از وصول بمقصد مطلوب محرومست

واز

و از ادراک مطلب مقصود بکمال ناامیدیها
م **بیت** با محنت روزگار در ساخته ام
تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون **در**
جواب آن نویسند بدرد و صاف ترا حکم نیست
دم درکش ؛ که هرچه ساقی ما ریخت
عین الطاف است ؛ یکی از نظر عواطف
ربانی و فتوحات مواهب سبحانی آنست
که چون بنده را دوست دارد شرف
اشتراک البلاء موکل بالانبیاء در حق
وی مبذول فرماید تا روی توجه از مخلوق
برتافته بکلی توجه آنحضرت گردد پس

جنت ما ازین روی محض مرات

باید دانست و نکبت را بر پنج وجه عینی

دولت باید دانست فرد سبز بر غصه نهال عیشها

و شادیها است با مراد که در ضمن نامرا

دیها است **همدر شکایت نویسد**

ای دل صبور باش و مخور غم که عاقبت این شام

صبح گردد این شب سحر شود اگرچه عقد تعویق

مهمات این کمینه بنوعی فرو بسته که بدستیاری

تفکر نتوان کشاد و زنگ غصه و تشویش مرات

سینه را بر وجهی تیره ساخته که بصیقل تامل و

و تدبیر صفا نتوان داد اما رجا واثق است

که

که غبار حوادث که بر صفحات اوقات نشسته

بر شحات سحاب لطف شسته شود و ظلمت

وقایع که کاشانه دل را تیره ساخته بلمعه شموع

فضل نامتناهی زایل گردد **فرد** مسکین شب همه شب

ناله و زاریم امید که دعای سحری کارگر آید

آخر **در جواب آن نویسند** مکن زغصه

شکایت که در طریق طلب براحتی نرسید

آنکه زحمتی نکشید چون بر ضمیر منیر ظاهر و باهر است

که سنت الهی بر آن منوال جریان یافته که

نخست کاسی بلا و مشقت نوشانیده و بعد

از آن لباسی بهجت و مسرت پوشانیده چنانچه

خداوند تعالی میفرماید که با سختی آسانی است
پس تا بر رحمت حق امیدوار باید بود که عنقریب
همه پریشانیها مودی بجمعیت گردد و مجموع
محنتها مفضی بروح راحت شود **در شکایت**
از عجز و بی اختیاری چگونه تیره نباشند
شبم که شمع مراد نمی فروزد از تیر آتشی
که در جگر است سبحان الله چه حالتست
که زمانه بی وفا اساس طربی که نهاده بودیم بدست
اندوه برانداخت و بخت ناسازگار منبر
مسرت را بشوایب محنت اقتدار حضرت
مکدر ساخته و نه بخت نگون سر از خواب

ادبار بر می آید و نه کوکب طالع را در حضیض
مذلت گرفتاری است از افق مراد چهره می نماید
در کوی نشاط خانه بود مرا آن خانه خراب گشت
و آن کوی نماند **در جواب آن نویسند** بر خاطر
خطیر مخفی نماند که همچنانکه ترقی بر مدارج رفعت
و ترفع بر معارج دولت مستدعی حمد جمیل است
تلقی بمصاعد محنت و مکاید کربت مستجاب
جزاء جزیل است خاتم سلیمان از دست آن
حضرت بجهت آن بیرون شد که دیگر آن از
صورت بی اختیاری متاثر نشوند و کوکب
یوسفی در حضیض کربت از آن گرفتار شد که

که عالمیان از حدوث وقایع حوادث
منفعل نگردد **در شکایت تلف مال**
مردمان طالب مال اندوختن و جویای کمال ؛ هر که را مالی
نباشد شعر از غم پامال ؛ خرامان افلاس بحال
حال این شکسته را ز بول تمام داده و وجه
مراد به هبوب سموم نکبت روی بختگی نهاده
لاجرم بر شاخسار کم دار طراوتی و در گلزار گفتار
نضارتی نمی‌بینیم و از درخت بخت ثمره کامرانی
و میوه شادمانی نمی‌چینیم **فرد** در دهر کسی زر ندارد
هر غنیست اراذل و بر ندارد **در جواب آن نوشته**
بهست و نیست مرنجان ضمیر خوشدل باش که

بنی

نیستیست سرانجام هر کمال که هست ؛ اگر مال
که پایمال هر خس و دست فرسود هر کس است بتاراج
حادثات رفته و جمال جمعیت صوری و معنوی را
بحدوث واقعهای ضروری در پرده تعویق
نهفته امّا رمق از حیات باقیست غنیمت
باید دانست و رمقی که بر صحیفه زندگانی مثبت
است مغتنم باید انگاشت چه چنین سرمایه عمر باقی
بعد سود و زیان نبودی تدارک پذیرد **بیت**
جهان وجه ندارد چه آید از عاشش ؛ مشو ز
شادی او شاد و غم مخور ز غمش **در شکایت**
ستم دشمنان معروض آنکه قصد اعادی

عذار هیچ کاری را بر قرار نمی گذارد و مکر
و فریب ایشان هیچ مهمی روی خیر بر
نمی آرد بساط طمع و ناموس را بسخره
و افسوس مطوی می سازند و مواعید
کاذبه و اکاذیب باطله مستمندان خسته
و دردمندان دل شکسته می آزارند **بیت**
پیش من از نور موافق تراند ۞ در عقب
از سایه منافق تراند **در جواب آن**
نویسد هر که آئین ظلم پیش نهاد ۞ تیشه بر پای
دست خویشتن نهاد ۞ چند روزی اگر سر افرازد
دهرش آخر ز پا در اندازد علاج این صورت

ارقام تحریر ارزانی فرموده بودند آنست که
از منهج قویم شکیبائی و راه سالکان مسالک
دانائی انحراف ننمایند و خلعت صبر بر قامت
صابران راست می آید تمسک فرمایند که
اندک زمانه را نتایج ظلم بروزگار ظالم رسد و عنقریب
از اوج جاه و حرمت بقعر چاه ادبار و مذلت
گرفتار شود **فرد** که گردد در همه عالم کمان ظلم بزه
که تیر محنت ایام را نشانه شد **در تهنیت**
ملک گیری الحمد لله مضمون اشارت
ملکگیری از منظر دولت ابدی روی نمود
که بر منصه اقبال سرمدی بجلوه فرمود از عونا

عنایت ربانی و مدد حمایت سبحانی زمام تصرف
ممالک بقبضهٔ اختیار خدام درگاه عالم پناه و خاتم
تسخیر اقالیم بانامل اقتدار درگاه جهان
پناه ملازمان بارگاه سپهر اشتباه در آمد فرد
سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی
بسایه بر سرش افکند خسروی غازی
همدم تهنیت تسخیر ملک بشارت تسخیر مملکت
که بامداد باری عز شانه دست داده کافهٔ
آدمیان ملک پناه عالمیان را مسرور و مستبشر
و مستظهر گردانید بحمد الله که تاج وهاج سلطنت
بگوهر تسخیر زینت گرفت فرد شکر خدا که
گوهر

گوهر اقبال در فتح بپای دولت تو سعادت
نثار کرد دولت ملک بدست تو باز داد
اقبال بر سمند مرادت سوار کرد در تسخیر ملک
که از دست رفته باشد الحمد لله را اسباب جمعیت
که سبب جمعیت که سبب رفاهیت کافهٔ اخلاق است
و همگنان از حضرت ذو الجلال بتضرع و ابتهال مسئلت
می نموده اند بتوفیق ازلی دست داد بار دیگر عنقای
دولت حضرت سلطنت پناهی ظلال عاطفت
بر مفارق ساکنان این مملکت مبسوط گردانیده
ابواب مرحمت اندرونی فضل و مکرمت بر وجه
عالمیان بگشاد بیت بشگفت در ریاض امانی گل مراد

رخسارها از سپهر امید اختر مراد **در تهنیت**
فتح و ظفر نویسند بحمد الله که اعلام عساکر منصوره
بصرصرهای گرد استیصال از دودمان منازعان دولت
قاهره برآوردند و بآتش حسام آبدار در مقابله
اعدای خاکسار دود انتقام از بسیط زمین باوج
سپهر برین رسانیده اند امید که هر لحظه از
شاخسار فتح غنچه مرادی دیگر چهره کشاید و از
جویبار ظفر نهال مقصودی دیگر سرسبزی نماید
در تهنیت امارت و حکومت به بشارت
منصب حکومت و امارت فوایح روح و
راحت از مهب شادمانی وزیده مشام کام

انام

انام را معطر ساخت و لوامع ارتیاح
از مطالع کامرانی طلوع نموده ساحات
قلوب و صفحات صدور خاص و عام را منور
گردانید **مصرع** جان تازه گشت زین خبر و دل حیات
یافت **در تهنیت صدارت نویسند**
شکفته شد گل دولت ببوستان صدارت
مه کمال برآمد ز آسمان صدارت شرف
انتظام آن جناب در سلک صدور مقربان
حضرت سلطانی موجب وفور مواد فراح و
ظهور اسباب ارتیاح شده و زهره هواداران
را از نهال کامرانی میوه حصول آمال و امانی

رسید ع زین بشارت عیدها پر نور و دل
شاد گشت در تهنیت وزارت نویسند
بحمد الله که زمام حل و عقد امور و عنان
قبض و بسط مصالح جمهور بکف کفایت و قبضه
درایت آن حضرت سپرده شد عقل فیاض ضیابخش
بصوب اقلیم گشای و ضمیر منیرش بجانب ظلمت زدای
توجه فرموده و چون سریر وزارت بحضرت آصفی
مشرف شد بی شایبه شبهه روزنامچه اوصاف
و احوال ملازمان عتبه علیه دستور العمل وزرای
زمان و دیباچه دفاتر کبرای عالیشان خواهد
گشت در تهنیت سایر اعمال ملکی بعد القاب
فلان

فلان تا بجناب عالی منبع مکارم و معدن معدلت
زیب و تجلی و شرف و معالی [illegible]
را مواد اعتضاد و اسباب تضاعف پذیرفت
الحمد لله جل شانه در تهنیت سایر اعمال ملکی
استماع بشارت حصول مطالب سنیه و وصول
بمراتب علیه ریاض انشراح اعیان مخلص را تازه
گردانید الحمد لله در تهنیت نقابت
از ورود بشارت حصول امانی و آمال و وصول
بدرجات علیه مشتمل بر جاه و جلال ذات کامل الصفات
آنحضرت را استحقاق اضعاف آن هست
مخلصان را فواید بهجت مهد و معاقد موکد

مستقر گشت **در تهنیت شیخ الاسلام**

چون حضرت بیچون جل ذکره منهج آن مستقیما
بر عالمیان واضح کرد و منصب عالی شیخ الاسلام
حواله ذات حضرت قدوة الانامی کرد لاجرم
کافه انام متبشر و قاطبه خواص و عام معتقد و مستظهر
اند **در تهنیت ماه صیام** برکت عبادات ماه
صیام و میمنت طاعات لیالی خجسته فرجامش
بمزید عزت و احتشام و رفعت و احترام آن
عالی مقام متواصل و مقرون باد **در تهنیت
عید الفطر** مقدم عید فطر که موسم مبرات است
و قدوم این زمان که عید [illegible] است

بر ملازمان مملکت پناهی بفیض عنایت الهی
مبارک باد **در تهنیت عید الضحی** قدوم رسوم
عید الضحی که وقت احرام سالک بیت الحرام و
زمان اتمام مناسک کعبه با احترام است بر آن
عالی جناب مبارک باد **در تهنیت لیلة القدر**
موکب قدوم لیلة القدر موجب ارتفاع قدر
و سبب انشراح صدر حضرت مخدومی باد در

در تهنیت فصل ربیع نویسند

انتقال آفتاب رفیع بنقطه اعتدال ربیعی
موجب ابتهاج مزاج لطیف و واسطه امتزاج
ارواح فسیح و شرح نعمت بر جناب عالی خجسته

باد و آثار استبشار نوروز دل افروز و انوار
استیفای ازل است ایام عشرت اندوز که سیر
اوقات شادمانی در سیر ایوان بساط کامرانی است
بر خدام عتبه سپهر احترام مبارک و فرخنده باد
در تهنیت نکاح چون استماع افتاد که جناب
اقبال بشارت دبدبه اجلال رسانیدند که دو
گوهر قیمتی را در سلک ازدواج انتظام مقرر
شده ریاض مسرت هواداران بوسیله
این وسیلت خرمی و تازگی یافت و حدایق
بهجت دعاگویان بواسطه موانست نضارت
و طراوت از سر گرفت امید که مبارک و خجسته

و همایون

و همایون و فرخنده باشد همدر در تهنیت
نکاح بحمد الله و المنه که جناب [illegible] مآبی تجدید
نسق عصمت و جلال را شرف انتظام بخشیده
مزید ارتباح و انشراح ساخت امیدوار است
که از تاثیر قران السعدین آثار سعادت بر صفحات
احوال جهانیان ظهور نماید و از تمهید قواعد
جمعیت جانبین عروس عالم آرائی بر خاصیت
از پس پرده غیب چهره گشاید در تهنیت
زفاف بحمد لله سعادت در وفور عشرت
و ظهور مسرت معاونت نموده و اقبال در انجاح
آمال در سبب احوال ارزده بفوز و فلاح و یمن

و نجاح خورشید سپهر مجد و جلال با ماه آسمان
فضل و افضال قران گردد بر جبین برج آیا
و سروری با ناهید حجله کرامت و مهتری
مقارن گشته از اجتماع سعدین جهانها به نیل مراد
مقرون فرخنده و همایون باد

هم در تهنیت زفاف

چون استماع افتاد که باغبان قضا و قدر برای
نضارت حدایق معالی و طراوت شقایق
دقایق معانی گلبن بوستان ایالت را با نهال
گلستان جلالت پیوند کرده موجب بهجت خاص
و عام گشت بر کافهٔ انام تا فرخ ازین نشاط دلهای
جهانیان تازه شد و دل آسوده گشت و روان
تازه باد

تازه باد

در تهنیت ولادت نویسند

رفیع قبت که تباشیر اقتران سعود آسمانی
و تأیید اتصال نجوم سعادت مطلعی از برج عزت
و جلال اختر شب تابی طلوع نمود و از درج سعادت
و اقبال گوهری به ظهور نمود و صد در مخلصان
قلوب متخصصان را چندان سرور و استبشار
و وثوق و استظهار حاصل شد که به تحریر بنان و تقریر
شرح شمه از آن در حیز عبارت نگنجد امید
چنانست که از روزنامچه سعادت از آن
احکام طالع اثر کوکب جهانتاب فرخندگی گیرد
و جهانیان بر [illegible] [illegible] بران بخت سعادت

یار رونق پذیرد همچنین در تهنیت ولادت

بنوید بشارت رسید که چمن دولت مخدومی بنهال
برومند و گلشن حشمت بغنچه دل پسند آراسته
شد و باطن آمال دوستان [illegible] تزیین جاه و جلال
بنسیم عزت و اقبال شکفته و پیراسته
گشت منتظران مراصد امید را نسیم عنایت
از مهب اله وزیدن گرفت و مترصدان آن
منظر آمال را از سپهر دولت ستاره مرام
درخشیدن آغاز کرد همچنین در تهنیت ولادت

قدوم کوکب عالم آرائی که از افق سعادت
بمساعدت دولت [illegible] طلوع اختر

جهانتابی

جهانتابی که از مطلع اقبال بمظاهرت جاه
و جلال بدیع گشته بحضرت مخدومی مبارک
باد در جادهٔ اتفاق است که آنجناب را هر روز
از مقدمات حشمت و ابهت نتیجه زاید دست
دهد و عنایت لم یزلی در ابواب بهجت و مسرت
بر روی ملازمان سدهٔ عالی بگشاید همچنین در
تهنیت ولادت

گوهر بدیع از معدن معدلت
[illegible] بوسیله از دیاد مواد دولت است
و اختر رفیع که در مکرمت طالع میگردد [illegible] سطوع
جمعیت اسباب حشمت پس طلوع ناهید عصمت
و ظهور بلقیس از حجله کرامت و مستظهر بود

ودر فرح وبهجت ونشاط ومسرت بر روی دوستان
گشوده در تهنیت ختنه کردن چون استماع افتاد
که بر تو اهتمام بهشت نشان مجلسی خوش
ومحفلی دلکش منعقد بر وفور اسباب بهجت
ومنظوری بر ظهور اصناف مسرت مرتب
ساخته رواج مروج نشاط وکامرانی از ریاض
آمال احباب دمید فرد از نکهت این مژده
زمان گشت معطر و ز پرتو این لمعه زمین
گشت منور در تهنیت قدوم سلطان
هزار شکر که سلطان دلنواز رسید شه بازگار
خجسته ایل کارساز یمن حضرت آیات

همایون

همایون در اعلام سعادت روز افزون
توجه بمستقر خلافت نمود وموکب شوکت
وجهان گشائی با مواهب ابهت وفرمان
روائی عزم دار السلطنت فرمود السنه کافه
انام از خواص وعوام باداء وظایف شکر گذاری
وسپاس داری حضرت باری جاری شد
بیت بر هر که هست ز آمدن شاه کامگار
شکرانه واجبست بروزی هزار بار
در تهنیت قدوم وزرا با استماع مراجعت موکب
مبارک ذات متبرک عالی جاه معدلت
دستگاه انواع بهجت در قلوب دعاگویان

مخلص افزود و اضاف ابتهاج و مسرت هواداران
متخصص را روی نمود بحمد لله که دعاگوی
مستجاب سبب ظهور این فتح الباب گشت فرد
پس فاتحه خواندیم و باخلاص دمیدیم تا بار دیگر
روی دلارائیمو دیدیم

در تهنیت قدوم سادات

الحمد لله والمنة که مواهب کلیه احزان
از خزاین غیب رو نموده [illegible] الطاف از
[illegible] عالم لاریب بجهره کشوده اعنی انقابت
پناهی سیادت دستگاهی در کنف سلامت
و عز سعادت بعد از حصول مطالب
و وصول امانی [illegible] مستقر عزت

رسید حشمت مراجعت فرمودند فرد فیض ازل
مصاحب و فضل ابد رفیق اقبال همعنان و
و بخت هم رکاب

در تهنیت قدوم مشایخ و علما

وصول بشارت قدوم لازم الاکرام واجب
الاعظام حضرت مخدومی شریعت شعاری
فضایل دثاری که خاصیت معاودت توجه
نفس ناطقه بکالبد عنصری دارد موجب ازدیاد مواد
افراح شد و سماع مژده مقدم مبارک الآثار متوافر
الانوار که صفت رجوع نیر اعظم به بیت الشرف
خویش از دمستغا میگردد سبب حصول استبشار
ارتاح گشت بیت از قدوم تو دیده روشن شد

سنبلها تازه‌تر گلشن شد **در تهنیت قدوم**
احباب از استماع بشارت قدوم شریف
منتظران آثار نوید و مترصدان انوار خورشید
امید راه بزم مسرت و کامرانی معاهد عشرت
و شادمانی روی بتضاعف و تزاید نهاد
در تهنیت معاودت از حج
لله الحمد که آن سرو ز سفر باز آمد ۞ نور چشم از آمدن
او به بصر باز آمد ۞ از نم دیده صاحب‌نظران
سوی چمن ۞ لاله و سنبل او تازه‌تر باز آمد ۞
حقا که این بشارت معاودت آنجناب از
سفر مبارک با حصول مثوبات حج الاکرام استماع
افتاد

افتاد وظیفه حمد و رابطه شکر مرتب
و موظف گشت و مواد افراح در انشراح ارتیاح
قلوب و ارواح سمت تزاید و تضاعف
پذیرفت **در تهنیت مراجعت**
از جهاد فارس مضمار دولت
از سفر باز آمده است ۞ منت ایزد را که با
فتح و ظفر باز آمده است ۞ زهی امداد عواطف
الهی و آثار لطایف نامتناهی که آن جناب
خلعت ظفر پوشیده بمستقر دولت و اقتدار
ظفر و نصرت رجوع فرموده اند **قطعه** شکر خدا
را که بکام خویش رسید ۞ چو مه تابان بمنزل

شرف خویش گوکبه فتح و نصرت از جیب
دولت خیل ظفر صف کشید از پس و پیش

در تهنیت صحت بحمد لله که
که صبح صحت از مطلع سلامت و افق عافیت
رو نموده و صیقل قوت طبعی اثر غبار تغیر
از مرات مزاج صافی صفات زدوده مخلصان را
از نوید بشارت گل کامرانی در چمن شادمانی
شکفته شد و نهال زندگانی در بوستان آمال
و امانی سمت برومندی پذیرفت فرد شکر خدا
که شربت صحت چشیده بار دیگر بمسند
راحت رسیده **در تهنیت صحت**

الحمد لله

الحمد لله غبار عارضه که بر چهره مزاج شریف
نشسته بود بکلی زایل شده و ذات عالی
از مضیق مرض و محنت بفضای صحرای صحت
و عافیت خرامیده برجا و اثقست که مواد
سلامت روز بروز تزاید باشد **همدر تهنیت
صحت نویسند** الحمد لله والمنة که بر مقتضای
صحت عافیت شامل روی نمود امید که
بعد الیوم مراد سلامت روی بازدیاد نهد

**در اظهار حزن و ملال از جهت
انحراف مزاج** چون خبر عظیم الاثر تکسر مزاج
شریف و عروض اندک عارضه واقع بود

رسید بچندان پریشانی و دل نگرانی بخاطر راه
یافت که شرح شمهٔ ازان تصورات افهام
و تصویرات اقلام صورت ارتسام نپذیرد
درد تو دل جملهٔ عزیزان خون کرد کم ساخت
نشاطها و زخم افزون کرد در وقوع مرض
و اظهار ضعف دریوقت که این حقیر را غلبه
ضعف بغایتی رسید و سقوط قوت بنهایتی
انجامید که از هستی خود در غلط افتاد و جانب
وقوع عدم را بر تصور وجود ترجیح نهاده
توقع پرسشی ازان حضرت داشت چون
طلوع نیر مراد از افق امید دست نداد عنان

تمالک

تمالک از قبضهٔ اختیار بیرون رفته بارسال
این کلمات مشوش اوقات شریف شد
بیت بیمار پرسشی نکنی ای یار مهربان کافتاده ام
ز هجر تو بر بستر هلاک در شکایت ترک عیادت
درد ام طبیب من بیمار نمی پرسد احوال دل
دل پر خون دلدار نمی پرسد ازان مصدر کمال
و مورد فضل و افضال غریب و عجیب نموده که
این بیمار را عیادتی نفرمودند اگر بشرف قدوم
مبارک مشرف نساختند باری بایستی که باین
دوستی از دوستان تحفهٔ سلامی رسانیدندی
بارشحات اقلام را سفیر آن پیغام گردانیدندی

تا از روی اخلاص و طریق اختصاص بر دیده خود
نهادی **جانب مریض که او را صحت شده باشد**
نویسند بحمد الله که از میامن کتاب مجید این رنجور
را صحت کامل و دل مهجور را مسرتی شامل
روی نموده با الفاظ روح پرور و معانی روح
گستر شما که لذت آب زندگانی و راحت
عمر جاودانی داشت جان تازه و قوت
بی اندازه ظهور فرمود چگونه شرح شکر آن
این موهبت و عذر این مکرمت بزبان توان
آورد و چه سان بیان توان کرد **در اعتذار**
کسی که به عیادت بیمار رفته باشد حقا که بارگران

محبت

محبت قدیمی تنزل راه نیافته و به بنیان سوابق
مودت رو بانهدام نهاده ترک عیادت
را سبب آن بود که چون خبر رسید که جزوی
مرضی بود متعاقب آن مژده دادند که صحت
کلی رو نموده خواست که مصدع **قطعه**

خبر ضعف و مژده صحت * گر نه مصحوب یکدگر
بودی * مستمندان درد هجر ترا * زان
خبر جان و تن همه سودی * **در تهنیت**

خلاصی از حبس نویسند چون
بشیر اقبال مژده رسانیده که جناب مخدومی
از مضیق وبال روی بفرزده جاه و جلال نهاده

و دست شادکامی از چهرهٔ آمال و جبههٔ
آمانی کشاده در ریاض قلوب دوستان
غنچهٔ طرب تبسم آغاز کرده و در حدایق صدور
هواداران نشاط در ترنم آمد **بیت**
از خوشدلی هوائی طرب کرد مرغ جان *** وز
خرمی بخنده در آمد لب امان **در تهنیت**
منازل نویسند نزول آفتاب اعتلای
ذات بابرکات مخدوم کامیاب به بیت الشرف
که عبارت از منزل اشرف است مبارک و خجسته
باد تباشیر صبح سعادت در ولامع و لوامع
نوید کرامت از اطراف جوانب واضح و صالح

بیت

بیت تا جهان باشد خدایا این بنا معمور باد ***
ساختنش چون بیت معمور از حوادث
دمبدم **هم در تهنیت منازل نویسند**
حلول حضرت مخدومی در محل منیع و مقر
رفیع سبب ازدیاد سعادت و کرامت
و موجب ارتفاع اعلام ابهت و شهامت
خواهد بود زبان زمانه به تهنیت این مقام
عظیم الشان بدین کلمات مترنم و بدین مقالات
تکلم مینماید **قطعه** حریم این حرم پاک هست
دار امان *** طرب فزای دل افروز چون
ریاض جنان *** ترا همیشه درین منزل مبارک باد

تن درست و دل بر نشاط بخت جوان در

تهنیت صلح نویسند بحمد الله که مصالح منتظم

مصالح جمهور انام و موافقتی مرافق کافه

خواص و عام وجه گرفت همت درویشان

که شجره ایست بغایت بیخ بر عاقبت

الامر ثمرت داد و دعای پاکیزه دلان از استجابت

بی مطل در آخرت کار اثر رحمت ظاهر گردانید

ازین مژده دلکشای نوید راحت افزای فرد

جان خرم و تازه گشت و دل شاد، یارب

که همیشه اینچنین باهم در تهنیت

صلح نویسند الحمد لله اعادی دولت

انتمای

انتمای صلح منظور نظر سعادت اثر شده کثرت

بیگانگی بوحدت آشنائی و یگانگی مبدل گردید

و کثافت مخالفت و منافقات بلطافت

موافقت و مصافات انجامید حالا از اسباب

رفاهیت هر صورتی را در صحیفه ضمیر ارتسام یابد

منظور است. لوازم خیر و جمعیت هرچه در نظر

گذرد حصولش معین و مقرر در صورت

مصیبت نویسند کارم از دست رفت

و دست از کار، دیده بی نور ماند و دل بی یار،

دل‌فگارم چرا نگریم خون، دردمندم چرا نگریم زار،

نطق لسانی متفرع است و جه بعرصه وقوع

توانند رسید محصل کلام آنکه شجره زندگانی فلان
را از فیض چشمه جوانی تازه و شاداب بعد از
عواطف اجل از پا در آمد سینه سوختگان
را آتش حرمان از سموم هموم هجران سوخته
سد در جواب مکتوب الیه نویسند
نامه مطلع او شرح غم و محنت جان
نامه مقطع او رنج دل سوز روان از
ایراد نوید رسید بر مضمون شان اطلاع افتاد
حالتی دست داد انزدیکی شد که عدم
را بر حیات ترجیح دهد و محنت ممات
را بر راحت جان اختیار کند بیت

ده که کحل روشنی در چشم عالم بین نماند
برگ عیش شادمانی در دل غمگین نماند

بر ضمیر منیر مخفی نباشد که هیچ
ضمیست بر بقای زندگانی مرا اعتبار نیست و دوام
که در کارخانه کن فکان ثبات و قرار نیست و
آدمی را از جرعه شربت اجل مصیبت نیست
قطع امل و تحمل بیم مصیبت را هم نیست
اجل چاره نیست با دنیا از است
درد نماید نشست را صبر باید و
طریق باید و رضا
بقضای ربانی و امر محکم سبحانی خورسند
باید بود مصرع چاره کار قضا بقضا الله است

همدرا اعلام صورت مصیبت

ای سپهر از هجر یارم سوختی، زاریم دیدی
وزارم سوختی، لاله روی زار من کم دیدی
جدا، دل بداغش لاله دارم سوختی، چه
گویم و چه نویسم از حکایت واقعه غم اندوز و
جانگسل که خاطر [illegible]
جگرسوز [illegible]
خون [illegible]
انه زبان [illegible]
است و بیان [illegible]
سخن [illegible]

آیا قلم

آیا قلم شکایت گردون دون کند،
با خود حدیث گریه سوز درون کند،
اگر چه نه قلم دو زبان تقریر است که و نه زبان
قلم را طاقت تحریر اما اعلام صورت واقعه
ضروریست تحصیل سخن آنکه اختر سپهر معالی
از اوج اقبال بنقطه هبوط ارتحال و انتقال
نمود و کوکب فلک سعادت از ذروه جلال
بحضیض وبال نزول فرمود یعنی جناب فلان را
بحکم قضاء الله تعالی فرد دینی فلک بهشت و
رحمت پروردگار یافت، با ساکنان عالم
علوی قرار یافت، درجواب آن نویسند

چون خبر رسانید که آن شمع جمع اعالی

بهتند با اجل منطفی شد چراغ خاطر دوستان

بیت

[illegible]

معلوم [illegible]

زواهر معانی [illegible]

گشت باغ دل [illegible]

[illegible]

آنست [illegible] در دفع [illegible]

شکیبائی فرمودن از مقوله مستحسنات [illegible]

بنیاد کار خانه کفن دفن بر فوات دلالت نهاده اند

کوشش

کوشش بنده را در قوت [illegible] آنجا دخل دادند

هیچکس در ولادت خلعت حیات جاودانی نپوشید

[illegible]

تعالی [illegible]

بعالم عقل [illegible]

رجوع باید نمود [illegible]

قضا است در حق او [illegible]

[illegible]

حاصل کلام آنکه غایت دست تصرف هادم

اللذات قواعد حیوانی را منهدم گردانید و صبر

و سکون یارست و هوا اضطرابت تحصیل کلی منعدم
ساخت مرغ جانش قفس تن را شکسته بر کنگره
قصر بهشت نشست و شهباز روحش از آشیان
فنا پرواز نموده بذروه بقا پیوست **بیت**

[illegible]

استماع افتاد که سریر ایالت و مسند جلالت
از ذات ملکی صفات فلان خالی ماند و سفینه
حیاتش بگرداب اجل موعود غرقه شد بجنبش
ملال و کلال این دل حزین در جای غمگین رسید که قلم
زبان

زبان [illegible] قلم از عهده تقریر آن بیرون
نتواند آمد پوشیده نماند که منزلست خیر [illegible]
است و [illegible] اتباع [illegible] نام هیچ ممکن الوجود
مرقوم نساخته اند پس در مثل این واقعه

[illegible]

قصه واقعه هایله و غصه حادثه مشکله بوسیله
کدام عبارت و ذریعه کدام استعارت شرح
توان داد مخلص کلام آنکه در زیر اوقات
بحکم خالق الموت والحیوة انفاس معدوده عمر

جناب فلان با نقد اربعین و کوشش هوش
از داعیه موت نداء اجل بشنید و داغ حرمان
بر جان پیر و جوان نهاد و نیل دریغ بر چهره
آشنا و بیگانه کشید بیت تا خاک طلعت آن
سرو گلعذار دریغ ها یک دریغ نه هر دم
هزار بار دریغ در جواب آن نویسند
حقا که از واقعه مشکله و حادثه هایله خذلان
وفور غموم و احزان بر ضمایر خلایق استیلا
و نیران تاسف تا اوج سپهر اعظم رسته بلا
پذیرفت جهان از حدوث این حادثه
کبری صورت خرابی پذیر شد و عالم از وقوع

این

الحق واقعه عظمی ارتحال جنابی سهام اعالی
و ادانی در سینه ماتم سهیم اند و خاص و عام در غم
تعزیت شریک از ابتدای فطرت جهان
تا انقضای دوران بران نهج بوده که در بیابان
خضر ز دست عنبرا کلی راحتی بی خار رحیلی
جراحتی بر نیاید و لاله شگفته بی داغ نهفته
رو ننماید گلستان مسرتی بی زبون مضرتی
تطرئه بر نیاید نو بهار حیاتی بی خزان
مماتی نباشد چون قلم عدم در چهره وجود آفریده
کشیده غیر رضا و تسلیم فایده ندهد فرد چه کند
بنده که گردن ننهد فرمان را چه کند گوی که تن

نزد همدیگر چون [illegible]

[illegible]

از جنت آباد دیني عذار بعشرت سراي [illegible] دار

القرار رحلت نمود و از زواياي منازل خاک بر اعلي

معارج [illegible]

[illegible]

درجواب

در جواب آن نویسند آه ازین درد که

دلهای [illegible] غم انجام [illegible] ریخت آه ازین شعله که

هم بخت خام بسوخت درینوقت از وقعه

جان [illegible] مصرع [illegible]

[illegible]

دادانی دارد [illegible] لکن غصه [illegible] برافروخته شد

وصد [illegible] اعالي و ارباب معلي در آتش افروخت

سوختیم بیت گر خون نخوریم جمله ازین قصه در خواست

در جان دهیم جمله درین تعزیت روا است ؛
تنها همی نه سینهٔ ما سوخت زین غمش ؛ در هر
که بنگری به همین داغ مبتلا است در اعتذار
ترک تعزیت نویسند شرمنده ازین
که درین تعزیت مرا ؛ فرصت نشد که خدمت
آن آستان کنم ؛ اما بعد از خواهی آن شعلها
راه قندیل وار جانب تربتش روان کنم بی تکلف
سزاوار آن بود درین واقعه دل سوز و
حادثه غم اندوز احرام خدمت بسته در صف
ملازمان التزام آداب شرایط تعزیت
نموده بلکه در همه اظهار دلبهای درد آمیز

و بر لبهای

و بر لبهای سوز انگیز مقدم بودی اما موانع
بد در مکدر خاطر این آرزو حایل است گشت
امید دار است که بعد ازین هم فرد گر جان برون
بریم ازین ورطه مخوف ؛ آئیم پیش تربت او
جان فشان کنیم در جواب آن نویسند
از عهده انواع دلنوازی و اصناف چاره
سازی که نسبت باین سوخته آتش مصیبت
و گداخته شعله فرقت از روی عنایت و راه
عاطفت سمت ظهور یافته بکدام زبان بیرون
توان آمد چه عبارت تقاضی توان نمود
آنجا چنان غم داشت خاطر من ع اینجا چنین غمگسار

می بایست اگر درین واقعه هایله که دل بر ملال
افغان تا سقفی برکشیده بود دیده جان بکحل [illegible]

رسیده [illegible] بخیر تمام آید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
موافق [illegible] سینه [illegible] جهان پناه [illegible]
فتاده بود [illegible] در القاب سلطان [illegible] حضرت [illegible]
حیاتی داده [illegible] نواب [illegible]

بعرض رسانند نوعیدگه ظلال سلطنت حضرت
اعلی بر مفارق عالمیان پاینده باد نوعیدگه سلطنت [illegible]

دوابهت

دوام بهجت حضرت جمشید مکانی [illegible] تزاید
باد نوعیدگه ظلال عنایت و عاطفت حضرت خاقانی

ابد [illegible] اولاد ملوک [illegible] زاده
خلد [illegible] نوعید [illegible]
نواب [illegible] حضرت [illegible]
جهانبانیان [illegible] سلطنت [illegible]
شاهزاده [illegible] نوعید [illegible]
رسانند نوعیدگه [illegible] حضرت
شاهزاده عالمیان [illegible] و عاطفت [illegible]
از افق [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] کافه انام پاینده باد نوعیدگه نواب حضرت
علیا بعرض رسانند خواتین ملوک نواب حضرت

ملکه علیا عظمت پناه بموقف عرض رسانند

نوعدیگر عرصه مملکت بیمن عنایت حضرت

سلطنت دستگاه [illegible]

پناه فضلت [illegible] سایه چتر [illegible] بر مفارق [illegible]

مزین و مجلی [illegible] جلالت مآب [illegible] حضرت

سایه حضرت [illegible] سعادت آیات [illegible] و جد [illegible] اعلی جناب

عالم باد در آیت [illegible] افراز باد نوعدیگر بندگان

سلطنت پناه [illegible] رسانند [illegible] عرض [illegible]

امارت پناهی بعز عرض [illegible] دستگاهی بموقف عرض [illegible]

امارت [illegible] امداد [illegible] عالی جاه [illegible]

پناه متوالی و متواتر باد نوعدیگر انوار جاه و جلال

عالی جناب امارت مآب از افق عنایت

حضرت ذو الجلال عز شانه اللامع و اللایح باد

آیات معالی مکارم جناب امارت مآبی بر کافه

انام واضح باد نوعدیگر شرف از مطالعه خدام

حضرت امارت پناهی خواهد یافت نوعدیگر

شرف از مطالعه عالی جناب امارت دستگاه

خواهد یافت نوعدیگر خدام حضرت پناهی

بموقف عرض رسانند صدور بندگان عالی حضرت

جناب صدارت دستگاهی بعز عرض رسانند

جانب صدور ملاذ زمان صدارت مآبی بعرض رسانند

انعام آیات مجد و کرم حضرت صدارت

پناهی از مطالعه اقبال باد نوعدیگر تعاقب امداد

امداد جاه و جلال عالی جناب صدارت دستگاهی
ابد مترادف و متوالی باد ظلال نوال رافت
جناب صدارت مآبی بر مفارق اعالی ممدود
باد نوع دیگر شرف از مطالعه حضرت صدارت
پناهی خواهد یافت نوع دیگر شرف از مطالعه جناب
صدارت مآبی خواهد یافت جانب وزرا خدام حضرت
وزارت پناهی بموقف عرض رسانند نوع دیگر
ملازمان جناب وزارت مآبی بعرض رسانند
نوع دیگر ارادات کلیه عالی جناب وزارت دستگاهی
بشرف حصول موصول باد نوع دیگر ذات ملکی صفات
جناب وزارت مآبی از شوایب حوادثات

آگاهی

آگاهی محروس نوع دیگر شرف از مطالعه جناب
وزارت مآبی خواهد یافت نوع دیگر بعز مطالعه
حضرت وزارت پناهی معزز باد جانب
سادات خدام حضرت نقابت پناهی بموقف
عرض رسانند نوع دیگر بندگان عالی جناب نجابت
دستگاهی بعز عرض رسانند نوع دیگر سریر
نقابت بذات ملکی صفات حضرت سیادت
پناهی مزین و محلی باد نوع دیگر تمهید قواعد سیادت
بیمن التفات عالی جناب نقابت دستگاهی
موفور باد نوع دیگر بعز مطالعه حضرت سیادت
پناهی مقرر باد جانب مشایخ خدام حضرت حقایق

پناهی بعرض رسانند نوعدیگر ملازمان جناب
ارشاد مآبی بعرض رسانند نوعدیگر میامن ادعیات
شریفه حضرت حقایق پناهی بروزگار طوائف
انام واصل باد ذات ملکی صفات عالی
جناب هدایت دستگاهی چون عقول مجرده
از حدوث عوارض در امان باد نوعدیگر خواهد
انفاس متبرکه جناب ارشاد مآبی سبب استراحت
قلوب خاکیان مناهج طریقت باد نوعدیگر
شرف از مطالعه عالی جناب هدایت
دستگاه خواهد یافت نوعدیگر شرف از
مطالعه عالی جناب حقایق پناهی خواهد یافت
شرف

شرف از مطالعه جناب ارشاد مآبی
خواهد یافت بعرض مطالعه حضرت
حقایق پناهی معزز
یافت

تمت تمام شد کتاب بدایع الانشا بتاریخ
بیست و هفتم ماه شوال سنه ۱۲۵۴ هجری
النبوی صلعم کاتب الحروف احقر السادات
سید قطب الدین ولد سید محمد صلاح حسینی الرفاعی
برای خواندن جمشید جی
قلمی شد

